

راست کردم پراخه روشن گشت // گفته ام آنچه در زمانه گذشت  
 سر کسی را چنانکه روی نمود // و زبد و نیک گفت کوی نمود  
 محمد بن دکتا نوشتم باز // تا بیا سید ایل دل این راز  
 ختم کردم این صحیفه نغز // که بماند درین جهان سبز  
 نظری کردند ایل خرو // از نظاره لطف ناببرد  
 از سر لطف عیب ناپوشد // و ز سر لطم درد عاکوشد

سم تمام شد نسخ و کتبا و تصنیف لاله گلستان رفعت بهیم سمن کالیسته سکتیه خط منبده درگاه قمرین  
 ولد میرید به کالیسته بهین کرد و احو تاریخ غره دی خوشاله جلوس مبارک حضرت محمد شاه بادشاه  
 غازی در مقام مقببه بماند سر کار ایرج صوبه اکبر آباد نوشته تمام شد!!

ختم شد

نوشته بماند سیم بر سمن

نویسنده را منیت خرو امتیه

کتب و احادیث  
 کتب و احادیث  
 کتب و احادیث  
 کتب و احادیث



آدمیانه نموده در سرکار جهان شاه بهادر عرف خجسته اختر نوکر کرده چون قبال در کوالیا رسیده  
 بود روانه سندوستان شد سرگاه که نزدیکی دارالفتح او چنین رسید خبر یافت که افغانان قریب بیست هزار  
 سوار بر مومن لشکر رومت زمیادار جمع کرده و دهیات او را خراب مطلق ساختند و سرجا دست  
 اندازی می نمودند سرگاه که بگو الیاد رسید شنید که رام چند و بهاری چند پنجاه هزار سوار افغانان  
 جمع کرده بایک گز جنگ اند و اندوخته را و دیت را با فیضان و اسپان افغانان از سر دوپیر  
 جبر و قهر گرفتند در شاما آباد وطن دلیر خان و شمس آباد و غیره مانوا ح یورپ و سوی آن  
 افغانان در ملک بهلکه و شاه جهانپور و سارکنپور به تفریب اوقات میگذرانیدند گاهی  
 نوکری میکنند گاهی پیشه سوداگری پیش میگیرند و اکثر به کسب کار خود مشغول اند بسیار جمع اند  
 در عهد صاحبقران ثانی شاه جهان با و شاه جمع افغانان نظر انداز شده بودند از عهد خلعه  
 مکانی که در کهن تشریف فرمودند اینها از سر نور و نق یافته و بسیاری جمعی از صاحب خیل  
 و شوکت اند امرا این که در بندگی درگاه اند اینها را اینهمه اوقات در میهن نیست که افغانان در  
 بیکاری دارند / از زیاده از حساب اند در خاطر آورد که اینهمه اوقات ضایع کردن چاره رندی  
 معبود بر بناید بر د که شمره آخرت است از اینجه این نسخه را به اختتام آورد و گوشه قناعت  
 اختیار نمود و نظم فکر کردم ز بهر تار خنیش  
 داد با لطف ندانم که این بر خاست  
 یوم امان بمادی پیدا است  
 کوی نقد ز ختم ز جیب  
 داند آکنس که بنیاد این کفزار  
 یکصد و بیست بر الف اینرا  
 شکر حق را که از خزانه غیب  
 کیمنیای مرا بوزن و عار





مستقل گشتند و با غلغای رانا اراده های باطل دارند باز فرمان بنیام نطق الملک آصف الدوله صدور یافت  
 که آنها را مستقل سازد و احکام در باب طلب حضور بنیام ستر سال پس چو نیت بنده یله متواتر صادر گشته  
 بود پس آن خود بحضور فرستاد و مطالب بجز اقصد رسید او را به منصب پنج نزاری و خطاب را جلای ممتاز  
 فرموده پس انش با جماعه دیگر بمنصب امتیاز یافتند و باز فرمان بنیام ستر سال صادر شد که آمده سعاد  
 ملازمت در یابد و بهیم سنگه پس رام سنگه نادا بمنصب نزاری امتیاز یافت و به سعادت حضور آمده  
 استسعاد ملازمت حاصل کرد و حضرت بهادر شاه باوشاه از برهانپور بر راه ملک هزارهجهت تا و سب  
 کامبخش متوجه حیدرآباد شدند در آن جماعه که کامبخش فرا هم آورده بود جدا شده زیان چهار  
 هزار سوار با او نمانده با وجود این با استقلال میکند انید تا آنکه باوشاه نزد یک سید و عرصه بر او تنگ  
 ساختند کامبخش با دو سپه و جماعه قلیل مقابله نموده جنگ انداخت زخمها برداشته بزرگ من افتاد  
 و کارنامه بر روز من گذاشت او را برداشته بحضور باوشاه آوردند لجه چند ساعت جان بخان  
 آفرین سپه داینه شجاعت و مردانگی از صلب عالمگیر بادشاه است تارخ شهادت  
 راقم یافته تارخ چو بمیدان شهادت را در بخش «تاتف غیب این بگوئیم نقش لبست  
 خاطر خلد مکان تحت برین اار فوق افزاشد ز سلاطین کامبخش  
 راقم را اراده آن بود که حلقه نبذکی درگاه آسمان جابه بکوشد آید آرزو چون دید که  
 در حق خانه زادان مسدود و با اعتماد ملی که اینهمه لشکر کشید چندان متوجه نمید و  
 سرانجام سفر که همراه داشت از دست رفت و کرانی خلد عبرت به اتم روداد دل از نوکری برداشت  
 بر جهون و سنجو ناهته هر دو سپه را بوساطت رای رایان کو حیرل که با اینجانب سلوک



راکشته و برانداخته آنها که مبلغ فطیر است دست رس یافته و غازی الدین خان با وجود عنایات  
باو شاهی از برهانپور نه روانه حضور شدند نه رفتن کبریا راضی گشته دفع الوقت می نماید حضرت بکوچ  
مستواتر سبزه سر راه مسود داخل ملک مالو گردیدند از کما جبهه دو کشته در حدود پیرکنه تولای در آمدند  
چون رانا انقیاد حکم نمود و انیسر وجوده پور وطن جمبیکه و اجیت شک متصرف باو شاهی در آمد  
و متصرف راجپوتان جای که صرف اوقات آنها شود نمایند که جمیت شالیت لکنا داشته در راکا  
سعادت جالفشانی نمایند از صلاح  
رو بفرار نهاد سحت وطن خود فرستند

احکام مطاعه شرف صدور یافت که نظام الملک آصف الدوله از شاهجهان آباد به اکبر آباد آمده  
راجپوتان را مستعمل سازد و حضرت از تولای و لودها در و سید پور و کمارف نونزه گذشته  
دریای نریدر پایاب عبور کردند کرانی غله و ماه رو داد و از تولای جماعه کشید و بنگاه فزوان به  
سبب پریشانی برخاسته باراده رقت اکبر آباد و شاهجهان آباد را می کشند بعضی رسید که غازی -  
الدین چپاچیه از بصارت چشم محمد و است کوشش هوش ندارد که حرف سعادت در او جا گیر دونه  
دل بدست دارد پای بند بندگی باشد عرضا که نتیجه آن سعادت جیا و دانی نیست در خاطر  
گذرانیده سر سیمه در برهانپور بر میبرد و به ناسراران مرسته نامم و پیغام در میان است حضرت  
از ران فضل و کرم و فرمان هویداری کبریا مرحمت کردند چارناچار روانه انطرف شده بعضی  
اقدس رسید که کچوا به و راهتور که از حضور برخاسته بارانا متفوق شده جماعه لوبلن خود بارون  
ساختند که فوجداران باو شاهی را بدر سازند چپاچیه سید حسین خان فوجدار انیسر صنف  
نموده بدر زد و محراب خان فوجدار وجوده پور بی جنگ اخبار گذاشت و راجپوتان



بود مبلغی بدست آورده معاودت نمود چندی تلاحق تصرف خود در آورد و کلبه کاران نیز متصرف شد و

دلیرخان میان و سرافرازخان و کهنی با کام بخش متفق شده دلیرخان بخیل و مکر در وطن خود رفته

نشت و سرافرازخان بر سر موضع رفته جنگ نمود و لبر بکونی تفنگ کشته شد چون این بمی (دور ۱۱۴۰ س)

ن سیب

بعضی اقدس رسیدیم رانا بر وقت دیگر موقوف داشته متوجه دکن شدند اول آنکه کام بخش

از قیاده حکم نموده دوم ملک و کهن لبر با دوشاهی در آمده تنخواه امیران بی جا گیر شود

و غازی الدین خان که در بر پانور سکونت دارد با حمد آباد کجرت برود یا بحضور بیاید مقدم

ذی الحجه که روز تحویل چهل بود جلوس فرمودند بادشاهزاده و جمیع امرا جواسر اعلی شکش با ناوره

نظر اقدس گذرانیدند و بهر یکی جواسر فاخره و خلعت های متکلف عطا شد و بهر یکی نبدای

اضافه منصب مرحمت شد شیوهم محرم در دارالخیر اجبیر مخیم سردقات اقبال گردید چهار روز متواتر

نیز یارت محین الدین چشتی تشریف بردند ابراهیم خان نائب صوبه دار کابل که به بادشاهزاده

رفیع الشان بهادر مقرر کشته خطاب علی مردان خان استیاز یافت و پالکی جبالدار که خاضه

سواری بادشاهزاده هاست پیشتر بمنجم خان خاتخانان عطا گردیده درین ولایه امر الامر

نظر تنگ نیز مرحمت شد و حضرت بدولت متوجه سمت او دنیور تعلقه رانا باراده دکن از

نزدیکی شاپور دیال پور گذشته پایه علقه چطور که ویرانه مطلق است سردقات اقبال برپا

گشت حکم صادر شد که رانا اگر خود آمده استسعاد ملازمت درمی یابد مورد مراحم میشود و الا به

تنبیه برسد او اختیار این معنی نموده درین ضمن مکر بعضی رسید که کام بخش داخل حیدرآباد

سنی سنجده  
احبار سنی

شده قلعه کوکند را محاصره دارد و رستم و نجان پسر جان سپارخان و چندی دیگر / (دور ۱۱۴۰ س)



نیز بحضور رسید نيام ستر سال پسر چنیت بنده فغان استمالت صادر شد التقياد حکم نمود و راودیت  
 که در جنگ کشته شده باری چند و پیرتهی سنگه پسرش در وطن با خود خرخته گذاشته درین ضمن رام  
 چند از ستاره کده نزد یک وطن رسید و فوج مستقر کرده خواست که بر بهاندیر بیاید ازین طرف بهمانچند  
 نیز جماعه بر سر او فرستاد اگر چه جنگ بمیان نیامد لیکن را بخند طریح داده برخاسته بحضور اقدس رفت  
 آنچه اندوخته راودیت بود بخرچ سپاه در آمد و ملک خراب شد این همه رخاش اراجپوتان با (در فی ۱۵۱ الف)  
 یکدیگر از اقبال بادشاهی است بقول آنکه مصرعه از طرف کشته شود اسلام اکدم  
 بر تخته مهر راجه ساهو که از نزد محمد اعظم برخاسته بدکهن فیت تار سیدن خجسته بنیاد جماعه بسیار فراهم  
 آورد خجسته بنیاد را محاصره کرد و پوره کجاست برون را آتش داده غارت نمود چون منصور خان  
 بجای خود خبردار بود ساهو به جماعه خجسته بنیاد دست رس نیافت فالوس لطیف احمد کمر رفته بازم  
 سیوا پسر را ما جنگ کرد و خجسته مکن خاطر راجه ساهو بود و عمل نیامد تحصیل ملک پر وخت چون  
 رستم خان در برابر شورش ساهو شنید عالینخان پسر خود را در آن جا کذاشته خجسته بنیاد آمد  
 را قهر بمجامله پسران را و خیانت دیده لب بصحبت زجهها قبایل را بکوالیار رسانیده بحضور رفت چون  
 حضرت در حرد ملک را ناآتش لطف آوردند بعضی رسید که کامبخش پا از انداره برون نهاده و  
 قلعه دکن کمر که پیر یا باز متصرف شده بود کامبخش حضور فرستاده محاصره نموده به تصرف در آورد و بکشته  
 تسبیح تلع الفیاح افواج تعین ساخته بخمد را آباد فرشته لفظ در آورده و قلعه کلکنده را محاصره  
 کرده غازی الدین خان نیز با او متفق است بر چند احکام بر رفتن کجرات احمد آباد صادر شد در بزرگوار  
 بدفع الوقت گذرانید و کامبخش فوجی ببرداری اصرار خان بر کرناک که داود خان سکونت دارد فرستاد





اوراق گذشته مفصل بقلم آمده براه خلد مکان حلت فرمودند قابو یافته بر جو و پور دست  
 رس یافته فوجدار بادشاهی که در آنجا بود اورانی حرمت ساخت در زمانیکه باو شاه دین و دنیا  
 متوجه تادیب محمد اعظم شاه بودند فرمان طلب حضور نیام اجبت سنکه صادر شده بود و حضور نیامد  
 حکم و الاثر و صدور یافت که فوجدار لتین نمایند که جو و پور خانی کرده حواله ش نمایند و  
 بجهت مشتمل نمودن و عیلازمت آوردن او خان زمان لتین فرمودند چون خان زمان در نزدیکی  
 جو و پور رسید اجبت سنکه آمده دید عذرهای نامموع بمیان آورد و خان زمان تسلی او نموده  
 و فوجدار بادشاهی در جوده پور نشانیده اجبت سنکه را همراه آورد و بمنصب سه نزاری و  
 انعامات امتیاز یافت چون محاکمه جو و پور مفصل شد توجه بر ملک رانا چتور کما شتند (درق، اباب)  
 که او را سحر سازند این مقدمه رانا اینجا گذاشته بمطلب دیگر قلم می آرد که راو بده سنکه تا و  
 زمیدار ؟ در کابل سمرکاب سحوت بود امیدوار زمیداری مود و کوته که رام سنکه پیر  
 کشور سنکه تا و املق داشت فرموده بودند چون رام سنکه در جنگ همراه محمد اعظم پیر شاه کشته شد و  
 او بر او بده سنکه و خطاب راو راجه مقرر گشت و او فوجی بر بهیم سنکه پیر رام سنکه فرستاد که  
 از کوته و مود برسانند بهیم سنکه نیز جمعیت فرایم آورده با کسان راو راجه دود فوج حاکم شده  
 شکست داد و بسیاری دیهات بونذی خراب کرد آخر الامر با یکدیگر یک کونه صلح بمیان آمد  
 مقدمه راجه کچو اسم و راه تورو تا و اچنان شد بر ملک سرحد رانا خرابی روداد حالا مقدمه نبله  
 کهنه بنجارش می در آرد که راجه ادوت سنکه زمیدار او ندرجه که تلو کملنه را گذاشته بوطن  
 خود رسید باو جو و یکدیگر طلب حضور شد نیامد و راجه چند سیری از عهد خلد مکان بوطن رفته



می آوردند حضرت غلبه جانی سرحد تاکید کردند که مردم لشکر دست تعدی بر عایان کنند متاسفانه گشت  
 میان راجه جسنیکه و جسنیکه مناقشه بلند گردید در ابیر فوجدار با اسم سید حسنیجان باره فتنه گشت  
 چون بادشاهزاده جهان شاه بهادر را عارضه بدنی روداد در سوادجبهه بهوسا و رچید روز توقف  
 افتاد متعذون بیابان را دست چپ گذاشته براه لودجکنا تبه کچوا به و پیر کمره دیوسا تعلقه  
 و سواد و مار و کپور وال و سیر شده متوجه انبیر شدند اکثر پکنات به بندهای بادشاهی تنخواه دارند  
 درین راه آبادی مطلق به نظر نیامد از ظلم اهل لشکر مردم دیهات روغبار نهادند و نام نشان  
 آبادی مانند و آب شیرین یکم بهم میرسد از راه دور می آوردند بهر حال به انبیر تشریف بردند محل راجه  
 را بادشاه سیر فرمودند تحسین بسیار کردند شهر انبیر در کوستان واقع است و تالاب بسیار دارد  
 و نزدیک محل راجه چندان تالاب ساخته و بالا کوه دیوار بهر جهان بنا کرده استحکام داده عمارت  
 فضای بسیار دارد و مبلغ کلی خیرچ و درآمده عمارت بادشاهانه منجاید عقب کوه باغ بهر  
 وضع باغ شالامار کشمیر و لاسور ساخته مرزا راجه رام سنگه پیرش نسبت دور باغ زیاده  
 از دیگر کوه خواهد بود عمارت متحد و هنرهای فراوان دارد جمیع بادشاهزادگانی و اکثر امرا  
 از دیدن آن جا راحت و امن اندوختند سه روز در اینجا توقف فرمود تمامی شهر و عمارت راجه  
 خالی بود مردم انجا بدر فتنه بودند از سالکان نیز گذشته از نزدیکان کشن کده و طی راجه روپ  
 سنگه که عیانست که پیرش لود از ان بهر راجه بهادر که را جسنیکه نام دارد عطا کرده عبور فرموده متوجه  
 جوده پور شدند بعد فوت مہاراجه جسنیکه را پور جوده پور بهر بادشاهی درآمده  
 واجبت سنگه پیرش از جای محبوب بفاصله سکونت گرفته اوقات میکند رانند چنانچه



متوجه دکن بایستد بدین اراده به بهانه زیارت معین الدین چشتی اجمیر از متعه الملک  
 اکبر آباد تبارخ نفقاریم شعبان المعظم سنه احد کوچ فرمودند و افسر محلیه نظم و نسق معزز گشت  
 چون راجه جبینکه نجواسه که همراه اعظم شاه بود و در عین جنگ داخل فوج بهادر شاه گشت و بگفتند که  
 برادر خورش از کابل آمده آسید و از رسیداری انبیر فرموده بودند در سر و برادر بر مقدمه زمیاری  
 ناخوشیایم بیان آمد چون مناشعه بر دو برادر بعضی اقدس رسید حکم صادر شد که انبیر در قریه باستانی  
 باشد از اکبر آباد بفتح پوری سیکری که شیخ سلیم چشتی آسوده اند و از ده کرده از اکبر آباد فشا  
 دارد نزول زیارت احوال گشت قلعه و تالاب ساخته و پیر دانه اکبر بادشاه است صورت نیست  
 که بادشاه را بر فرزندی که بوجودی آمد حلت می نمود تا مدتی فرزند بوجودی بادشاه عتقاد  
 درست با سر اوقات عفت بارزوی فرزند که نور بامره خلافت باشد پیاده به فتح پوری شریف  
 بودند محل و قلعه در شهر احداث فرمودند چون در میان اثنا کجرات فتح شد و خبر قدرت در نجبا  
 رسید فتح پور نام گذاشتند مدتی حضرت در نجابسر بودند درین ضمن محلی بادشاه را صورت حمل (دوق ۱۶۹-۱۷۰)  
 ظاهر شد و تبارخ گوید بادشاه از ده شد قلعه حضرت سلطان سلیم مسمی فرمودند و حضرت ان  
 نو باوه سلطنته را جهانگیر نام کردند در میولا که قلعه دیده شد ویران افتاده و الحله آبادی نزدیک  
 روضه شیخ است و دور قلعه زیاده از نیمه کرده خوانند بویک طرف نزدیک روضه تالاب کلان نیز  
 ساخته اکبر بادشاه است صورت ویرانی این است که قلعه دار و فوجدار به سبب قریه جوار اکبر آباد  
 کم مصیبت میشود چون جانان نواح سرباد برداشته تاخت و تاراج کردند از ان مدت ویران  
 است درین سفر که حضرت بهادر شاه متوجه آن طرف شدند لشکریان چوب و گاه و میات میروانته



خود ساختند و بسیاری میسه تمیز اختیار نمودند چنانچه تیغ بهادر نام که در کورهای نواح سرزمین است  
داشت و خود را با دوشاه منسوب خود می گویند چنانچه بسیار با او فرام آمد چون خبر بفرماندهی رسید  
عالمگیر بادشاه رسید حکم شد که او را بنمیز بیاورند سرگاه که بنمیز را بدست است رسید چون منور بادشاه  
بهادرشاه در فتح دراکبر آباد زینت آرا بودند استعاده لازمست دریافت ملائجه فقیری و در پیشانی  
نزد و غرور سپهری در سردار سپه دارخان از آباد آمده سعادت ملائجه یافت خضاب  
خانجهان بهادر و اخافه منسوب ممتاز شد اودیت سنگه بنده رسید اراوندر تبه قلعه المانه و راوت  
بال تبار قلعه در پرناله در ارم چند قلعه در ستاره و پری و جبهه ی قلعه داران دیگر علاء تبار  
های نموده از دکن برخاسته آمدند حکم ارفج تمام شد که تمام قهرشان صوبه داران رستم خان و کبکی  
خبردار باشد غازی الدین خان بهادر که با نام بخش هم کلان و سران خود را بی حکم اقدس خطاب میداد  
و جاگیر تنخواه میکرد حکم شد که بنمیز بیاورند او قبول این نمی نموده به بنمیز صوبه داری دکن سعادت  
بسیار کرد در جبهه پسرانی نیانست فرمان نیت که به محو به کبر است احمد آباد بهر دو چنین قلع خان و محمد اسین  
خان بهادر از دکن آمده ملائجه نمودند چنانچه مکنون خاطر آنها بود اعزاز نیافتند یک گونه رعایت  
بجای نموده همین قلع خان بهادر را صوبه داری او داده و محمد اسین خان را بهر آباد مقرر کردند و  
جمع بنده های عمده خلعه مکانی نجابت اخافه و خطاب سرطنبی / حائل بودند در حضور جمعیت (در ق ۱۴۹ این)  
بسیار فرزند کم که و خزانة عمده خلعه مکان تصرف در آمد و در ملک هندوستان با دوشاهان و حاصل  
و خانخانان و غیره امر جاگیر است تنخواه یافتند و بسیاری امر اطلبه دار جاگیر مانند خانخانان  
تدبیری از نیکوخته بعضی رسانید که ملک وطن را چوپانان مقرف والا آورده بامر قسمت نموده





کرده بود در تاسف از راه عبرت جان بجان آفرین داد چون بیکم صبر و یک اکر آباد رسیدند  
 هر چهار بادشاخ را و را حکم شد که استجالی بر نند امیر الامر اذوالفقار خان ملازمت بادشاخ را و دامین  
 راه نمودند جهاندار شاه از پالکی فرود آمدند و محافقه کردند امیر الامر استسعاد ملازمت دریافت  
 ذوالفقار خان بی سراق و ست لبته / در حضور آمد از راه فضل و کرم با وجود این همه تقصیرات بانعام  
 خلایع و سراق تمار گشت امیر الامر خطاب نظام الملک آصف الدوله از اصل و اضافه هشت هزار و  
 خدمت وکیل مطلق و ذوالفقار خان خطاب امیر الامر و هفت هزار و خدمت و خشیکی اول بدستور  
 سابق امتیاز یافتند و حکم شد که بعد از اختن نوبت هر چهار بادشاخ را و ذوالفقار خان لغاره بنواخته  
 باشد و مهر توک را بر سر کزن او ساختند و همراه بیکم صاحب که بشای جان آباد رخصت نمودند به  
 تقریب بنظم و نسق الفلح و ستوری یافت نظام الملک و صوبه لاهور بنام شیان مقرر شد و نیابت  
 به میر خان پسر امیر خان لغو نیز یافت و نیابت آصف الدوله با امیر الامر انور محکم مقرر کردند کور  
 کونبد از اولاد کزنانک مشهور که در عهد سلطنت افغانان به سپه نوکری میکنند را بنید فقیرا  
 دوست مدیثت و اعزاز بسیار می نمودند چون طالبی یادی کرد حالتی بهم رسانید که اکثر مردم مقلان  
 و لاهور و الفلح با و مطلع شده سرید گشتند و نانک کتا بها چند در توصیف و تحسید باری تعالی  
 مسطور نمود رفته رفته چنان شد که در سر ملک نائب با تعیین نمود که مردم را بر بندب اورنگ  
 شوند در میو لایچه دیده و شنیده میشود ملکی و شهری و رقبه و دیهی خالی نیست که بعضی  
 اعتقاد او از سر جامتالبع خطیر بطریق نذر به اولادش که جانشین او میشوند می رسد و  
 بشوکت بسیار میکنند و بعضی در اولادش صاحب حالت شده اند و غریب و سکنه می شود

آورد

در کتاب

ب



و حسین علی خان و سید نور الدین علی پسران سید عبدالله خان تر و دو نمایان نمودند و سید نور الدین  
پیاویده شده یکبار آمد تحسین علی خان را خطاب سید عبدالله خان از اصل و اضافه بمنصب چهارنزاری و  
حسن علیخان سه نزاری و لعل بانقاره سر بلند ساختند و راوده سنگه با خطاب راجه و  
سه نزار پالیدی و کهنه که بهادر خور و راجه حسن که کچو سه بمنصب سه نزاری که در کابل مکرر گشته بودند  
و راجه که پسر راجه بالنکه را به طور که همراه عظیم الشان تر و دات نموده خطاب راجه بهادر و بمقرب  
سه نزاری ممتاز فرمودند و مرزا صدر الدین محمد خان خطاب مرزا شاه نواز خان و جهان خدمت  
نخستین دوم و از اصل و اضافه چهار نزاری و از سلاطینان کاشغری خطاب

مقرب و مفت نزاری و جهان نثار خان چهار نزاری و مرحمت نقاره و بنده های بادشاهی  
والا شاهی سر یکی به اضافه دو چید و سه چید و عنایت خطاب و عطای علم و نقاره سر بلند ساختند  
و بسیاری از مفت نمودن خطاب رای سر بلند یافتند چنان شد که بهر کبیر و صغیر خانی مثل حال  
یافتند خطاب خانی و رای علی انجم شد امتیاز از میان برخاست و بسیاری مکرران و دفتر  
که از روی منصب بادشاهی داشتند بمقام صاحب عمده و خطاب سر بلند شدند و از نوکران  
بادشاهان و نیز بمنصب و خطاب خانی و رای یافتند کچن شرف تو خانه و نرسید اس نعمت  
صغیر خانه خطاب رای که شده اند خاندان آنهاست نیز خطاب رای و اضافه سر بلند شدند  
امیر الامر السد خان و ذوالفقار خان چندی در مومض خطاب مانده فرمان و حکام از راه  
عنایت مرحمت شد که بابیکم صاحب و بهیر و بنگاه مجبور بیاید و او دینوری محل عالم گیر  
مادر کام بخش از مرحمت بادشاه و جلالی پسر و کشته شدن محمد اعظم شاه که بهادر خور نامزد



برده بزمنی سپردند و کمان رام سکه لاش او را در نوز بآتش حواله کردند و راقم لاش را و دست در  
 موضع دهمی هفت کرده از اکبر آباد به آتش سپرده با بهاری خید پیشش روانه وطن کردید بهر سکنه  
 سر و طرف بی تجارت رفت کو ازان نواح تباراج نمودند حضرت بدولت و اقبال دور در سواد  
 جاجو توقف و زبیده متوجه مستقر الحلا ف اکبر آباد گشته بمقتدر الملک نامو فرمودند حکم صادر شد که  
 عالمگیر را حله مکان نوشته باشند و بر تخت سلطنت جلوس آرا گردیده آواز مبارکباد در گنبد گردان  
 بلند شده راقم تاریخ یافته جلوس جلوه ظل الهی و بادشاهزاده محمد منیر الدین جهاندار شاه  
 بهادر محمد اعظم را شاه عظیم الشان بهادر و رفیع القدر شاه رفیع الشان بهادر و تخته احرر جهان  
 شاه بهادر خطاب کرده سر یکی را از اصل و اضافه بمنصب سه نزاری بهست و بجزایر سوار ممتاز  
 ساختند حکم والا صادر شد که در حضور نقاره می نواخته باشند چون از منعم خان خدمات شالیه و  
 ترددات نمایان بظهور موسست و زخمها بر داشت و علاج یآوری کرد مورد عنایات بادشاهی  
 شده خانخانان بهادر طغر خلبک و منصب هفت نزاری و خدمت دیوانی اعلی ابجای استخدا ( ۱۱۶ )  
 امیر الامرا و عطا نقاره اخقاص یافت کجا محمد منعم و کجا پایه دیوانی استیحه از فضل و کرم کار ساز  
 کریم بی نیاز باید دانست محمد نعیم پیشش که در عهد عالمگیر بادشاه خطاب بنم خان داشت و خطاب خان  
 زمان بهادر و نقاره و منصب سه نزاری و خدمت تشکیکی سیوم سپردم خانه زاو خان و چند  
 خدمات امتیاز یافتند و حضرت بدولت از راه زره پروری خانه خانخانان را بمقدم خاص  
 منور ساختند و افضال و اسباب و خزانه و پاکی زر دوزی چهار در مسلسل بابت بهیارت که  
 مخصوص سواری بادشاهزاده هاست مرصعت کردند و پایه اش از جیس شد تا افز و دند حسن علی نما

جلوس



از غیرت انحضرت عالمگیر است تاریخ تاریخ شهادت حق اعظم شاه است « حق اعظم شاه  
 تاریخ شهادت « ما ان ذو الفقار خان عقب سواری ایشان سرسمیه اتیاده بود چون محاصره منعیل شد  
 بکوالیار پیش پدر خود بیعت روانه گردید و از نزدیکی جاجو تا ده پور و نور آباد از دست کواران  
 ان نواح خفت نای بسیار کشیده سید مظفر نور امیر لاسر اسد خان که بمنصب پانصدی سر بلند بود با  
 سید ؟ و غیره پس آن و برادرزاده های و چندی دیگر در وقت جنگ پیش قیل نمر تنگ سر خرونی  
 حاصل نمودند و کبیر افغان جماعه دار که صاحب قیل بود میان راه دله پور به سبب حرارت هوا که  
 در بر داشت از اسب جدا افتاد خبر به ذو الفقار خان رسانیدند بحال نوکر عده خود نه پراخته  
 بمصوب ما بسیار بکوالیار رسید چون اعظم شاه عالم را پدر و دود درستم و نمان از قبایل آورد بخان  
 لوبتج بهادر شاه و قصه محمد اعظم که هر صبح جنگ خانی شدند نزدیک قیل محمد اعظم رسیده سر از  
 تنش جدا ساخته نزد بادشاه بهادر شاه برد اگر چه بحسب ظاهر شادی کردند لیکن آن باد  
 شاه کریم و رحیم از گشته شدن محمد اعظم و آوردن سر او غمگین گشتند و نظاره فتح نواخته در میان  
 میدان دایره نمودند و عالی تبار سپهر سوم اعظم شاه زخمی بود بیدار دل سپر بیدار بخت را  
 بحضور آوردند عنایات و توجهات بحال آنها مبذول کردند و جهت علاج زخمهای او خود متوجه  
 شده نزدیک بخود نگاه داشتند و بجهت زخمها الطاف روز افزون زیاده بود و در آن هنگامه  
 از بی آبی که مطلق است نمیداد و عالمی تلف شد اسب و قیل بسیار کمار آمدند زیاده از دوازده در حق ۱۶۴۱  
 نزار سوار در میدان افتاد حکم شد منادی بکردار نمایند که ما مردم محمد اعظم مزاحمت نرسانند  
 صدر الدین محمد خان رفته ملازمت نمود مورد مراجع گردید لاش خاثر مان و خان عالم کوالیار





نزد ذوالفقار خان و بعضی باطراف دیگر آواره شدند از اوایل شروع جنگ در عین جنگ باد به  
سخت تمام وزید چون زمین رگیشان بود از فرط گرد و غبار حبابان در چشم عالمیان تیره نمود و کمانه  
رستاخیز به میان آمد در میان وقت / راجه حبسینکه کچواسه در فوج بهادر شاه رفته ملحق شد  
چندان اغراض یافت چون خبر گشته شدن امر او فرار از جنگ به اعظم شاه رسید پای بهت در  
عمره جنگ افشوده بر قدم پیش می گذاشت و شانزده محمد اعظم متواتر کسان در خدمت شاه  
غیرتساد التماس بیک نموده دیگر شانزده تا که بغافل بودند و جان نثار خان بر وقت بیک  
رسید با اعظم شاه چندان فوج نماند چندی جماعه در شاهی نظر بر پاس نمک نموده جان  
نثار شدند بیدار بخت و الا جابه با وجودیکه جماعه قلیل همراه داشتند رستمانه در میدان رزم  
کمانداری مینمودند بر خیم تیر و تفنگ و کوله گشته شدند و ازین قصه به محمد اعظم خبر دادند و او  
نیز به تیراندازی چابک دستی مینمود از قضا الله الهی زخم تیر و تفنگ رسید و عاقبت خود  
را محو کرد انیده سر خردی کوشن شده تخت نشین عالم بالا گشت و ایام کامرانی سه ماه پشت  
روز اچنه از ابتدای تواریخ نیمتوره ملاحظه شد بچکی از باد شانات و باد شانزده مادر  
جنگ سلطانی سوای اولاد بادشاه جم جابه انجم سپاه عالمگیر بهادر غازی بدرجه شهادت نرسیده  
اند روگردانی را بر خود عار داشتند این همه از فضل باطنی و قوت دلی حضرت عالمگیر که بر  
جمیع برادران منطف و مضور گشتند و همه برادران پشت دادند رو بیکر نهاده اند از پیران و بنابر  
انحضرت چه چنین بطهور نیاید برادران عاچون بادشاه که مرزا کامران و مرزا سندان باشند  
مکر جنگها نموده از محارک پشت دادن شرف پیدا شده صلف / این بادشاه اثر دیگر دارد (در ق ۱۶۲)



که بخطاب الدردنجان اعظم شاهی سر بلند شده بود زخمها مهلک بر داشته لجه چند روز ملاک کرده چون راودلیت و رام سنگه با واکندشته بچوشتند جمع امر از خمدار گشتند لفر خنک دل از دست داده از عرصه جنگ میل را حله رانده عقب سواری محمد اعظم شاه دورتر رفته التیاده شد بعضی رستمی با کرده سر خروی دین و دنیا کردند ذوالفقار خان در دکن کارهای مردانه نموده بود جنگ

سلطانی را آنقسم تصور کرده ببادشانه زاده اعظم شاه / امر اسپیش رورانا کید حله روی نمود (در ۱۶۵۰ سال)  
اگر لفر خنک خود را نیز با امرای پیش رو چنانچه اخلاص ظاهری داشت شریک میشد و اگر ساعتی در آن عرصه قرار میگرفت این همه سرخ مرچ که به اعظم شاه روداد به ظهور می آمد اگر چه بفضیله سلطنت بنام سرکه از درگاه کار ساز حقیقتی تقسیم یافته میشد لیکن از مذنب مذویت که با اعظم شاه داشت بعید نموده اکثری نوکران اعظم شاه چون صورت واقعه چنان دیدند دل تنگ شده پیروی لفر خنک بهادر نمودند و خود با مرد میدان رزم ندیدند در سردو جهان نام بلندتر میکردید و برای زندگانی مستعار بدنام زبان کبیر و صغیر کردند و بازخان که آبروی راودلیت بود از ضرب تیر کوله تفنگ قالب از چنان تپتی ساخت لجه از آن جنگ به ترتیب خان و مطلبان و خدا بنده خان و صفو بخان افتاد مردانه جاننا شدند تعجب این است که لفر خنک با وجود این ناموری و مردانگی چنان کند هر چهار امر که سوای مقتدر بگری حضور میشوه و دیگر غمیه <sup>نشدند</sup> سر خرونی و دنیا حاصل نمودند صدرالدین محمد خان غشی <sup>نشدند</sup> دوم سلیمان خان پنی و سید سد خان و احمد سعید خان و راجه اوتم رام کور و سجا سنگه را بهر و بهاری چند پیر راودلیت و محمد رستم بنیره و لمر خان زخمی شده از عرصه جنگ برآمدند بعضی



لازمه توپخانه بجهت احتیاج پیشخانه آتیاده بود و توپپاراسه میداد غارت کران جلد و  
 شتاب رسیدند خان مذکور توپخانه را که آتش بدرز و مردم اعظم شاهی مشغول غارت شدند  
 فوج تبدی برهم شدند درین ضمن خبر رسید که فوج شانزده محمد عظیم نمودار شد نفر تحنگ با سواران  
 بمقابلہ ایشان روانه شد چون جماعه بسیار مشغول غارت بودند <sup>نمودار</sup> هر چند سواران  
 خواستند که جماعه پراکنده شده زود جمع کرد و مسیر نیاید فوج کم مانند سر رشته تدبیر از دست رفت  
 سواران جنگ آزموده و امرای کار دیده متفرق گردن شده را و دلیت تبدیله و رام سکه با و او  
 خان عالم و مسور خان که پیش روی نفر تحنگ بودند بر حسب تاکیدات اعظم شاه و اشاره نفر تحنگ  
 انتظار افرایم آمدن جماعه متفرق نگشیده و بر روی فوج محمد عظیم روانه شدند بابت  
 دو لشکر لجه کشیدند فوج ۴۰۰ و در پای آتش بر آورد و موج  
 شد از هر دو لشکر آراسته ۱۰ قیامت بر روی زمین خاسته

(در ق ۱۶۲ باب)

از ان جمله را و دلیت سپاهی بی بدل بود از راه غیرت سبقت نموده فیصله جلد و شتاب  
 نزدیک فیصله باز خان افغان که سوار اول محمد عظیم بود رسانیده کارهای رستمانه کرد چون  
 شلک توپخانه از آنسو زیاده از حد شد و این طرف سوای نام خدا چندی سواران جنگ  
 جو کمی نبود در همین وقت کوله ز بنورک بر را و دلیت رسیده از عقب پشت گذشته  
 در بازوی راقم زخم نمود با سواران کار فرار عظیم در پیوست سربلکی مردانه جانفشانی کرد و رام  
 سکه با و او خان عالم و مسور خان در این عرصه کارزار چنان قائم بودند که جمیع کفر نشین و تحسین  
 می نمودند نظر بر نام و ناموس نموده جانها را شده سر خردی و دین و دنیا شد و اما ان الله اعلم



از ملتان رسیده ملازمت نموده بستی و پنجم صفر سواد دلی محکم سلو قات کردید قریب شش هزار  
سوار مرکاب سعادت بود و اعظم فیض شاهزاده محمد عظیم در زود رسیدن متواتر از لنگر قدسی گذشت  
بدولت و اقبال بکویچ دراز نزدیکی اسلام آباد طرف مهتر اشراف آورده منوچ خان را نزد  
باقی خان قلعه دار اکبر آباد فرستادند که او را شتمل عنایات ساخته خزانة که برای خرج سپاه  
در کار است بیارد حسب الحکم محل آورد او را شتمل نموده یازدهم ربیع الاول سواد باغ  
دیره دایره فرمودند شاهزاده محمد عظیم از شرف ملازمت سعادت اندوخت قریب یک  
لک و پنجاه هزار سوار جمع کردند یازدهم جمادی ثانیه محمد اعظم شاه کوچ فرموده جاجو  
دست چپ گذاشته سلو قات سلطنت برافروختند و در ترتیب و آراستگی فوج توهم  
فرمودند و گذر و نشیب و فراز جاجو را از توپخانه آماده ساختند محمد اعظم شاه چهاردهم  
ماه مذکور در نور آباد رسیده یک روز توقف کرده بر سپری زمینداران / جاجو را دست  
چپ گذاشته سفید هم افواج را توپک داده روانه جنگ شدند لیرض شاه عالم بهادر رسید  
محمد اعظم اراده رفتن اکبر آباد دارد شاه هم بیعت متوجه جاجو شده انتظار داشتند این  
صحن لیرض رسید که محمد اعظم از جاجو لفاصله دو کرده رسیده و شاهزاده محمد عظیم بیعت تمام صف  
آرا گشته و بادشاهی که مستقل باغ جاجو استاده بهر میشد دست برد نمودند حکم  
شد که شاهزاده با یکجک محمد عظیم شتابند لقصیل این سانکه لکنه نیرگاه فوج اعظم شاه دو  
مردی جاجو رسید خیمه اردوی بهادر شاه نمایان شدند فوج مسیه که لیرض کردگی  
ذوالفقار خان بهادر بود جلور نیز شد با وجودیکه رستم و لجان با توپ در سیکله و بان و

(در حق ۱۶۲۱)

محمد عظیم





تعیین نموده داد در دیو پور رسیده گذرکنند و کور که مسدود ساخته با توپخانه آکنده و جاندار  
 خان عرف خواجه مکارم بهادرشاهی فوجدار گوالیار را نزد خود طلب داشت بسیار سخت در کوالیار  
 رسیده بهیر و سنجاه در آنجا نکرده نشسته نور آباد دایره گاه ساخته بهر بهی رسیداران از کما  
 ایسا و چپولا دریای چنیل را پایاب عبور نمود در آن روز بهیر به سبب نشیب فراز راه عقب  
 ماند از اینجهت دور روز توقف روداد و محترم خان از وقوع این معنی شبان شب کرختی به کبر آباد  
 رفت و بسیار سخت در دیو پور رسیده انتظار تشریف آوردن شاه عالیجاه میکشید در وقت  
 زیاده از پازوه نزار سوار موجودی نخواهد بود از علم شاه در کوالیار رسیده بهیر و سنجاه با سبک حجاب  
 محل و امیرالامرا اسد خان گذارشته روانه پیشتر شده به راه گذرکنند دریای عبور نموده بهدار  
 تخت و لغت جنگ ملازمت کردند سرگاه که خبر حلت حضرت عالمگیر در پشاور بستم فوجی  
 بهیاد در شاه استماع یافتند پنجم محرم با فوجی که در رکاب سعادت بود کوچ فرموده بهم به دریای  
 املک تشریف آوردند و حکم علی ستن پیشتر شده بود در روز برای عبور توقف نمود و داد و  
 دریای جلم و خپاب نزدیک بود / سر دوی سبته عبور فرمودند و در میوای تالستان  
 باستقلال تمام و استیصال مالا ملام طی مراحل می نمودند در نزدیکی لاهور مخم خان موزاری نائب  
 صوبه در اینجا و دیوان سرکار شرف ملازمت استسعاد حاصل کرد و دریای راوی را علی سبته  
 و جهت مناسب فراهم آورده از چینه خزان در لاهور بود صرف نموده لوازم جنگ و اسباب شتر و  
 ضروری داشت مهیا ساخته مورد مراجع گشت و سر امرای که در رکاب سعادت بودند بانعام  
 و مساعدت و عنایات بادشاهانه ممتاز شدند و شاهزاده محمد محمزالدین با فوج مناسب

ش  
روداد

(درق ۱۶۳-۱۶۴)

در باب سلطنت در چپ



و احمد سعید خان سادات بارسه و غیره مفت نزار سوار موجودی از کد را بدینیه رخصت فرموده  
 که نزد بید از تخت بر سندر اجه ساسو پسر سنبها که در عهد عالمگیر نظر بند بود باز حواله نفر تحبک شده  
 بود صریح رخصت دادن مصلحت ندیدند به اشاره عالیجاه از نزدیکی دورا رسه با چندی مردم  
 که رفیق او بودند فرار اختیار نموده راه ملک دکن گرفته پیشینه غارت گری گرفت و جماعه فراوانی  
 فراهم آورده بر لویه جات بیرون شهر خجسته بنیاد دست تعدی دراز کرد و نفر تحبک بکوی تنویر  
 نزد بیدار تخت روانه گردید و شاه عالیجاه نیز پاشنه کوب در نواح سرخ رسیده کویال  
 تانوکوی انجا بیده که پا از انداز به بیرون نیاده ؟ اختیار کرده بود سرگاه بملازمت ؟  
 آمد بغضب شاهی گرفتار گشت و از بار کرانی سرخجات یافت راجه ولیپ سنگه مندلیه که وطن  
 او از نزد و از زده گروه است سرچند برای چند روز رخصت سماجت نمود صورت نه لب و  
 اندر سنگه راهتور که همراه نفر تحبک تحنات شده بود از میان راه بوطن خود خواسته رفت  
 سرگاه که نفر تحبک به نزد رسید بکامه جبک نزدیکی بود راجه ولیپ سنگه و منده متعلقان  
 که همراه دشمتم بملکن راجه فرستاد و شانزده بیدار تخت در پلانچه ششش گروه از نزد و دایره  
 داشت خان بهادر آکرده به ملازمت مفتخر گشته بهراونی عمر کاب عالی گشت چون هوا  
 بسیار گرم بود در راه مانی آبی بدرجه اتم روداد چهار ؟ بسیار در راه تلف شد / خصوص ؟ (در ق ۱۳۳)  
 بر کدز تو میری و کرانی غله علاوه آن تملکه که عظیم بمردم روداد و آب ؟ آمیخته  
 به پانزده روپیة بدشواری بدست می آمد خبر آمد که شانزده محم عظیم از اکبر آباد محم ششم خان  
 پسر تهنی خان مرحوم عرف شیخ میر عالم گیر شاهی را جبهه آنداد را مای کدز درای چنیل



مبالغه خطیر گرفتند چون راه نادیا و تو مری / بحساب کذا کبر پور و اجین نزد یک تر بود باو جو  
 دی مطلق آبادی نداشت و مرسته های مکرر ویران نموده بودند اختیار کردند فوجی بمهر کردگی  
 خانزمان و خان عالم دکنی و اله ورد بخان و ستوری یافت که کذا تو مری را صاف و بموار غانید که پیر  
 به آسانی عبور کنند و ایند رسکه پسر راو جی سنکه راهتور از فوج غازی اله بن خان بهادر آمده ملا  
 زمت نمود بخطاب راجه و پنجهزاری ممتاز گشت خبر رسید که شانزده بسد از تخت بهادر از احمد آباد  
 کجرات به اوجین رسیده عازم شهر است چندان جمعیت ندارد و شانزده محمد عظیم حسب الطلب  
 عالمگیر بادشاه از سبکداز روانه حضور گردیده پسر خود را در آن ملک گذاشته روانه حضور شده  
 میان راه خبر حلت آنحضرت شنیده در فراسم آوردن جمعیت و زر بخشی و استعالت زمیداران  
 توجه گماشته به اکبر آباد رسیده مختار خان ناظم آنجا را که صبیح او در عقد حباله بیدار گشته بود  
 با مختار خان پسرش نظر بند کرده اندوخته و اموال او را ضبط در آورده با قیخان علقه دار  
 اکبر آباد را امر شد که علقه حواله ملا زمان عالی نماید در جواب التماس نمود که وارت ملک بادشاه  
 زاده باشند بهادر شاه از کابل و اعظم شاه از دکن می آیند حواله نمودن علقه بملا زمان  
 عالی مصلحت نیست از راه اعتراف امر شد که علقه حاکمه نمانید دو سه روز چینی توپ و تفنگ  
 بمیان بود چون او بجای خود استحکام بر برج تازه نموده بود تلاش ایشان پیش گرفت قریب  
 شصت و شصت و هزار سوار جمع کردید از استماع این معنی ذوالفقار خان بهادر و خانزمان و خان عالم  
 دکنی و راجه دلیت سنکه بنده و راجه رام سنکه نادا و اله ورد بخان و راجه ستر سال و راجه  
 سنجان سنکه راهتور و دل دلیر خان بنیره و دلیر خان عرف محمد رستم افغان و اسید سد جان (درق ۱۶۲ ب)



نادا چهارنزاری و تنجا لشکر راهتور سپه راجه الوپ لشکر و ستر سال راهتور و محمد رستم تنبیره و لیر خان  
 و غیره ذالک باضافه و مناصب و خطاب خانی و راجگی و عطای تقاره و علم ممتاز گشته را قلم نیز  
 بمنصب پانصدی سر بلند گشت / رفاقت امر را اختیاری بنمود که محمد اعظم بدست خبر داشت (در ق ۱۶۱ ب)  
 بزمان شیرین چار ناچار رفاقت اختیار کردند بندهای شاهی سکامه چند روز را غنیمت دانسته  
 بدرجه امارت رسیدند و از محک نشستی خیالهای باطل می نداشتند و توپهای کلان و خود  
 و بسیاری ریکله و لوازم توپخانه در احمد نکر و خجسته بنیاد گذاشته با تمامی بهیر و بنگاه روانه هندوستان  
 گشت و میگفت که جنگ توپخانه بازی کو و کان است سوای شمشیر قمر به دیگر دست نیاید کرد  
 و بر بندهای باد شاهی چندان اعتماد نداشت و کم کمی را رعایت مساعده بهره و کردار نیک و  
 در حق برادران زبان می کشاند و امرای و کفی مثل سرفراز خان و راوکا تو و رای  
 بهان و سنکر املهار و ماکو فاته سراز رفاقت پیچیده بعضی پیش کام بخش و اکثری تبارج  
 ملک که شعار مخصوص آنان است مشغول گشته و امیرالامرا و نفر جنگ خواستند که خود را به بهانه  
 ضبط ملک و همین یکو گشتند مگر نامد غازی الدین خان بهادر به سبب عدم بهارت عذرهای  
 مناسب بمیان آورده از صوبه بهار عمره داشت نمود در کمن گذاشته و حراست شهر خجسته بنیاد  
 بمنصور خان داروغه توپخانه قرار یافت چون به بهار پیور رسیدند چنین قلیج خان خاندوران  
 به صوبه داری بهار پیور سر برافراخت و قرار یافت که نائب در صوبه گذاشته خود در کاب بیاید  
 بهانه آزار در پیش آورده در بهار پیور ماند و محمد امین خان از پان دمار فرار اختیار نموده  
 نزد چنین قلیج خان رفت و بدعت های و مردم آزاری بسیار در دار لرور و خجسته بنیاد نموده





و بطریق وصیت خبازه روانه ساخت چنانچه برنام سر یکی از بادشاهان گذشته معمر راست را به  
 بادشاه فردوس مکانی و سالیون جنبت مکانی اکبر عمرش آشیانی و هاکمیر جنبت آشیانی و سالیون  
 فردوس آشیانی به پنهان عالمگیر را علین مکانی سیمی کرد و حمید الدین خان پسر سردار خان که  
 از اخص و مزاحبان با اخلاص انحرث بود سر و پا برهنه همراه خبازه شد / و بادشاه (دورق ۶۱ انش)  
 زاده محمد کامبخش که بصوبه داری بیجا پور مقرر شد ماه مذکور رخصت یافته در سوادیر سید اختر و کوکب شنید  
 سرکن و پیرن اینکار نموده به بیجا پور رسید سید نیاز خان تورانی که نائب حسین قلیج خان بهادر صوبه  
 راجا بود اسید و امر احم ساخته و قدری بمردم احترام انعام فرموده داخل قلمه گردید و محمد اعظم شاه دهم  
 ذی الحجه عید الفصحی روز سه شنبه برادرزک خلافت جلوس نموده نشان داده محمد سید از تخت بهادر گزین  
 بود از نسبت نزاری خلیل نزاری و والا جاه از پانزده نزاری شتی نزاری و عالی تبار یارده  
 نزاری و سرافراز شد و با تمامی بهیر و نیکاه از احمد نکر به خجسته بنیاد رسیدند به امیر الامرا اسد خان  
 اضافه مرحمت شده بطالیف الخلیل گذرانیده تسلیات عجائبا آورد و حسن قلیج خان از پنج نزاری  
 به صفت نزاری خطاب خاندوران و خان عالم از شش نزاری صفت نزاری خطاب خانزادگان  
 و سوز خان برادرش شش نزاری و خطاب خان عالم و تربیت خان از اصل و اضافه پنج نزاری  
 و مطلب خان پنج نزاری خطاب نرغزی خان و خدا بنده خان پنج نزاری و امان الله خان چهار  
 نزاری و خطاب و اله دودی خان اعظم شاه سیمرغ بنده گشتند و امیر خان عرف عبدالکریم که در حضور  
 عالمگیر باوشاه اعتماد تمام داشت به اضافه و منصب سر بلند شد و ذوالفقار خان بهادر قهرنگ  
 در سواد خجسته بنیاد رسیده استاد ملازمت دریافت و هم پانزده را و ولایت بنده پنج نزاری و درام

حسن قلیج خان



نکند و در گوشه چهار دیوار مقبره زین العلی منقل روضه برهان الدین اولیا دو کروی  
دولت آباد واقع است بر زمین حواله نماید و مقبره خسته سازند ازینجه از صفای باطن آن  
حضرت است بر طبق وصیت بعل احمد محمد امین خان بهادر که برای رسانیدن باو شانزده کمره خوش  
رفته بود خبر حالت بادشاه شنیده برخاسته با احمد مکر رسیده و بتخت خان بهادر میر آتش نیز به اردوی  
سل احمد چون به سبب آزار بدنی که از ندائی در وجود آن حضرت بود تکیه بر سبب سایش غیر دند و اکثر  
اوقات مسند آرای عدالت میکشید مگر درین دوسه روز / به هوشی غالب آمد تا وقت رحلت (در ۱۶ اب)  
تا خبر بود تبارغ بیست و ششم ذی قعدة سنه پنجاه و یک ماه و بیست و شش روز از جلوس  
مطابق سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و یک سال و هشتاد و یک سال و هشتاد و یک سال و هشتاد و یک سال  
لوازم حیات به بادشاهزاده های که برین نوع بجل کردند که بادشاهزاده شاه عالم بهادر از کابل  
تشانزده کی اکر آباد و محمد اعظم از اکبر آباد تا دریای شور بهمرا که در کهن مشهور است و در بهادر  
کامابختش کامرانی نماید و سر که را نیش سلطنت شود و از ایشان عمده مابدر ولت را که تربیت یافته  
این درگاه اند مقدر داشته باشد این قدر فرموده بعد القضای سه ساعت از روز اول در احمد مکر  
که ختم السمر نربان مبارک نام نهاده و در بیست و یک سال روز جمعه و ولایت حیات سپرد باد  
شانزده محمد اعظم که بستم ایام بصوبه داری مالوا و ستوری یافته از تیرگی تقدیر که حالت بادشاه  
در کون دیده بود و نظر بر قضای داشته میرفت شام همان روز بر کنار دریای کنگ منقده کروی  
احمد مکر خبر و حشت اثر شنیده بیست و یکم روز شنبه بتعجیل به احمد مکر رسیده در رکله باز آورده  
لوازم تعذیت بجا آورده و بدلا سالی زیب انشاء بگیم همیشه حوز  
؟ یزدخت ؟



صاحب قران ثانی شاهیجان بادشاه غازی مقصدی مهم قندمار و بلخ و راناجتور لودند و  
 در دکن قلمه دولت آباد متصرف والا آوردند و بنای شهر اوزنگ آباد فرموده بسیاری ملک دکن  
 بحیطه تصرف آوردند اکثر اوقات بصحبت روشیان صاحب حال صرف می نمودند و دعای ست می  
 خواستند چون داراشکوه برادر کلان بر غم اخوان بسبب فرار راج عالی بران افتاد که قطع  
 خصومت شود در چند خواستند پیش نرفت لاچار از صوبه دکن روانه شده در یکسال چپا جنگ  
 متواتر اولین بامهاراجه جنونت سک در نزدیکی اوچین دوم در سهوکر سوادا کبر آباد دارا  
 شکوه سیوم با محمد شجاع در کچو به چهارم بار دیگر با داراشکوه در نواح اجسیر بر جنگ  
 مظفر و مضور گشتند و بمکین تمام در در خلافت شاه جهان آباد / جلوس آرا بوده بسیر  
 (در ق ۱۴۰ ل ۵)  
 شکار و عیش و عشرت و عدل و انصاف و آبادی ملک و خداپرستی و حق شناسی که در ذات  
 ان حضرت بود اشتغال داشتند و در سینه بست و پنج جلوس در دکن تشریف آورده بهجا لورو  
 حیدر آباد از سلاطین اقبال بفرستخ عالمگیری متصرف گشته سر دوسند آرای بهجا لور را بقید  
 آورده و سرفتنه لکنیز سنبها جهنی پسر سوار از تنش جدا ساخته ملک دکن را تا دریای ستور  
 که بر امر مشهور است لفظ آورده تنخواه سنبهای بادشاهی خلاصه قسمت فرمودند اگر چه حوام  
 از عید اکبر بادشاه در جوار خانه مهیا و موجود بود لیکن چندان جوار نهاده از سلاطین مذکور  
 داخل جوار خانه گردید که تقدیر و محبت آن بجز عالم الغیب دیگری را متصور نباشد و اکثری  
 زبان آشنا و به لطیفه کوی یکتای زمان بود و چند روز پیش از رحلت وصیت فرموده بودند  
 که خبازه و تکفین لاش مبارک را مثل روشیان بسازند و بنوع بادشاهان آراش



در عزم و جلد القدر سعی میداشت که نسی سال در دکن بر جای گذارند و در دین و امن  
خود ثبات بمرتب اتم می نمود و در مقدمات عدالت پنج وقت خود را معاف نمیداشت در  
روزی دوشنبه دهنه سر آرای داد و الفاف میکشت و عفو و بخشایش جزوی از کل  
حکم و خلعتش بود خرد و احسان عموماً بحال عالمیان میندول میفرمود و تواضع در دریشان ماضی  
حال از دست ندادی و احترام این خرقه این طائفه بجا آوردی انبای عهد و صدق احوال  
و الحاح ملوک محتاجان و سر رشته امانت و دیانت از دیوان قضا نمیکشت آن حضرت بود در  
کمال غضب ؟ از دست ندادی و در اندیشی یاورشها همش بود و عبرت سیاست  
میدم فرست ؟ رافضت خود میداشت و رعایت حقوق را بر ذمت صحیح آنحضرت خود  
می انگاشت و در دفع نیز و ترتیب خدم و حشم تعید تمام داشت اگر چه سرشت جمله ملوکات  
از اربوبه عناصر است فاما خیر و کرم که در طینت آنحضرت بود دیگری از سلاطین سابق و لاحق  
را کجا میسر حضرت بخت بمان جهانگیر بادشاه بکمال عنایت متوجه بودند و آنحضرت هم با  
از اندازه ادب و حکم جد بزرگوار برون نکنداشته با خود راضی و مهربان می نشستند و صغیرین  
فیضان مست با یکدیگر در جلف بودند و از هم جدا نمیشدند حکم پیرایه صدور یافت که محمد شجاع  
و آنحضرت اخیال را از هم جدا سازند اسپ سواری محمد شجاع رسید و اسپ سواری حضرت نیز  
دیکر خرطوم فیلی رسید فیلی از راه بی اعتدالی بر اسپ سواری آنحضرت دوید برهی بر  
پیشانی او چنان زد که پیش قدمی را محال نماند و بگردید از جا بزرگ و زنگ زیب بهادر  
در حضور جد بزرگوار حجاب یافتند عالمیان زبان گشایند و آفرین گشایند و در عهد کائنات





آمدند از آنکس سلامتی و عافیت " و تاریخ ثانی از ولادت و رحلت آنحضرت چنین آورده  
 تاریخ زنی قساره مولد او الف و دو چارده " زنی تحفه رحلت او روز و دو چارده " این  
 صفات سلطنت بایا در ذات عالی و درجات آن بادشاه جنبت آرا نگاه موصوف بود از صحت  
 صحت تا صبح بخیر از عبادت و حق پستی شغلی نداشت در وقت پیری امور سلطنت از او راد  
 غافل نبودند دست در کار داشتی دل بایا و خوبی اخلاق خوب یاد گرفته بودند شخصی از جای چند  
 مرتبه داد خواه آمده فریاد کرد بر مرتبه احکام انجا برد او اصلاً بداد خود نرسید روزی آن شخص  
 سر راه سواری ایستاده زبان و فاحت نکند حضرت نه بگریه بگریه برده فرمودند که اگر بداد  
 خود نمیری از خداوند تعالی بادشاه دلی طلب کن و تصدیق اجابت دعای غیر  
 ان عالی سمت این است برگاه در اسلام پوری که مشهور به برسمه پوری است برکنار بهمکه در  
 بنکام باران آب و ریاحینانی گرفت و عالمی تلف شد دعای برپا چیه کاغذ نوشته حکم  
 شد که در آب اندازند فی العوآب رو بکمی آورد و دغند غنه از خاطر خود بزرگ بزرگ  
 شد این مثل روشن است که چون بادشاه پاک اعتقاد بود در عا که در حق خود و رعیت  
 کند بشراف اجابت مقرون شود طریقه شکر و صبر را بسیار باستعمال آورده و در بر خای  
 انیز دی سر پا تسلیم بوده بیت بر که راضی شد از صفای خدا " بهره می یابد از صفای خدا  
 همواره تکیه بر توکل داشتی و پا از فضایل حاضران نگذاشتی و در لطافت و طهارت تعقید  
 تمام نمودی ادب شعار خود فرمودن بیت ادب آموز آن ادیب که او " ادب از حضرت خدا آموخت  
 در علوم و فنون یکتا زمانه بود بیت عروس ملک کمی در کنار کرد چیست " که بوسه بر لبش شیر آید بدو "



نزد دفتر جنگ خمرشاده التجای ملک و اراده آمدن بفرج نمود و بنا بر آن خان بهادر از آب کشنا

(در ق ۱۵۸-الف)

عبور نموده در قلعه سید به بنجگاه گذاشته جبریده به بنیبه مقایسه کنار آب تنگ به درار رسید

و بنا از رسیدن ذوالفقار خان پیر نشان شده دست از بند و راو برداشته راه کر نر پیش

گرفت و بند و راو از آنجا برآمده در قلعه سید و رکه مسکن خود ساخته رفت و اراده آمدن فرج

در توقف و حمله انداخت و دینا بلک ؟ پتن و بدوز که در سرد و جازنان صاحب اقتدار

اند اگر چه پسر و نبره دارد لیکن اختیار کار بخود کشیده ؟ ضبط کرده اند که از گفته آنها کمی یا

برون نمیگذارد ؟ دفتر جنگ بقایه سید و محاورت کرد بهیر و بنجگاه همراه گرفت پیش ازین

چند روز بوج و قایلین الحود و خدیو کیهان مرض مایل گشت دوسه رو به بی تابی گذشت و

آوازه و خشت از کینر عالم گذشت بهجت خبر تحقیق عالمی در اضطراب بود از دیوان زبان الغیب

حافظ شیراز از نقل چشم بر صفحه و عبور آن غزل این بیت برآمد بیت

صلاح از من چپی جوی که رندان را صلاح گفتند بد و زور کس مستش سلامت را و ما گفتیم

بعد از چند روز بنده کاخ حضرت سر آرای عالم قدس گشتند و تفرقه عظیم در زمین و زمان افتاد

بعد از انقضای سه ساعت از روز اول در سبت و شبت روز سبت ششم ماه ذی قعدة

فی سده سمانه و عمر واحد و الف هجری و سده عالمگیری پنجاه سال دو ماه که ایام سلطنت

همین است روز جمعه به ترتیب تاریخ در غلر شدیم بطریق تعبیه مصرعه ثانی خال را پیش

نهاد کرده تاریخ شبت نمودم تاریخ آورتن زین غازی را و در زمین نهفت ؟ / بیدار (در ق ۱۵۸-ب)

گشت فتنه الفاف و عدل حفت ؟ بشکسته شیشه کرد و بکست رشته دوران ؟



فیروز جنگ متعین است مناکیب نزدیک او که اعمال جاگیرداران را مقید ساخته میباشند  
 سامای گذشته یعنی اید و آنچه از روی کاغذ و مواجیه رسیداران برمی آید انرا زده زده میکرد  
 شتر سال پیر چنیت بنده را بموجب التماس فیروز جنگ عفو لغیرت شده بمنصب چهار هزار  
 و پیران عیاصب سرفراز شدند و او دلیت نرس شک پسر ؛ بنده دلیت وطن / مطابق  
 حکم اقدس فرستاد و بنده نیز شنبو ناته پسر را نیز زحمت وطن داد و ذوالفقار خان  
 بهادر از مرج کنه آب کشان نزدیک موضع کرچی پنج بی بی که در ملک بهجاولپور متور است  
 رسیده انرا آب عبور کرد و از نزدیک پیر کنه سرول قلمه کوکان را دست راست گذشته از  
 موضع موهل جاگیر قدیم کهور پره مانگشته برب آب کبیت برهاد ایره کرده به  
 باکر کوٹا وطن عبدالکرم میانه بهجاولپوری شده بر آب کشان رسید چون صوبه دار بهجاولپور  
 نرسیده و در قلمه جمعیت بنود بنا بر احتیاط چند گاه توقف ورزند خبر رسید که باو شاه  
 زاده محمد کام بخش به صوبه داری بهجاولپور و عطای اضافی و انعام منقذیم ذی قعد و ستوری  
 یافته بهجام زحمت حضرت تصادد رت آب دیده شده حکم فرمودند که از دروازه ریکله باز  
 نشاویانه سواری بنواز و شاه عالی جاه بست و یکم ماه نرس کور بست بالوا زحمت  
 یافتند حب الکفته رانی منکو حه را ما جهنمی که زیاده از ستور حو ضبط دارد میخواست که  
 بند و را و کهور پره را مقید سازد او در قلعه کور کل که چهارده کوره او دنی است پناه گرفته  
 جنگ در میان بود و بنا تمامی اسباب و مال او را غارت نموده بنا بران اخیال و سپان  
 و استوه بدست آورده محاصره داشت و پسد یا شقی با و بنا متفق بود بند و را و کور کل حو



عنایت فرمودند حالا به این قرب و جوار که از احمد نکر دریای گشتا چندان مسافت ندارد رسید  
غله نمیتواند رسید در الوقت همان یک مهم رانا و بلخ پیش آمده در وقت تمام عمر در مهم می گذرد  
اعلی خوت در هر هفته یک روز عدالت میفرمودند و از بس حق ترسی و خدا شناسی محتاج استغاثه

استغاثه ۳  
مستغاثان ۲

بنود احوال هر روز و مرتبه زینت افزای سند عدالت میشوند هجوم مستغاثان بنشینند  
میشود را و دست از اهل اضافه به منصب به سراری ذات و سه هزار سوار سر بلند گشت  
نفرت هیکل بعد الفقای ایام برسات تعاقب و پنا منته که اراده در آمدن ملک قدیم نموده  
رسید مقایسه از الطوف برگشته به ملک بیجا پورا و آواره گشت خان نهر خلیل تالب

گشتا متعاقب و تنبیه معتوران پرداخت بیداران بر قلعه لور که چهارده کوه از کبر کاو  
مقبوضه فیروز هیک است دست رس یافتند تریختخان بهادر میر آتش بتسخیر آغاز حضور  
دستوری یافته فتح نمود خبر رسید که باو شانزده محمد اکبر بایران رفته سر بلند  
ایشان که در حضور بود فوت کردند زین الدین علی خان میر علفان برادر

زاده ملا احمد بیجا پوری که فوجدار کوکن بگلشن آباد است در حضور آمده مرخص شده متعلقه  
خدمت میرفت میان راه دو چار غنیم شده زخمدار گردیده هزار و شواری بگلشن آباد رسید  
قافله عظیم از حجت بنیاد بار دوی محلی می آمدند نزدیکی چاندا، دوازده کردی لشکر و الا شقیبا  
ریخته تجارت برد و تمامی متاع و مال و اسپان و شتران بدست مقایسه اقتصاد مفسدان  
نام شاه راه ؟ چنین قلیج ؟

خان بهادر از صوبه داری بیجا پور طلب حضور گشت چون فوج عظیم و امرای نامی همراه





به پسر که نیز تعلقه نو عبادی خان فیروز ملک رسیده معلوم شد که در بنابر غیره فنا کیمت به ملک  
 پسران بجای آمده روی آن یکی نبوده از کلمات در برم پوری عبور کرد و نظر تنگ بر ملت جماعت خود  
 و کثرت انبوه اعدا نظر نموده بی تامل شتافت مخاذیل خبری را آن نظر تنگ شنیده بی تامل  
 شب روز راه طی کرده از نزدیکی او سوار بجای و بر سر پند گذر شده آن روزی در ایامی جمعی  
 خود نشاند نظر تنگ با کنار هم رسیده اثری از بد شتاب نیافت چون ایام بر شکل آمد حمایت  
 ساخته نزدیک اردو رسیده شرف از ملازمت یافته به بنسبه بان مفسدان مقرر شد تا آنکه  
 درین گت خود و کرانی غله و کمی غلف اسپان و به یار بر از ضرب مطلق شد و لغت جنگ بر طبق  
 حکم تغا شیم کار بند گردید سمت قلمه سرج که در هاستی آن داشت رسیده مفسدان از دریای  
 گشتا عبور کرده آن طرف رفت بپیش رسیده که پند بیار و بند و از قلمه بلکنده تعلقه را آنکس مجبور را  
 متعزیت شدند و قلمه را بخوار گشت و مرتبه بای بر قلمه نسبت کرده که بکلید فتح موم شده دست  
 رس یافتند و او و خان به حبس محکم والا / قلمه بلکنده را از مفسدان متصرف و الا در او و  
 سیاه خان داروغه که بدست مقامی افتاده بود به بن داوه خلاص شده در اردو  
 محلی رسیده از سرد و چشم که تبر بند و قی خورده بودند با بنیا گشت نظر تنگ خورده کروی سرج  
 به سبب ایام بر شکل توقف نمود و کرانی غله بسیار شد و حالت لشکران به پسر شانی کشید  
 اسپان که عجب و کیر افواج تار و چاق بودند بدتر شد و رسیدن رسد و شوار گشت  
 صاحبقران ثانی اعلی حضرت مرتبه اول دارا شکوه و مرتبه ثانی شاه عالمگیر را هم به هم  
 قندار تحقین فرموده بودند و سال طلب سپاه پیشکی دو ساله را غله همراه فرج



بر خاسته رفت ۲ در ملک خاندیس به کسب کلائی اشتغال داشت چون طالعش  
 یادری نمود سزایه و جماعه بهم رسانید رنبری اختیار کرده بر چند قافله دست رس یافته یعنی تهمانه  
 داران باوشاهی را بهجاساخته باناسه داران مفسدان اتفاق و زریه ملک کبریا را که باوشانزاده  
 کهنه آمده خالی یافته بر دو به که آبادی عظیم دارد و تجاوز و ساهو ماران معمول سکونت دارند  
 تاراج نموده نظر علی خان پسر سجاد علی خان مرحوم فوجدارانجا با جماعه کثیر جنگ بر آمد شکست  
 یافته با و گیرنده های باوشاهی و شکست شد فخره خان پسر اتفانت خان معروف به محمد طاهر هدیر  
 آبادی و بعضی فوجداران ضلع به بهر بیج رفته پناه گزشتند مفسدان متا بسیار غنیمت یافته برگشتند  
 کو پال سکه چند راوت که بعضی اختیار کرده نیز با آنها بود و حکم تبشیه ان کرده ذال شبانزاده محمد  
 بیدار تخت بهادار گشت در نواح خجسته بنیاد سیم فتور دزدان بسیار شد و رسیدار ان نواح ملتان  
 و تهمنه سر ضیاء و بر داشتند و نشانزاده محمد مزار الدین خلف بهادار شاه سواری نموده محاربت  
 مردانه کرد و تنبیه واقعی رسانید خالنام کبر است صوبه مالوا و نجابت خان به بهر پیور مقرر گشتند و  
 احکام مطاعه بنام لغرت جنگ و نیزوز جنگ پیرایه صدور یافت از معتوران که در (در ۱۵۶۱ الف)  
 نواح خجسته بنیاد آوارگی کوشمال واجبی دید خان فیروز جنگ با وجود خجسته بنیاد که متصل  
 مہر کو و نتوانست جنگ رسید و لغرت جنگ در نزدیکی احمد نگر رسیده بهیر به اردوی محلی  
 فرستاده متوجه جنگ تا دیوبند خاویل گردیده بموضع پیش کالون پانین کھاٹ رسید  
 جزا آمد که مفاصدا از حوالی خجسته بنیاد درخت او بار بهر بلبلت لب آب کنگ کشیده و فیروز جنگ  
 قریب شاه کڈه مفاصله ده کرده از استقامت استقامت و لغرت جنگ پانین کب



باسیت مجموعه نواح اردوی محلی شوخیها نموده چنانچه اراده فاسد آنها بود و عجل در نیامد افواج  
 بادشاهی بمقابلہ مقتدران برآمد خاندانم سپهرخان زمان فتح هیک شمش نزاری که جمعیست مناسب  
 کار آزموده دارد تنبیه واقعی نموده الا هیک امیران اردو بان وحشی پریشان معلوم، مفسدان  
 رولعبارت اند لغت جنگ قلمو کنندانه را محاصره نموده قاضیه برل حملات سنگ ساخت چون  
 غله در قلمو رو یکمی آورد و محصوران بصلاح درآمده معرفت رام شکله با و خان بسلامت بردند  
 و در ماه ذی الحجه قلمو باز به قهرت اولیای دولت قاهره در آمد پیش ازین که حضرت توحه  
 لقلبه منظور داشتند در ماه مرقوم مفتوح شده بود بالای قلمو یکصد و چند چینه پیر آب شیرین  
 ضبط آمد مقصود خان روز سهایی با دو سپه قلمو را مقرر کردند و سرانجام غله و غیره چندان نشد  
 و جمیع قلاع و کمن که داخل ممالک محروسه گشته اند از ذخایر اذوقه خالی است بادشاهزاده عالیجاه  
 محمد اعظم شاه از کبریات احمد آباد محضوق قدسی سخاوت ملازمت دریافت ابراهیم خان سپه علی مرد خان  
 مرحوم که در زمان سابق از طرف شاه ایران حکومت قلمو قندار داشت و لشکر فراوان و خزانه بی پایان  
 فراهم آورده بود به سبب نفاق محضمان از ترس خان التجا بدرگاه آسمان جاه حضرت صاحبقران  
 ثانی نموده قلمو مسطور پیش کش کرده به بند و تان آمده / سخاوت ملازمت دریافت به سبب  
 نفی نزاری سبب نزار سوار شده مر سوم بیار و فادار کردید و اکثر خانه او را القیم خاص  
 منور سفیر نمودند و او زیاده از حوصله پیشکشتههای مناسب میکند را سید از صوبه داری کشمیر  
 تغیر شده به صوبه داری کبریات مقرر گشت و شهبزاده والا کبر بیدار بخت بهادر حکم شد که  
 تار سیدین او از آن ضلع خبردار باشد در گذشتن را به طور که تها نه پیش محله کبریات بود متوهم گشته



عمده اسد خان امیرالامرا حالا منصب پانصدی سرلندی یافته مقرر ساخت حکم قدسی رسید که  
 میان مرثیه های اتفاق افتاد از طرف راجه ساهاو استمالت نموده نزد حوض بلبله خان نفرت جنگ  
 تسلی نامحبات نباسراران شتقی فرستاد لیکن متاثر نگشت به سبب اودایای خارج ده هزار سوار  
 از منصب بادشاهزاده محمد کام شش حکم شد و حضرت از بهادر کده متوجه احمد نگر گشتند میان راه  
 دزدان بهیمیا پا از اندازه بیرون نهاده شوخیها نمودند و اطراف اردوی شورش انداختند  
 حکم تنبیه محمدالدین خان بهادر شد چون او نماز را رنموده بود منصبداران برادری و تابینا  
 بجنگ تحتین نموده مناکیب حلوی بی دو وینداشته بران بیچاره رخنه بسیاری راکشته و دشمن  
 کرده اسپان بسیار برودند و از جانب دیگر که بر بهیر رخنه بودند چون سواری حضرت  
 سواری حضرت بنظر آنسوار آمد یاس ادب نموده از دور تماشا میدیدند اینجه پاسبان غیر از  
 اقبال چه لقو توان نمود نجانه و میک رای پسر مکرند رای و لاله سر رای غم زاده را قم پسر  
 تولد شد جنون رای مسمی کرد سلاطین اقبال در سواد احمد نگر جلوه گر گشت کویال شک  
 چند راوت بسبب پریشانی بعد تخیر فوجداری کولارس با مفند و کمن متفق شد سیمت ۱۷  
 مطابق ۹۹ شریف بردن حضرت خاقان زمان با احمد نگر و ساجا حثت اقامت  
 بر بستن و آمدن بادشاهزاده اعظم شاه و رخصت بادشاهزاده و غیره ذالک حضرت  
 بدولت اقبال ذوالفقار خان / بهادر نفرت جنگ و تربیتخان میرانش را به تخیر ملو (درق ۱۵۵۱ هـ)  
 کندانه مرضی فرموده با احمد نگر شریف برده آن سرزمین را مستقر فحاشم فتح انجام نمودند  
 دنیا جادون و نیاسندیه و اودا ملکار و سنتمر سیه در بهابا لکر و دامانها





شد از اینجا به خجسته بنیاد آمد این همان فوج استقیابو که در هندوستان / در آمده عالمی را (در ق ۱۵۱ الف)

خراب کرده حکم طلب حضور پورنهر تنگ رسید برون شهر دایره نمود چند ماه به سبب عارضه  
بدنی متوقف گشت بعد فرست روانه درگاه آسمان جا به کردند در بهادر کرده ببلانست خفت  
تضا قدرت که از واکن کمر انداخت کرده به سبب ماه مبارک رمضان توقف فرموده  
بودند استعاده یافت حکم محقق نوکر نصر تنگ که علاءش خوب کرده به مهذب به صدی  
سر بلند کردید رام سنگه تاو که از روی زمیاری ماو داشت بشرط نمک داشت یکبار سوار  
مقرر گشت سیاهو خان ماروغه ؟ با جماعه قلیل از اردوی ؟ بشکار رفته بود

غنیم دو چار شد ساعتی حبس نموده اسیر مقایسه کردید در واکن کمر بد شهنان خد پوزمان عارضه  
جسمانی روداد و تصدیح صوب کشیدند در آن وقت فرمان طلب حضور بنیام باوشا نژاده عالیجاه  
محمد اعظم شاه صوبه دار احمد آباد معرفت کجرات صادر فرمودند سرگاه فرمان رسید در رسیدن حضور  
حضور تنگ کند قلمی بود خواستند که روانه حضور کردند — در گذشتن راهور را که اجرای ؟

سابق نام او تعلیم آمده و تنگ سازند او از محقق به اطلاع یافته خود را کنار کشید و بدست  
نیامد نفرت تنگ و تر بیتخان بهادر میر آتش با فوج شالیه برای تسخیر ملوکندانه و غیره  
که بکو بختان متصرف شده دستوری یافتند و راجه ساهو سپر سنبها جهنمی که در رسکله باز میزد  
بود حواله نفرت تنگ شد و رای بهان مرسته بهوسله شش نزاری بتبغانی فوج امتیاز یافت  
که ناسر داران به ترغیب او نمیدکی اختیار نمایند نفرت تنگ راجه ساهو را بهمه نگاهبانی و  
نظر بندی سید غرضفر سپر سید مظفر اسادات ؟ محمد نفرت تنگ و سید مظفر نوکر (در ق ۱۵۲ اب)



ذوالفقار خان بهادر به خجسته بنیاد آمد از شک میر خبر رسید که در شالی راری از تلخ شالی  
تاسه روز فواره شیر جوش زد و قدرت الهی را تماشا باید کرد که چه حکمت است / خان بهادر را منگه (درق ۱۵۱ باب)  
و مغلخان را با جمعیت دیگر همراه خزانة بادشاهی روانه حضور ساخت و خود چپکاه در شهر استقا  
مت و زید خبر رسید که سنده و غیره مقامیر پیر کنه را تحن و سپر تور را که از خجسته بنیاد  
بست و پنج کوه واقع است محاصره دارد با وجودیکه متعینان را جهت رسانیدن خزانة محصور  
والا فرستاده بود و منظر محاصرت آنها بنموده بارادولیت و خالغالم را از تعنائی شانزده والا که  
بر هم زده اراده رفتن حضور داشت در حجت بنیاد بود همراه گرفته جبریده روان سدنزدیکی پیر کنه  
پیر تور رسیده خبر یافت که مفسدان محاصره پیر کنه مسطور گذاشته میروند جبردی بهیر که همراه بود  
در سپر تور نکامداشته کرم کیه التباقت درین تگد و افعال سواری امرامانده شدند و او نیز  
از هر دو ج فضل فرود آمده بر اسب سوار شده بتعاقب مناکیب پرداخت وقت شام چندی  
ممودار شدند تبسبه واقعی خورده رو بکمر نر نهادند چون خان بهادر دور مانده و شب در آمده  
توقف نمود خان نیز رسیده یکپه شب گذاشته آرام گرفته دو پیر شب روانه پیشه گشت  
وقت صبح نزد یک قصبه پیر ناله که بهیر مقامیر هجوم و چپقلش داشت متعابله داشت نا  
پنجاران کنار ناله پناه نماندند گرفته خود مستعد جنگ بودند را روانه الطرف کردند و جوانان  
رزم دوست در ناله در آمده کنار آب که دزدان التیاده بودند رسیده و قنایب  
واقعی نمودند نمودند چندی ناسر داران زخمی رفتند تاسه کروه تعاقب کرد سرگاه اشری از آنها  
طایر نکشت بالفرت حبیب برهان ناله دایره نمود تمامی بهیر و مینگاه مردودان غنیمت غازیان



و نقاره و سراق سر بلند کردند و نفرت جنگ و راوولپت و غیره در افتتاح این کار سر به  
بر رعایت ممتاز نشدند بلکه بعضی عتاب آمدند که اشتیاق چهر اسلامت رفت قلیلی اضافه و  
رعایت که بحال راو حکم شد قبول نکرد و تسلیمات بجا نیاورد ادای که بمقتضای خانه زادگی  
از راو واقع شد از بیج را چپوت بوقوع نیامده رعایت نبودن بحال کسانی که مطابق

مرضی حضور عمل نمایانند بشتر است / چنانچه خیر اندیش خان فوجدار و امین و دیوان آماده (در ۱۵۳۱ هـ)  
که تا بنیای مطلق است در آن خلع کار فرمای میکند و مبالغه خطیر فرموده و کلمه متوجع حال او نیست  
اینجه رعایت متصدیان حضور تصور باید نمود و نفرت جنگ و غیره داخل حوکی رکاب کردند هجوم از چنان  
راو و رام سکنه و او پیش دروازه رسیده باز در جلو خانه بادشاهی بسیار شد با وجودیکه مردم  
قلیل همراه برده بودند بر طبع مبارک خوش نیامد حکم اقدس پیرایه و ریانت که نفرت جنگ  
زمیداران نواح ملکه و کان کرنی را بتنبیه نموده و ضعیفان و ضعیفان بتجسسه بنیاد رساند و ضرب  
با ابدال خان توخچی باشتی و ؟ مشرف توخچانه همراه نفرت جنگ تعین گشتند ؟ بار اقم ؟  
سوای نسبتار ابطه املاص و اتحاد برادرانه دارد چندانگاه بایک دیگر خوش گذارندیم و نیز چنان  
بهادر میر آتش با وجود آن مردی که درواکن کیر العجل آمده با فوجی جهت تسخیر قلعو خشنه بخش  
عرف کنندانه و ضعیفاری از گلشن آباد ما قلعو کلنه که موسوم بسخر الاله است و این قلعو زیاده  
از دود کرده تواند بود و ستوری یافت حضرت برکنار و ریای گشتا سه کردی و اکن گیر که بنام  
رحمان بخش خراسمی گشته طرح چهارونی انداختند رام سکنه با و از امل و اضافه به مذهب و دوزار  
و پافندی سر بلند یافت لید الفراع مقدمه کان کرنی و تسخیر شکست زمیداران ان نواح









روز دوم خان نهرت عثمان حسب الحکم والا بکثره ملا حظه نمودن جای مورچال عقب کوه حلقه رسید مقامی  
 با جماعه سوار پادیه جنگ پیش آمدند از فوج را و نیز جنگ خوب یافته دست از جنگ برداشت  
 پناه کوه گرفتند بعد از چند روز داود خان پنی بموجب حکم از کرناک رسید جان روز نهرت  
 جنگ مطابق فرمان قضا تو امان با متعینان فوج و چندی از امرایان حضور پر نور  
 سردو کوچ پیش دروازه راسته کشته استحکام داد جمشید خان بیجاپوری پنهانری لفرس کوه  
 کشته شد شب روز فکر مورچال در پیش آمد خبر رسید که نونت بنالکرناسر در سرته که  
 باراده فاسد کمک قلمه می آید و اصل بگنم شد از اقبال عالمگیری بود قلمه کندانه که بخت به  
 نهرت والا در آمده بود اشتیاق بر آن دست رس یافت مقدمه و اکثی گیر که به سبب حرف حکایت  
 صلح رسائی آسیر بود قلمه کیان از سر جنگ نهرت جنگ سخت بر رسیده از دل پیغام صلح کردند باو  
 نشانزاده محمد کام بخش و حسن قلمج خان از حضور حضرت ؟ مصالحه بودند نهرت جنگ متوجه ؟  
 سخنان ابله فریب نشده انبوت کل تبارک و تعالی فوج بهادران اردو یک طرف مغرور نموده (درق ۱۵۲ اصف)  
 حوز باراد و دپت و داود خان و رام سنگه یک طرف قرار داده بر دپت تلواره یورش نمودند  
 جنگ بان تفنگ بمیان آمد غازیان بنبر آژما بدیده در آمده تیره درون را علف تیغ  
 گردانیده نشانهای فتوح درون برده جا با قایم ساخته بقتیة السیف سپاه قلمه گرفته بر  
 بهادران عرصه کارزار حمله آوردند پیچ پیش نرفت چون مایوس شدند سپیداشتقی با ناسر  
 داران مرسته از عقب کوه که از نهرت جنگ فاصله بسیار داشت وقت شام فرار اختیار کرده جان  
 خود با سلامت به در تارخ فتح خان بهادر شخصی چنین یافته است تاریخ



درین ضمن نفر تنگ از عقب برابر رسیده متوجه پشت و کمر که در اینجا هم بیدار آن هجوم داشتند  
 کردند ازین تسخیرده در توقف افتاد در اینجا هم اکثر راجپوتان جنگ شمشیر و برهنه در آمدند و تسخیر  
 نزدیک خندق ملو رسیده جانشان گشتند راو که اندکی لغافل بود و حبله اشاره نفر تنگ نزدیک  
 شده در اینجا زیاده از پنجاه راجپوت بکار آمدند و کمید و کشید و زخمی شدند و همچنان  
 اسبان چون اکثر برادران و خوشان راجپوتان بر لاشه های بکار آمدگان و مجروحان  
 معتمد شدند باقیل سواری را و خندان مردم مانند باوجود این در تنبیه بدیشان تسایل راه  
 نیافت چون دست راست نفر تنگ جنگ تیر و تفنگ بسیار بود راو خان نفر نشان را دست  
 چپ داده صد مه کارزار بر خود اختیار نمود و نا عاقبت اندیشان از پشت و کمر هم فرار  
 نموده نزدیک عقبه که مسکن آنهاست پناه گرفتند و نفر تنگ با رفقای در خلایق شهره مخمیں  
 و آفرین و در پیشگاه خلافت مورد آفرین گشت بخت و سفت کولی و یک بان بغیل سواری  
 را و رسید راو و بنده عقب بود و مسلح نشسته بودم و دانه های تفنگ بر سلاح رسیده لکن کار  
 گزیده و فیلبان مسلح زخم کولی ابر داشت و دو فیلبان انیال نشان نیز زخم برداشته (در آن ۱۵۱-ب)  
 و یکی گشته شد و پارچه نشان بنوعی غریب سوراخ سوراخ گشت و همچنان بسیاری از فوج  
 غول و چند اول ستر و دات نمایان نموده جانشان و مجروح شدند حکم شده بود که چنین قلج  
 خان بهادر هم همان طرف که نفر تنگ رفته برود او عقب پشته های که پائین نفر  
 جنگ و از اردوی طغر قمرین بود و تپاده ماند اگر شریک جنگ میشد کار بسیار ساده  
 میشد جنگ ناکرده میروند داشت که نفر تنگ کنگ من نکرد و التماس او پیرایه تصدیق یافت



در یافته پرتشان بودند درین ضمن <sup>اندیش</sup> بجز رسید که نفرت جنگ با خزانة وقافله از حتمت بنیاد روانه خنود  
شده فراموشی تاکید متواتر صادر شد و احکام مطاعه در طلب داود خان پنی بایسته فوجداری  
کرنامک نیز پیرایه صدور یافت و خدیو زمان حالت بهادران هموز جهان معاینه نموده تا  
رسیدن نعر جنگ پنیام بیداران را بگرفت و حکایت گذرانیده ؟ را خلعت و قیل ؟

و مادرش را جواسر محنت فرموده محشتم خان را بطریق حلقه داران درون فرستاد نفرت جنگ  
دوازده و یکم ماه محرم استعاده ملازمت دریافت حکم صادر شد که به تنبیه سرشته های و بیداران  
پرواز و مطابق سیر لیغ قضا تبلیغ بار اولیت بر اول و رام سنگه ها و اچند اول سواری  
افضال نموده بداشتعال افضال عالمگیری جنود و محبت را مقوی گردانیده مستعد کارزار گردند  
رو بروی دروازه و اکمن کبیر رسیده به نظر تامل جانها ملاحظه نمود که بر نشسته کوهی که بیداران  
مجموع و انتمند شده حمید الدین خان و غیره بهادران را برداشته بودند جلور نیز گشت بیداران  
بهیت مجموعی جنگ در آمدند و سنگهای کوه را پناه خود پنداشتند جوانان رزم طلب چون  
شاهبازان بلند پرواز بدستیاری کرم کرم کار ساز حمله بران را غمان آورده بر نشسته رسیدند  
بسیاری از سیاه رویان علف تیغ بیدار تیغ کشته بقبیه الصیف پناه بدیه تلوار که با پنی  
کوه پیش دروازه واقع است بردند جلور نیز شدند را جوتان بسیار بالشته کوه / بکار  
آمدند و زخمی گشتند بهادر خان پنی در زمانکه روح الهه خان محامره داشت حمله آورده  
بر همان نشسته کشته شده بود و اولیت بهمان چستی و حالاکتی فیل سواری رو بروی دید  
رسیده به تاویب بیداران پرداخت بلکه میخواست که دیه مسطور را متصرف در آورد

شسته  
در نشسته

(در ۱۵۱ الف)



بقلمه قایم نمایند و کار مورچال شروع کنند بهادران مسطور و غیره ذالک / سردوشته راو (در ق ۱۵۰ بند)

سردوشته راو

ی دروازه را ما فوج باوشا پنجه هزاره محمد کام بخش قایم نمودند و در ترددات مورچال  
دیدند چنین قلعج خان بهادر برشته که خاکش سرخ است و به لال شکری مشهور رسیده نتوانست  
حکام او بهادران سیاه طاهر و باطن مثل مورچال برکوه برآمده مجدی در ضرب تفنگ

بند که رفتن و برگشتن بهادران بود بیت

لشکرها خبر شد از جنگ بهادران ۱۱ چون صدا از کوه ؟ گشته ازان ؟

سیدالدین خان بهادر و غیره را سرداران لشته های برداشتند و بهنرادر شواری بار و محلی  
رسیدند و بنا و نهاد و ناسراران مرسته با پنجهزار سوار و قریب بیست هزار پیاده بهادر  
جمع گشته شورش عظیم انداختند با وجودیکه کرد لشکر محلی احاطه دیوار محکم ساخته بودند و  
روز جمعه نماز اول از قلعه برآمده روز شنب

محلی بهر لبه تنگ کردند که هیچ کس را محال با بیرون گذاشتن مانند قلع غله و علف بسیار در و شب  
پشتیر هم اکثری افواج باوشاهی نمریت یافتند سبش آن است که سرداران نا پخته کار از روی  
و دون همتی مردم اصل و نجیب را که اما جسد سپاهی و سپاهنرا ده اند نگاه نمی دارند بجای ؟

انها غلامان را سوارکنانیده جنگ می برند که بختن و شت دادن کار آنهاست چنانچه این مقابله  
در اکثر تواریخ نامیده داخل است بهادران تیره درون از حلیه سازی پیغام ملج با سبواب باد  
نشان داده و چنین قلعج خان بهادر و پنجه هزاره و چند بنده کاخورت به بهادران حضور اعتراف  
و میروند / اکثر نگردد بنده های درگاه کثرت جمعیت مردودان و حقیقت مقدمه را نوعی مگر

نمودند

(در ق ۱۵۰ ب)





و چندی قلاع که تبارکی در تصرف والا آمده بعضی را مفاسده با قلع لوه کده متصرف شد و پیران  
راودیت که بجهت کدخدای لوطی رفته بودند بعد فراغ شادی در سیاق رسیدند شانزده والا هر  
مطابق حکم ارفع به اوجین رسید و در برهان پور جمیعی نماید که خزان و قافله به اوزنگ آباد رساند خان  
نفر تخنک با فوج در راه رسید و زردان را غنیمتی نمود و خزان و غیره بجهت بنیاد آورد / چون با  
نفرت جنگ فوج قتل بود و از حرست شهر بجهت بنیاد در پیش استدعای جمیعت از حضور والا کرد  
مغلجان نام تورانی با جمیعت تعیین گشت که از شهر خبر باز شد نفر تخنک او را در شهر کشته با خزان  
و قافله روانه حضور ساطع لوز کردید و سلامت مطابق شد رسانیدن و انفقار خان  
بهادر خزان و قافله بحضور والا و جنگ کردن با سیدان نابکار و فتح و اکین کیر خان  
بهادر نفرت جنگ با خزان و قافله از خجسته بنیاد مطابق حکم محکم روانه اردوی محلی که خدیو زین  
زمان تبسخر ملو و اکین کیر مسکن پیدا پذیر توجه داشتند گشت انشای را آوارگی مفاسد بیشتر  
بود غیر از خان و فعالیتش کار و گیر نبود که قافله سلامت رساند و مقایسه اکثر در خواب نام نفرت  
جنگ می شنیدند سر باغوش بد بویشی میکشد و اگر در بیداری اثری خاک سم با پایا میدید  
از سر راه چون لوز نظر بیک لحظه در تاریکی جهنم میرسد نسی و چهل گروه دور میکردند از  
صوبه سنگاه خبر رسید که دانه های غله کندم از آسمان بارش نمود از صنایع صباغ حقیقی است  
حضرت ظل سبحانی از واکین کیر الباصدیک گروه سر اوقات اقبال برافراخته چنین قلنجان بهادر  
پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ناظم بیجا پور و حمید الدین خان بهادر و تربیت خان  
بهادر میر آتش و محمد اسین خان بهادر صدر الصدور و مطلب خان و غیره را حکم شد که پشته های



خانسانانی سر بر افراخت و دو قاعله هندوستان پی هم از دارالسرور به خجسته بنیاد می آمد پائین  
 کهاث فردا لور متا سپر دست بر د غلیم نمود حالت سپاه از کمرانی غله و ویرانی جاگیر نبر لوبنی کشید و  
 و دستگاه اشقیاء به سبب غارت مترو دوان و قطاع الطریق را بنام سید منکوبان بر شهر حیدرآباد  
 ستورش نمودند دنیا و نهوت و هند و سمت ملک کرناٹک اداره کشتند و او دغان پنجراری نایب

(درق ۴۹ الف)

نصرت ملک با معذلان جنگها نمود / یاد جو دیکه حضرت بدولت در دکن بر جهاد اندام کی یک ملک و  
 مفتا و نزار سوار در رکاب و محبوب جات دکن و افواج داخل فهرست اید موجودی آن معلوم باین  
 باین جمیت نکامایانی ملکه دکن تا در یای شورچه قسم تواند شد فی تشفی دست واد و آیات عالم تاب  
 از جهادنی که میر کردس بنا بر تنبیه شد با پسر که در دکن کیمرا علمه بجا بوشش کرد و می نصرت آباد  
 عرف سکر یا از اندازه ادب بیرون گذاشته اراده فاسد بر دارالظفر داشت توجبه آوردند و زردکی  
 سباد کرده معذلان بر بهر پیر و شاهای رخصیه دست بر د نمود و اسباب بسیاری را آتش زدند به نسبت

ساکند نشسته درین سال شوخی ناکیب زیاده شد ؟ نمونه خلد برین که از سابق ولاحی ؟

درین وقت بقطر انجامت محاکم محروسه عالمگیری است آبادی سه دار ملک دکن عبارت از ؟

دارالظفر، بجالپور - و دارالجهاد حیدرآباد - و دارالسرور بر تانور باشد با خجسته بنیاد در و یکمی آوده

و دمیات نوز ضرب بطلق ایند و عزوجل بفضل و کرم حافظ و نگهبان و پنجه دار هندوستان خبر

از دارالفتح او جیتی دارالخیر اجمیر، دارالخلافت شاهیجهان آباد و دارالسلطنت لاهور و دارالملک

کابل ؟ نیما سندیه که آنطرف دریای نر بردارفته در ملک هندوستان شور انگیزی ؟

نموده اراده گرفتن سمت کمک ؟ و نبارس نمود زمیداران انجارا در آمدند و اند ؟



بسوخت زنده جنگ ناکرده حقایق فتح خود معروض پایه سر نهادت کردانید خان مرقوم بخطاب سپه  
 سالار و متقیانش به اضافه و انعام سر بلند گشتند چون خبر واقعی بهر من رسید حکم موقوفی خطاب ؟  
 گشت خان مظلوم معاودت کرده در تعلقه برابر آمده راود لیت و رام سنگه حسب الاذن نفر تنگ سلاطین  
 و خدمه محل شاسزاده والا کمر از خجسته بنیاد تا نزدیکی دارالسرور رسانید معاودت ساختند روح الله  
 میر سامانی و بخشی تن پیر روح الله خان مرحوم در عین جوانی و ولایت حیات سپرداگر چه عزت بحال  
 برادران و پسران و شکوهر اش که دختر امیر خا عوزی بود به فضل و عنایات فرمودند اما به سبب  
 حوزد سانی و غرور شباب ادا اما خارج از آنها بوقوع آمد کمی مضرب / از علو پایه معائب نظر  
 انداز شدند درین ایام حضرت را عارضه بدنی که لازمه بشریت است روداد بدعای خلایق  
 زود شفا حاصل گشت خلق الله محتاج دعای باوشاه است که چنین خلیفه عابد و زاہد و متزان  
 و خلیق در پیچ عمده نباشد دعای عالمیان در حق باوشاه اثر بخشید چون کرانی غله در  
 ملک کن بیشتر شد دلپیت بعضی امور نگار داشت قبال در دکن مصلحت ندید با میر سن  
 برادر خود روانه نندستان بولتن راود لیت نمود و مواضعات جاگیر که بیشتر گذاشته بود را و باز  
 حواله کسان این جانب کرد و سببونا ته سپرد را با نکاح داشت نفر تنگ مضرب او شریط  
 خدمت شرفی داغ و تصحیح فوج متعینه خود بخت خزان بادشاهی و قافله از نندستان  
 آمده و فیلیخانه در خجسته بنیاد جمع کردید سمره راود لیت و رام سنگه تا داد و دفعه به احمد نگر  
 واردوی محلی روانه نمود و خدا بنده خان پسر امیر الامرا شاسیته خان که از صوبه داری  
 ناندیر عزرا یافته لغو عبادی کرناک دارالظفر سر بلند می داشت طلب حضور کرده به خدمت



در برنامپور رسیده برون شهر چپاونی انداخت و همچنین نصر جنگ برون شهر حجت بنیاد حضرت ظل  
 سبحانی بفتح قلعه را حکده و قلعه تورنه در سواد کسهر کروس چهارده کردی قلعه سنیر و جنیر سواقات  
 اقبال برافراشتند به سبب برشکال توقف فرمودند نصر جنگ را و دلیت را بگهته رسانیدن قافله که از  
 مدتی در حجت بنیاد جمع گردیده و به سبب قصد به اردوی معلی نمی توانست رسید فرستاد تا احمد نکر رسانیده  
 سعادت محمود علی قی تو اسه شاه ایران از رده خاطر گشته طواف مکه معظمه کرده به اراده بندگی درگاه  
 جهان پناه در بند سورت رسیده محصور محروص داشت مبلخی در وجه سر انجام وزاد راه مرحمت  
 نموده طالب حضور فرمودند همراه قافله به استان خلافت نشان رسیده به منصب سه نزاری ذات  
 نزار سوار و خطاب مرزا صفوی خان عز امتیاز یافت نوشته نصر جنگ به او دلیت وقت  
 سعادت از احمد نکر برکنار کنک رسیده که مخدولان سمت سحاب پور و بهل پشته آوارگی دارند  
 تبسیه نمایند - / رام سنگه با دارا نیز فرستاد سر دوه اتفاق یکدیگر کار نباشده تعاقب مخافیل (در قه امان)  
 در خاندیس رسیده تبسیه واقعی نموده اسپان و اسلحه غنیمت بدست آوردند چون نام و نشان  
 بدختان اثری در الواح مانند نجسته بنیاد آمدند چون ینما سندیه ناسر دار بادنها و غیره  
 سلوک ندارد نخوت در سر گرفته باراده فاسد از آب نرید اعمور کرده بلکه بند و تسان در آمده  
 تانزدیکی سرونج تاخت و تاراج نموده به اغوای ستر سال سپر چنیت نید بلیه ملک مالوارا خراب  
 ساخت میان ستر سال و نیما ؟ موافقت نه افتاد با وجودیکه حکم حکم بنام تسانزاده ؟  
 والا کبر محمد بیدار خب بهادر تبادیب کن بدخت بود خان فیروز جنگ تعاقب در و ان دیگر در  
 ملک بهر برادر رسیده بهیر سنجاه در برنامپور گذاشته ؟ ینما سندیه حیت چالاک ؟





پدید آید چون تقدیر سبجانی چنین بود ان سر زود عالم را بدو نمود و عیش و شادی اندوخت  
 مستحق گردانید اگر چه بر بهر سنگم کنار کنگ مکر اتفاق رفتن شده این مرتبه که دیدیم شخصی کنار  
 آب عمارت موزون ساخته جای بخت اقرار و کوشه خوب است از دولت تمندان هر که درین عالم خیرات  
 و سرا و چاه و باغ و عمارت می کند چندی گاه نام و نشان بر صفای روزگار می ماند و برای او در بهشت  
 برین چاه ساخته میشود و از سیاحان و مسافران هر که در دنیا می رسد و ساعتی آرام میگرد و دعای  
 خیر در حق او می نماید اگر احوال ناگذر صاحب حالی بشود و عالیشان متجارب گردد این طریقه مردم ماضیه که  
 خالی از مروت نبودند بود صاحب استعداد این زمانه بحال در ماندگان نمی پردازند تا بنای عمارت و  
 باغ چه رسد بدتر از فرو ماندگان حالت دارند افسوس بر انداخته میخورند دست حیرت میگیرند که  
 اینهمه اندوخته نصیب کز زمین باشد با وجود این دانش در انداختن با سماجت میکشد خصوص  
 امرای و نشان و نو بندان بلند مکان بحال بد گرفتار اند که در حق محتاجان متوجه نیستند فرد  
 امی نور چشم من سخنی هست کوشش کن « تا ساغری پرست بنوشان و نوش کن

۷۰  
خدا

سمت ۱ مطابق شکه رفتن شانزده والا که محمد بیدار بخت بهادر در السور و  
 و چپا و بی نمودن در میجا و آمدن نصر تنگ انجسته بنیاد و رسانیدن را و دیت و رام (در حق ۱۲۹-ب)  
 شکه قافله را بحضور والا و سلاطین و خدمه و محل شانزده به دار السور و آوارگی پنا  
 سیدیه سمت سروخ و یافتن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خطاب سپه سالار و  
 موقوف ماندن ان و غیره ذالک و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ برابر کنگ توقف و زبیر  
 باد شانزده بیدار بخت بهادر مطابق حکم ارفع اعلی از حجت بنیاد روانه دار الفتح ارجین شد



از سر طرف فراسم آورده شمش کروی؟  
خدمتی؟

باضافه عز و امتیاز یافت حکم صادر شد که نزدیکی اردوی محلی استقیا اوارکی دارد و متنبه نموده شد  
میسرسانیده باشد استماع یافت که فیروز جنگ ازین مقدمه رستم خان دکنی از قندمار برآمد و  
سرشته با از آب نرید اعمور کردند فیروز جنگ در تعاقب انباشتافت احکام قدسی به مفضلان  
آن ضلع صادر شد که مخالفان را تنبیه نمایند چون رسیدن فیروز جنگ در انضاح بعضی اقدس  
نرسید به بهتر اوده بیدار غبت بهادر حکم صادر شد که از آب نرید اعمور نموده تبادیب پردازد  
و نامعدورت عالی لغت جنگ از خسته نیاید و دارالسرور خبردار باشد سرچند حرف صلح  
با دینا جادون معرفت با دشمنان اوده محمد کام بخش در میان است و گمان متواتر نزد دینا  
میسر وند او خیله دریا؟ دفع الوقت مینماید فوج لغت موج از نزدیکی سمت  
در بای کک روانه شد بزرگ کبات سه کروی که در افتاد میان کبات به تالاب عجب نظر آمد  
یعنی در آن کرد و پیش درختها گلان در هم دوخته کرد و آباوی ندارد اگر کسی گوشه اختیار نماید

جای خوب است لغت جنگ ؟ رسیده انتظار روانه شدن شانزده می ؟

کشید شانزده رسید که غازی الدین خان تعاقب مفضلان از آب نرید اعمور شده خبر تحقیق  
پیوست که نپاسند به ناسر از نزدیک سروح رسیده تاخت و مالان نمود و قلعه را حمله و توره  
که حضرت محامره داشتند امضوح کشت قبل ازین چند فرزند از دختر امیرالامراشالیته خان  
که حباله نکاح ذوالفقار خان شده بودند فوت شدند و مولانا از حرم خاص فرزند ارجمند بوجود  
آمد حضرت قضا قدرت با اسم حیات اله مسمی فرمودند و نشاط تازه بر روی روزگار لغت جنگ



نموده او گذاشته مطابق حکم روانه پائین احمد نکر و خجسته بنیاد اگر دیو سر روپیه دو  
 سیر غله در اردوی محلی بدست می آمد با وجود کرانی حضرت برای تسخیر حلقه راج کنده و تور سینه  
 از جهادنی پونه متوجه شدند و سپاهیان دکن سوای شمشیر و بهاله اسلحه دیگر را بدست  
 عنیدارند و بیجا پوریات بهاله هم در دست دارند سوای مرسته چون نبدکی درگاه والا اختیار  
 نمودند اظهار خیر خواهی میکنند چون ؟ اعتقاد ندارند خیر اندیشی معلوم ازین جهت ؟  
 از اکثر جاهائی موردی خود را بیجا شدند با وجودیکه ؟ اهل هند سر انجام توپخانه بهم رسا ؟  
 نیند کاری از دست آنها نمی بر آید چنانچه رستم خان نائب صوبه حیدرآباد بر سفت نزاری با  
 جمعیت شالیه از ایلمو ز جنگ سیه در روان بر آمد در وقت مقابله از تر دو باز آمد و سر  
 رشته تدبیر کینه شسته شد بدست نگون بختان اسیر کردید پشته هم مرسته های دستگیر کرده  
 بودند سید الیاس پدرش مخاطب لشکر زه خان در بیجا پور کارهای نموده در جبهه همدت  
 یافت خان مومی المه پسرش از ان زمان که بیجا پور به تصرف والا داده نبدکی اختیار نموده  
 سرگز ؟ تر دو نگشته مبلغی داده از مرسته های خلاص یافت بعد مخرج مقدس بهان ؟  
 منصب بحال شد در ظاهر را حکیده و توره نیم سر و قات جاه و جلال گشت سر روپیه دو  
 عله بدشواری بدست می آمد تر بیتخان میر آتش بخت استقام مورچال طلب حضور کردید و صد الدین  
 خان محمد خان ششی سیوم بنکهای بنگاه بهادر کرده دستوری یافت و فتح الدین خان بهادر  
 عالمگیر نکر تنجانی بادشاه زاده بهادر شاه سمت کابل و منعم خان بدلوانی و نعم خان پسرش /  
 بخشیری سرکار عالی لقب کشید لغت حکم مطابق سیر فیض قضا سلح عظیم را بر داشته بنجاره



به پرتیانی رسید محض اقدس آمده به منصب سر بلندی یافته بجای خدمت فوجداری  
 کولارس تعلقه حیدرآباد ممتاز شد و توفیق وطن بعمل نیامد لغت جنگ حسب الطلب محض  
 رسیده بجایات سر فرار شده بنا بر تنبیه مفاذیل سمت خاندن که زیاده از / چهل هزار سوار  
 جمع گردیده دستوری یافت بادشاه زمین زمان بفتح کندانه در قبه پونه طرح چهاروی  
 انداخت به سبب معصده مخالفان رسد غله به اردوی محلی کم می رسید رویه راسته سیر غله  
 می ارزید و در تمامی و کهن بارش نشد که بر زراعت موافق آید کرانی بجای رسید که خلایق  
 از اماکن موروثی آواره گشت و این طرف نزدیک سیح جاسری رویه زیاده از شش سیر  
 بهم غیر رسد تا نیت بادشاه زمان بر فاسیت خلایق است ملک آبادان و رعایا آسوده  
 و مردم بفرغ غنای طر مسکن دارند و سبب حکم خلیفه در خاطر که دمه جاسیر دوم ۹  
 نیت نامتک می سلطان می باید که دست باشد چنانچه در کتب سابقه ملاحظه نموده این  
 حال که دور آفرین است نیت صادق در هیچ کس ندید و خدو زمان را خواشش ملقه  
 کیری در سرفساد دست از فاسیت خلایق برداشت و وزرا و امرای عمرض التماس  
 معلمت نیک یکسو شدند ازین جهت حالت ملک و کرکون شد و بدین خرابی رسد مفسدان  
 در بر جاستقلال یافته دست لختی دراز می کردند و کمی بحال آنها مظهر متعمر نیت  
 ازین سبب رحمت الهی بحال نیکان کمتر که از عادات و عبادات برگشته اند لغت  
 جنگ براه یکلانه در چند بلده دارالسرور در تقاب مناکیب رسید گروه ضاله سمت  
 بر آواره شد چون آن صلح تعلق بجمده بخان بهادر نیز روز جنگ است تنبیه ناکهار

کلیه

در ق ۱۲۵

ب حسب





تعاقب آنها = حضرت بدولت و اقبال متوجه ملوک گدانه شده شانزده محمد بهیاریغت  
 بهادر را حبه حراست خجسته بنیاد و بلده بر پانپور و ذوالفقار خان را تعاقب نمزدولان که در  
 ممالک محدوده آوارگی دارد مستقر فرمودند و افواج مقامی نواح دارالسرور را تاج نموده خیدی از آب  
 نبرد گذارسته دست برد نموده قصبه کمرکون را غارت کردند با وجودیکه راجه جیسیمکه و رستم خان دکنی  
 را شانزده یکجیک فرستاد کاری نداشتند حکم اشرف صادر گشت که شانزده و لغت هیچک تبشیه نمایند  
 و روانه شدن شانزده توقف رویداد و ذوالفقار خان بهادر در ظاهر نزد پور رسیدا دکنیان (۱۴۳-ب)  
 محاصره بلده مذکور گذارسته سمت برابر آورده دشت ادبار کشید شانزده نیابت دارالسرور به علی مردان  
 خان حیدر آبادی و خان بهادر فرزند جنگ رستم خان دکنی بیجا پوری را بخواست برابر از طرف  
 خود تعیین کردند چون خانه زادان قدیم خیابان باید کسی صاحب جمیت نماید بدکنیان توفیق  
 یافت خبر رسید که مناکیب بالسر دنیا محاصره سلطانپور ؟ باز دار و لغت جنگ روانه آن ؟  
 سمت شده در آن نزدیکی محمود خان فوجدار ملاقات نموده طایفه ساخت که معنزلان از راه بگلانه  
 بدر رفتند خان بهادر تعاقب نمزدولان بموضع الوله که را کونامی مرشد نوکر معتبر خان تمانه دار کلان  
 بهیمری که هم فوجدار کلش آباد دارد در زنی اختیار نموده موضع مذکور که ؟ که ویرانه مطلق ؟  
 بود آباد کرده تاراج نمذکان غنایم اطراف آورده انجاسیکند را میدوان متاع را بهیو پارای  
 خرید و فرخت می کنند رسیده دایره کرد چون رگوبایع کس ساخت دارد کمنی محال او مرا حم نیت  
 خان بهادر خبر یافت که پسر دنیا اراده آوارگی نواح حضور پر نور دارد خان لغت عثمان  
 پاشنه کوب تا قصبه سرول رسید بگذاشت که سمت اردوی محلی رود تریبیت خان میرتش



بیجا پوری مقرر است صمیمه خدمت ناظم بیجا پور شده بکرنات می آید نزدیکی دریای کشنا سازده  
 کردی بیجا پور رسیده و مناکیب باراده باطله عاجل عازم آنست گشته تهرت جنگ پاشنه کوب  
 شتافت که بر جای سطور دست رس نباشد از نزدیکی بیجا پور گذشته خبر رسید چمن قلنخ  
 ازین خبر عقبه مدکل رفت و بنا دست از جاسطور برداشته سمت جلگه آواره گردید و غازی  
 الدین خان بهادر فیروز جنگ با وجودیکه به تنبیه دنیا مقرر شده ملک پسر خود بکند اگر رفت  
 جنگ اینجه تک و د و نموده نمیرسید حالش معلوم نشد لغت جنگ جنگ تا جلگه رسیده  
 حکم قضایم به شرف نفاذ پیوست که خود را زود و جنور الارساند درین ایام که حفرت بدست  
 محاصره قلو کنندانه نمودند تربیت خان سیر کش از سمت کوه که در زمان سابق مهاراجه  
 جیونت سنگه مورچال ترتیب داده بود قایم کرد خان بهادر مطابق حکم شرف / پای قلو کنندانه  
 سعادت ملازمت حاصل نمود ویر لیمجی محلی صادر شد که از طرف سیوا پور مورچال دیگر قایم کند  
 چند روز نگذشته بود که استقیا از آب نرید اکنو شده فساد تا نزدیکی اوچین نموده و چندی  
 افاغنه آن ضلع نیز مفسده پیدا کردند لغت جنگ به تنبیه آنها دستوری یافت را و دست به  
 منصب سه نزاری دو هزار نفقه سوار از اصل وامانه سر برافراخت و غازی الدین خان  
 بهادر فیروز جنگ بصوبه داری برابر و حراست ملک تلنگانه مقرر شد و او پای قلو قندمار  
 طرح اقامت انداخت و خانه بر هم کنی سپر تولد شد کمیش رای نام گذاشت سه  
 مطابق سه فتح قلو کنندانه و راهبکده و آوارگی بخا ذیل در محاکم محروسه  
 و شکست رستم خان دکنی و عبور استقیا از آب نرید رفتن غازی الدین خان

غازی الدین خان

(در ق ۱۲۲۱۱۱)

چند روز



تشریف داشتند چنان رویداد که فیصل خان به پزارفته بود از دو گروهی محسوسه پیکر کرده بودند ؟  
 محمد امین خان بهادر تورانی صدر الصدور نقی شده سفیدان او را بجای تنگ کردند که میلان و سپان  
 و هر چه اسباب همراه داشت با پارچه پوشیدنی و اسلحه حواله مخالفان نموده تنها در موضع رسید مقام الحیا  
 برابر به سوار کرده در چار کونده نزد عباد الله حیدر فاشی فوجدار آبخا رسانیدند او سرانجام همپا  
 کرده روانه حصن اقدس گردانید بعد ملازمت مورد مراجع حضرت واته شده اعزاز بسیار یافت چون  
 مقام سپه شویها میکرد بخان لغت جنگ حکم رسید که آنها را تا دیب نموده محاصره قلعو کنند  
 پردازد و قتی که حضرت به بهادر کده تشریف آوردند در انشای راه بهره مند خان میفرستی به  
 پنججزاری فوت شد خالی از خیر برکت نمود و از امرای این عهد مثل او دیگر نیست مطابق  
 حکم در بهادر کده نگه داشتند و بر طبق وصیتش چو تیره کوچک ساختند لغت جنگ را میفرستی  
 مقرر کرده سرداری فوج و تنبیه مرد ووان بحال داشتند نیابت بطلبخان خالوزاده بهره مند  
 خان لغوز یافت و صدر الدین محمد خان سپه مرزا سلطان قنداری را بخشی سیوم فرمودند  
 با وجودیکه سه بخشی در حضور مقرر شدند کاری هیچ نبوده خدا جاری نیست و سرداران در حق ۳۴۰  
 افواج برداخت و سرانجام عمارت متعینه خود که سفارش بمبصدان همنوری  
 نویسند اشرفی بخش حضرت بدولت متوجه محاصره قلعو کنند شدند فتح الله خان بهادر  
 عالمگیر شاهی را بجهت آوردن توپخانه و توپها بقلعه کلمنه تعین فرمودند در نزدیکی حجت  
 پور مفاسد او را تنگ نمودند لغت جنگ بر طبق حکم کمالی نموده خواست که دهنه را بتنبه  
 واقعی نماید از مرجع گذشته درین ضمن خبر رسید که چنین قلیح خان بهادر که فوجدار کزنات



کرده اوست چون اهل اسلام زور آوروند خادمان انجا با اتفاق مرسته تا که مسلمانان  
دست متحدی درازمی نمایند بالای صورت کهادر سر او دو تربت بنا کرده شهرت دادند که قبر  
ملو خان است بالای کوه آب نیت اگر حشمت میشود قطعه مستحکم درست می شد و چاه کلان پائین کوه  
مستقل موضع همجوری است و مردم مرسته های و مزارعان دکن از بس اعتقاد نیت می کنند از هر  
کسی که نیت منصبه ظهور کند سپر خود را برای خدمت انجا بطریق نظیر نذر میکنند و این نذر دستور  
آنجا است که او را سنگ کهادر سر او می نامند و او آواز سنگ می کند و همچنان بعضی احمقان  
دختران بذر می نمایند آنها را سرنی کهادر سر او می گویند حالا هم بعضی مرسته های جا و مکان می  
سازند برای مشرف تو نچانه دکن سپر شیا بداس عم زاده احمق از عالم در گذشت و افسوسها  
بر خاطر گذاشت خدمت متوفی با مضرب به نوارده اش مقرر گشت بعد فتح کابل اکثر بنده های  
با ضافه و خطاب امتیاز یافتند سید کبیر اشنا، فقیر که نامش در اوراق سابق مندرج  
گشته خطاب احتشام خان سر بند گشت حکم محکم به ذوالفقار خان بهادر رسید که اشقا  
سمت خجسته بنیاد آوارگی دارد تنبیه نماید مطابق حکم از نواح پوز در شده بنگاه می که  
در شولا پور و بهادر گده گذاشته بود طلب داشته همراه گرفته روانه احمد نگر شد و بهیر را  
همانجا گذاشت بنده را آزار بدنی روی داد به اجازت راود در بنگاه ماند / حکیم محمد تقی  
نوکر نیک که از چند ماه اخلاص بهر سیده بعلاجم پرداخت حکمی است متلش و مگری به نظر  
نیامده زود شفا حاصل شد خان بهادر بتجارب غنیم شافت بنده فرصت یافته در نواح  
سو په نزد راور سیده شورش مخالفان نزدیک اردو محلی که حضرت شفا قدرت که در بهادر گده





بارش باران سوای انجا کزنده و زبون است خصوص نحوایات اسپ و قیل و شیران  
 تمام لشکر سقط شد و غله نایاب اکثر اموال و معنایان پیاده برآمدند تفرقه عظیم حال مردم  
 دست داد حتی که حضرت بدولت و اقبال سواری قیل و سرخند قبل بعضی اموال عبور کردند  
 چون ضمیمه دولت خانه بادشاهی مختصر رسید مقصد کز را رسیدند تمام بهر و بنگاه آن طرف  
 ناله ماند اکثری را و زوان تجارت برید چون کشتی کم بود بسیاری باب غرق شدند و شدت  
 باد و باران زیاده کردید همچو نای لشکریان که باران خورده کشته بود و پاره شدند و مردم بسیار  
 هلاک گشته و زنی و یکی کوه کماندند و مردم و کهن میا و پورا کماندند و او کدشته اند کدند  
 فوج نهرت موج افتاد درین مدت جای مذکور ندیده بود و عجب مکان بنظر در آمد کوه کهل  
 چون بکوه کلان است و بنا کرده بزرگان نار و را که کوه تو کر عمله نظام الملک بود و او و عمید  
 شاه جهان بادشاه به منصب سهزاری سرافرازی یافته از موضع چجوری که پاتن کوه  
 است تا قلعه کوه زیاده از چهار صد زینه سنگی است و بالای کوه مثل قلعه ساخته اند و دراز  
 کلان ترتیب داده و اندرون دروازه در صحن فرش سنگ مرمت کرده اند  
 و یکطرف صحن الیوان و میان آن حجره و میان حجره دو قبر دیده شد که یک سنگ  
 همیک قبر پیوسته از خاوهان انجا برسد که این شک و این قبر گیت و از چیت  
 ظاهر ساختند که این کوه معروف بکماند لیرا و و سنگ صورت کماند لیرا و و هزار  
 صورت دیگر هم هست مردم و کهن را برستشگاه عظیم در سالی چند مرتبه / (درق ۱۲۲ ب)  
 عالمی هجوم می آمد و اعتقاد بسیار دارند از سبکه سید الموفق بود اکثر حاکم



بهری اقامت رسیدند افتاد چنانچه در ملک دکن سرشته های زورگرفتار سمان قسم ازین آب

نزد با شتر سال سپهر چیت بندید (و در بعضی جاها غمان و غیره ذالک)

مصدقان اچندان سرشور و شکر برداشتند که نومیداران دست زس بر آهنگ می توانستند (در حق ۱۲۱ ب)

یافت کشتا با ناسر داران معبودان آن طرفت نزدیکان دست بر زمین نه باز هیچ

صحیح و سالم بپایان خود تا اودت بخود کرد و سرگاه که از سرشته های حنین امور عظیم لشکر آمد از

مصدقان بندستان که سپاه جانفشان اند چه انشود و چون انحراف میان بعضی اوقات و بنا

جایان ناسر دار مقایسه معمرات و معتمد مذکور در ملکه کنده پناه گرفت لغت جنگ

نواح ملکه اعظم که عرفت بپایان و سر بسبب ایام برسات در موضع برینا دار موضع ضعیفی

نزدیک کوه مانند سر را و که در دهن مستور است توقف نمود درخت انبه طرفه و عجایب محامیه

شد شاخها از درخت اصلی بلند شده بر زمین رسیده باز بالا آمده مانند درخت بر درخت

مذکور حدان کلان نیست این قسم در هیچ جا ملاحتلا نگشته سر حد نقیص نمود و از آن پیدا

نه شد لغت جنگ که کوهی سالور دایره کرد چون را و بپست را عارضه بدنی را و دیار بر خشت

خان سپاه در جهت محالیه سو به آمد آمد از گرم شری به بکوان فرصت یافته با فوج خیر وری

رسید لغت جنگ به بپایان رفته پای قلعه کردند که چپا و بی مقایسه بود تا خسته نزدیکی سو به آمد

خبر رسید که قلعه کهنه مقبره والا در آمد و بنام سحر الا که موم شد و حضرت ظل سبحانی محاور

خبر موند به سبب ایام بر شکل در عبور ناله و دریای کشتا و پنج کنکا و غیره صحبت بسیار رویداد

و از شدت باران به مرتبه اتم بود چون قلعه کهنه در قلعه کوکن است در موسم ؟ (در حق ۱۲۲ ران)

نزدیک کوه مانند سر را و که در دهن مستور است توقف نمود درخت انبه طرفه و عجایب محامیه



چون خان با برادران فتح روزی است طغرای نمایان ظهور آمده و در سخت تعاقب  
 معبودان قریب سه هزار کرده را محاطی شده باشد. <sup>۱</sup> سمعت است مطابق حدیث شریفی  
 نمودن فیل را و کشتن آن فیل را و محاصره قلعه کندانه و فوت بهره سید خان میسر شد و  
 نسا داشتند. روزی را و دیت مطابق <sup>۲</sup> به سوار فیل نزد و انعمار خان / بهاء (در حق انعمار)  
 انصرت جنگ رفت فیل را و بر فیل سواری خان بهادر شریفی نمود چه فی برادر انصرت جنگ رفت  
 چایی کرده بجز خبی آتش داده و بر روی فیل شده سرد و فیل از هم جدا کرد و خوف  
 جانین کشت را و از فیل فرود آمده برای معذرت خان که بر پا لکمی نشت رسید و  
 مبلغی که در انوقت حاضر بود نثار انصرت جنگ نموده چیر خبی برادر را اسپ و مبلغ کلی  
 رعایت کرد و بعد ساعتی مبلغ کلی همراه شده فرستاد که نثار پا لکمی خان بهادر نماید  
 حسب الکفته بعمل آورد چون از فیل را و بی اعتدالی بعمل آمده بنابران <sup>۳</sup> فیل را ؟  
 که را و از سر کار و الایتمیت پانزده هزار روپیه در حنی خریده حالا که تربیت  
 شده به بنجاه هزار روپیه نمیتوان یافت کشتن لازم آمد بقتل او اشاره کرد و هر چند  
 که خان منع کرد قبول نساخته قریب چهار صد تیر و سندوق و ؟  
 ؟ بقتل رسید اما بر زمین نشتاد و آخر الامر را جیوتان پیاده شده به ضرب  
 شمشیر با کارش تمام ساختند غلبه نام چه قدر شمشیر با و رسیده که خرطوش از هم جدا شد و  
 پوست بالایشی مانند زرد و یکی موضع دو ملکها لون تعلوه قلعه عمرتی بزرگ منی افتاد و مردم آن  
 موضع چپو تره درست کرده زیارت گاه ساختند کشتن آن خالی از مصلحت نبود چون



کدام انما نه در کنار لایم نه دست از نظرت باز داشته این وقت از کس نه دارم  
را و دوست بندیده ام نه با و نه غیبه در و انعامان بهادریست شک و راجه بی شک  
کچرا به بنده در راجه به اینست قنات فوج نشانه داده با لاکرم به با رغبت بهادر برای  
یاس نام برست چیت نگاه میداند میان این سس بلین در اثر بهنگام است سپاه ندارد  
و با این سس اسرای صاحب یک از سواران من هستند در همراه انما میجو باشد در مشک  
حضرت به دست محامه به ملت که با این نمودند در تمامی ملک معتقدان استعلا اتم کز نه را ما  
مسدود کردند به سبب نه نامی به ملایق از غایت به آمده به و وافر اندوخته نه  
شد که بنابه سلامتی با و شاه غلام سپاه سر رشته شیرینی و انعام بخش می کند و این غایه زیاده  
گشت خفیس و اردوی مهمانی تلف شد و انواع باعث ظهور آمد از آمدت و است  
زینت آرای تخت سلیمانی گشتند در شهری استقامت نه در زین و این می لشکر و سرکردانی  
سفر بعضی آمد که باشند کان لشکر از بس بخت و تنگ آمده جمال اردوی می به جلد جاشه  
بهر بر اوقات نمودند نه نامی تازه متولد شد از صغری به بد شباب و از جوانی به پیری  
رسیدند و از پیری هم در گذشته گمرا به عالم ملکوت بختند به کز ریزی عمارت نه ویدند بلکه  
مینی میدارند که در عالم به از سایه منحیه و مگر نمی باشد هنر

مرغی که خبر ندارد از آب زلال « منقار به اب شور در و همه سال  
ز و انعامان بهادر بار او دوست و رام شک و رفقای مصلحت حبسته باین جمعیت تسل  
بر این بهیت مجموعی تاخته در شش ماه نوزده جنگ خوب کرده اشقیار آتشیه و انمی نوزده





وطن مالوفه خود رسیده مرد سپهر و سال را برای نام جانشین ساخته و مادر آن سپهر مدار علمیه  
کشته چنان نسق نمود که فردی از ناسر داران بی کفته او کاری نمی کردند و سر نهی های از یافت در  
ماه مقبره مالوس شده تاج ملک بادشاهی را غنیمت دانسته اوقات بزمی بهر بصورت افزونی  
مقایس را سبب است که در تمامی ملک و کهن جای خالی نیست که مفسدان و دزدان نباشند  
زیاده از یک لک سوار جمع کردند فرد

چو همیشه تکی کرد از بره شیر « شغالان در آید سر سوداگر  
مزارعان دست از شکار کشیدند و بجای که داران دام درم نمی رسد از قوت عاقل و پریشان  
بسیاری مفسدان این ملک نزد مرسته های برخاسته رفتند و مابقی از دست و کلاهی سرایان  
که اخراجات در بار محلی بصبغه همسازی دواب و رفع مطالبه و غیره آلود میخوانند و (در حق ۱۰۱ الف)  
از ان بهیچاره های سر انجام اینجام معلوم و محرران دفاتر که محرری فوط هر مردم کاسبی است  
بیدخل شدند و قرار بر ناکسبی های افساد و از ناکسبی تا کسبی خیلی تفاوت آنها که کسب انکار  
دارند خالی از مروت نیستند و ناکسبی بزرگ و بد سپاه نظر نداشته دست به رشوت فاحش  
در از کردند در زمان سلاطین پیشین چه ایران و توران سوای کاسبی دیگر انرا کار نفرمانند  
و کمی که کار خود نداشته کسب دیگری اختیار نماید از جان میکشد درین زمان ناکسبی عالم  
سیاق آموخته صاحب اقتدار شدند بحال تباه ؟ جمیع کشته و پریشانی آنها ؟  
بمرتبه اتم رسید فوج را کجا نگاه دارند و همان محرران که بدرجه پیشدستی و یوانیان و  
بخشیان و غیره بر خدمت خبر لکها مبالغه خطیر جمع می کنند و رشوتهای بسیار میدهند



وام در نمیدهند از رعاک گرفته ادا میسازند و خبریه که قرار یافته و تعیین شده از جو جفا؟  
 های آنها چه نویسند که شرح نمیکنند که در بنا به تحصیل درمی آرند و تعلیمی داخل خزانه می نمایند چنانچه  
 ملک در خالصه تنخواه جاگیر داران است همچنان مرسته های همان ملک را در تنخواه ناسر داران خود قسمت  
 نموده اند بر یک ملک دو جاگیر دارند و رُباعی

ده ویران خرب و و خرب « چو مکه بیمار بدست و طبیب

همچو مردی بدون شفیقه حال « چون نمر زخمیان دو مہیب

جماعه مناکیب که تباخت ملک می ورزند در سر سرکنه و همه صاحب خدایش زمرستانند و  
 زراعت می چیرانند و پا مال می کنند افواج تبار که بتجارت می رود قوت لشکرانی طغرستان  
 بزر زراعت است ضبط از میان برخاست در محل صوبه داری امیرالامراتشائسته خان و مرزاراجه  
 حی سنکه و غیره هم اینهمه می نسقی که مال در دود در آرا رعایا تلف نمایند بنود حالا کار از حد  
 گذشته ملک ویران گشته اصلا کسی را و غیره سد خراب مطلق گشتند بسیاری قلاع سیوا  
 به تصرف والا در آمد مرسته های را جای سکونت و نگارداشتن احوال دشوار گشت بارها  
 یای ملک بادشاهی که مہد کر قرابت دارند قبایل خود را در پناه آنها بجای های آباد  
 گذار گشتند و بی قوت سیوا از میداری بر سنبها معتر شد و طریقہ یافت در راه از میان بخت  
 بعد سنبها را مان جای نشین گشت و چون از ملو را سیری که ذوالفقار خان به قوت در  
 آورده بدر زده لغتبه چینی رفت مرسته های نوکران سیوا از هر طرف غارت نموده  
 قوت خود را می گردند و خبری بر اعامیر میسانند چون را ما از ملو چینی بر آمده باز سمت



بیشتر چه کشتند در علقه و ملک بهجا لور که یک لک و پنجاه هزار سوار و حید را با و ششاد هزار سوار  
 موجودی می ماند حالا بهر دو جا زیاده از سه چهار هزار سوار موجودی تعیین نگشتند و آن ممالک که  
 بمنصه اران که تنخواه شد به سبب کم جمعیتی عمل نتوانستند نمود و زمینداران نیز زور گرفته  
 بامر ستمی متفق شده جمعیت بهر سانسیده دست تعدی بر ملک داران کردند و نگاه صورت زمینداران  
 چنان روداد دام درم بجا گیر داران رسیدن دشوار شد چون در چنین جاه و ملک مفتوحه جمعیت  
 نباشد از ملک قدیم چه نویسد کما شتبه های جاگیر داران از و سوس می شوم طبعی محرران حضور که بهر تانه  
 و بهر صغیه مطالبه و مساعد و جبرانه و غیره البواب تعبیر میکنند و سال دیگر امید بجمانی جاگیر ندارند  
 شیوه رعیت پروری و استقلال از دست دادند و جاگیر دار که عامل مسخر شدند به سبب پریشانی  
 احوال اول از و چنینی بطریق قبض می گیرند و او در جاگیر رسیده نظر بر آن می کنند شاید عامل  
 دیگر قبض زیاده دارد از عقیب برسد از راه تعدی در ریخ در محصل نمی کند بعضی رعایا در  
 ادای بالو واجب تکامل ندارند لیکن از غنمه غنیم عظیم عاجز آید بعضی رسیده که امر ستمی بامر رعایان  
 ممالک محروسه اتفاق دارند حکم شد در هر موضع اسپ و اسلحه باشد ضبط دارند چون در اکثر موضع  
 چنان روداد مزارعان اسپ و یراق بهر سانسیده بامر ستمی متفق شدند نسبت  
 چو شتم را با رعیت دل بود راست « از جواب جوش بسیار دفته بهرست

(دری ۱۳۹ الف)

تعدی پشی بای فوج داران و شیوخ کمان و زمینداران که بهر تانه از رعیت زر میگیرند و  
 علاوه آن پیشکش بادشاهی بر زمینداران مقرر گشته مردم بجهت محصل کشتند و برای  
 رسانیدن رسد بهر جادستوری یافتند قتل آنها را نهائی نیست زمینداران از کسیه جو



دایره نمود و صبح سمت ملونی مسافت بخود تیره در آن باز جماعه سرانگنده شده را جمع کرده  
 عقب چند اول می آمدند و توپخانه سر میدادند و یکی را ای کمک رسیده آواره پشت او بار شدند  
 اینست جنگ در مانی آمده انتظار آوارگی اشتیاق که بکدام سمت شود می نشید و ذلیلان  
 میان غارهای کوه از ترس لشکر سیرازی پناه گرفتند اگر حقیقت این جنگ واقعی لیر عن اقدس  
 می رسید سر یکی از نوازش با دشمنی انتحار ماعل می نمودند شنیده شد که نماندگان در دامن  
 جنگهای عظیم بود و راجه رنگ دیو بندیده در جنگ بهسکر که معنائ <sup>الفکیده</sup>  
 بودند شبح یافت این قسم جنگ در آن عرصه هم نشده باشد بعد چند روز اشتیاق اراده رفتن  
 سمت نماند نموده نفر جنگ عله شتاب پیش روی آنها از زنده نماند سر آمد و خدا بنده  
 از قصبه برآه تا فرست خب را دید و زبان ایام از زنده در تمامی ملک دکن و خاندن و بار  
 معلوم کوکن و در سر پر کنه و سر موضع و همه جا مرسته های مثل مور و ملخ پراکنده گشتند و در زبان  
 همه به داران مائینه سرگز اینجه هجوم نداشتند برای اطلاع بنکارش می آید که این همه  
 معندان و مرسته های از کجا پیدا شدند نصرت اینست که ملک دامن تسخیر نموده جهانبگیر  
 باو شاه و شایه بان باو شاه است هر ملکی در هر جای که متصرف در آمد به امرای  
 عظام صاحب جمعیت حواله گشت انما ضبط واقعی کردند حالا آن قسم امیر نماند پس  
 کار عمده از دست معبداران کم جمعیت گرفتن لازم آمده معندان بر ضلع فوجداران  
 تمایل را در خاطر نیاموده زور گرفتند و دشکاهی بهم رسانیدند و فوجداران از هر جا و  
 مرجع مهم رسیده نشستن یک جا غنیمت دانسته با همان معندان ساختند بدینجهان





خان نفرت حنک نقاره فتح نواخته روانه سبکاه گشت پایه قلعه کولاس رسیده دایره نمود  
 خبر رسید که مفاسد زمسیداران آن نواح با خود متفق ساخته برایی که آمده بودند و بگریز  
 نهاده و راه قتل است میان کوهها از پیاده های آماده کرده چون درین جگها سر مبارک  
 و ؟ رو کجی آورده خان بیاد رحبه سرخجام مصالح حرب بسمت قلعه محمد آباد بسیر روانه شد  
 و مصالح از قلعه مذکور گرفته باز بتعاقب پرداخته قصبه ملونی رسیده در آن نواح پیش از چند  
 سال غلبه بسیار از زن بود سحرارویه دمن شایهائی می ارزند حالا به سبب فتور در تمامی  
 ملک تلنگانه زیاده از دو هزاره سیریم غم رسد معهوران در سواد میشه مدکل لعلوه نایر  
 برکنار دریای بان کشکا جمع بودند نفرت حنک لصلاح رفقا و همیر در قصبه ملونی گذاشته  
 بیت که فردا بود روز ناموس و نام با ببااید نمود استقام تمام

ز دنیا غرض نام نیک است پس چه باز آنکه نامی نماند ز کس

تا ویب شوزنختان کنار دریای مسطور رسیده ملاعین مثل مور و ملخ متقابل فوج بادشاهی  
 که زیاده از دویزار سوار بنود جنگ پیش آمدند تا حال در دکن این قسم حنک با افواج بادشاهی  
 و کهنیان ندیده و نشنیده رام سنگه با و آرا تنگ نمودند او سر رشته تدبیر از دست نداده مردانه  
 کارزار نمود آنها بهیت مجموعی و این با قلیل چون فیروزی و نفرت نصیب نفرت حنک و  
 رفقای اوست فتح اعظم دست داد و بسیاری مردودان به جهنم پیوستند و زخمی گشتند شب  
 درآمد ناپکاران پراسان شده از حقلش باز آمده شل جنگ کهنیان بر چهار طرف افواج (در ج ۱۳۸ راجع)  
 بادشاهی استاده ماندند و الفکار خان بهادر نقاره فتح نواخته مشعل موضع مدکل



پانصد سوار نه بود و ز نزدیکی قصبه ملونی رسیده با غنیم و غنیم که از شصت هزار سوار متجاوز خواهم  
 بود جنگ انداخت چهار روز متواتر تا نزدیکی قلعه کولاس کده تعلقه حیدرآباد و صکن کمان  
 رفت ضابطه و کمپیان است / که پیشتر بر چند ازل جنگ می اندازند رام سنگه ناوارا تنگ (در ورق ۱۳۴ اب)  
 نموده را و دپت بر اول هر چهار روز توپخانه خود را بکجا او فرستاد از ملونی تا کولاس حای  
 محفوظ برای نگه داشتن بهیر خود بنود تمامی بهیر همراه و مقامی انواع شوقی می نمود دست  
 از بر کی گیری بر نمیداشتند چون نزدیکی کولاس رسید نفرت جنگ بهیر را پای قلعه فرستاده با  
 بر اول و حیدر اول و را و کاتب و کمپنی دست راست و غول تا هزار پانصد سوار حمله تهنیه مقدار  
 سه جوق شده جلوه زینت یکی با خان نفرت جنگ دومی را و دپت سیوم رام سنگه و این سر فوج  
 با یکدیگر حیدران مفاصله نداشتند بر غنیم رختند سکوبان مقابل بر سه جوق جماعه بر سمت پاه خود  
 آراسته بی او بانه پیش آمدند و بدستور خود جنگ کردند امر از طرف انتظام طرف هجوم سه بختان مید  
 چست و چالاک رسیده تهنیه می نمودند طریقه خاتخانان عبدالرحیم سین بود که وقت جنگ بر فوج  
 کلان غنیم اسپان می تاخت و خاندوران این وضع داشت که اول اخراج کوچک غنیم را بر داشته  
 با فوج عمده آنها ملحق ساخته بعد از آن عرصه جنگ گرم می کرد خان دوران به سپاه کری و تدبیر  
 خاتخانان کی میرسد و آنچه معاینه شد سرداری و تدبیر نفرت جنگ بهتر از خاندوران از  
 سرداران بر سه فوج تلاش نمایان بظهور آمده تا سه گروه اشتیاق را فرصت ندادند بسیاری  
 را بجهنم واصل کردند و ز چهار شمار نیت چون وقت شام شد مخافیل سر سیم رو بفرار نهادند (در ورق ۱۳۴ اب)



و کتل پوری در ملک برار گذارفتاد اکثر جابه سبب فتور مقرران ویران و بد مکر چند سر کشته  
کلان که دست مفندان نمیتوانست رسید لیکن زر چو تهر قرار واقع گرفتند آبادانند مشکیب که در ملک  
خاندیس و برار بودند و رسیداران آن نواح با یکدیگر متفق شده قریب شصت هزار سوار  
جمع گشته بجنک خود الفقار خان بهادر نفر جنک متحد گردیدند فرج باوشاهی قلیل و علی مردان  
خان ناظم برار از ترس از ترس غنیم نمی توانست از ایلچو بر آید / خان نفرت جنک ده کروی  
ایلچو رسیده علی مردان خان را طلب داشت آمده در خروج ملحق شد و هر روز برای رخت  
سماجت می نمود نفر جنک نظر به کار باوشاهی نموده رخت نمی کرد روزی خان بهادر راه  
بسیار طی کرده وقت شام بر نشیبه کوی رسیده می خواست که دایره نماید یکایک جهنم گاه مقهوران  
از دور نمودار شدند و لیت بر اول خبر بخان بهادر رسانیده بنا بر تقبیه عدیمان جلد و  
شتاب روانه گردید خان نیز به سرعت تمام بهیچ راجع کرده بجنک را و نیز داخت هر چند  
جهنم گاه مقهوران نمایان بودند اما به سبب نشیب و فراز خیلی راه نزدیک و پیر شب  
رسیده بد شکالان را تقبیه واقعی رسانیده آنها در برداشتن بنگاه خود چالاکان نموده  
شب شب و روز دیگر نفیخته کرده راه طی کرده کمران رفتند خان نفرت جنک پاشته  
کوب تعاقب آنها نزدیک نماند رسید نظر به سماجت علی مردان خان نموده رخت  
داد و عازم روز خدا بنده خان لیس میر الامر اشالمیه خان فوجدار نماند بر با استقبال  
خان بهادر آمده با وجودیکه کار باوشاهی بود با یکدیگر نسبتاً داشتند از تعلقه خود  
بر آمد و رفاقت تن نزد نفرت جنک نظر متوجه کل داشتند بار فغانی خود که زیاده از دو



وقت شب در عین شدت باران بتنبیه نموده را و دست از اصل و اضافه دو هزار مایه‌ی ذرات  
 دو هزار مقصد سوار سر بلند شده حضرت قضا قدرت صبه اسلام خان روی که در اوراق  
 سابق احوال او علقی شده در عقد از دواج خان لفر تکیک دادند و نوازش بسیار فرمودند و  
 التماس لفرت جنگ رام سنگه با و العبطای نقاره سر بلند کردید و عبدالقیوم پسر حسام الدین خان که نامش  
 سابق مرقوم شده آشنا اهر بختاب پدر و قلی‌اری او که کمر امتیاز یافت حضرت ظل سبحانی  
 به تنجیر ملکه کمکنه رایات جاه جلال برافراشته جلعه الملک اسد خان را از راه فضل و کرم  
 بختاب امیر الامر ممتاز فرمودند لفرت جنگ تعاقب معند ان در نزدیکی پرندها / وقت صبح  
 بر سر غنیم سیده جنگ انداخت اشتقیاتاب مقاومت نیاورده فرار اختیار نمود و جنگ  
 متواتر در نزدیکی چارستانه روداد چون فوج بادشاهی قلیل بود ؟ تلاشیها نمودند ؟  
 که دست بردی نمایند سرداران پخته کار قوی دل متفق بودند لخی انها باطل گشت لوجه جنگهای  
 بسیار در سواد پیرکنه پونا سرکار مهسکر عبور اتفاق افتاد تالاب غریب و عجیب بی ساخته  
 بهما خفه اوم معانیه شد سر چهار طرف تالاب کوه صد و از قدرت انیردی واقعه است عقیقش  
 از بالای کوه تالاب بالای شمم ز پا کوره نخواهد بود و کرد آب در دامن کوه صکله در هم واقع  
 در ان بیشه شیران و جانوران در غره سکونت دارند و آب تالاب شور است ضلع خاک  
 شور اینجا بر ای نیک نمودن پارچه که رنگ خوب میگردی بنزد این جهت ازین جهت  
 حاصلی دارد و مردم اینجا بر شمش کاه متعمر کرده اند می گویند که جای لودن ؟  
 ؟ چون مردم را آزار میسازند کول جانم و بیی او تار گرفته او را کشته از مهسکر ؟





فوت شد روح الرخان عرف خانه زاد خان سپر روح الرخان مرحوم از محله آباد بیدر تغیر  
 شده بجهنم و الا رسیده خدمت میر سامانی و خطاب پذیر یافته بانصاف خان سامانی بجای او عزت  
 استیاز یافت سرگاه که نواح پیرالم تخیم سر اوقات کیوان بارگاه کردید شانزاده والا کر و خان نفرت  
 حبس حکم مود را و دست و غیره سر امان استعاده ملازمت حاصل نمود حکم صادر شد که یک طیف  
 قلعه سر ناله شانزاده و سمت دیگر خان بهادر فرموده اسید بعضی رسید که الوطش والی حیدر آباد در قلعه  
 دولت آباد محبوس بود فوت شد دنیا و غیره ناسراران متعاقب بر سر همه پوری بنگاه باو شاهی  
 و ممالک محروسه آواره گشتند ذوالفقار خان بهادر مطابق حکم تقاب آنها شافیه نزدیک بر همه  
 پوری رسید اراده خاطر راقم بر خشن نکر بود درین ضمن عارفه بدنی رود او بر نعت را و روانه  
 نکر گشتند در نیجا رسیدن و مفادقت حرارت فصل انزوی بود و در قی در لغات مانند نوشجات  
 را و مکر در طلب احقر رسید با وجودیکه سامان سفر میباید نبود یکایک از نکر بر آمده نزد را و سریم (در ۲۳۳ ب)  
 و باز در سر کردانی افتادیم نمیدانم که خواش ابی چه باشد زر بلای است که بخت حصول آن آدم  
 تصدیق میکنند اراده احقر این که بسبب اسکس کرانی خاطر بچکس نشود قلیلی بعد رفیع  
 خودی گرفت و را و موافق تنخواه و میهای زر نقد میداد جمله الملک اسد خان از بنگاه طلب  
 حضور شد عازی الدین خان بهادر نیز و جنگ برای حراست بنگاه متعذر گشت و قلعه سر ناله  
 فتح کردید بنعم بنی شاه درک مستور فرمودند حضرت بدولت از اینجا که هر چند ملزوم در نواح کشتان  
 و بده بچکان سر اوقات اقبال بر افراده طبع حیوانی انداخته بهره مند خان غشی برای  
 تسخیر ملوک چین و مدن تعین فرمودند متعاقب بر بنگا ملاح آمد نفرت جنگ زود رسیده



مدار علیه سیرا ما از قلمو کمیلند با سوار و پیاده بسیار به اراده برداشتن مورچال نر و یک قلمو بزرگ آمده  
 شوخیها نمود از راه کهولا پور جای متقدیم پنجگروسی پرناله بنجاره می آمد بر او تاختند شانزده  
 جمعیت سرکار خود به کمک بنجاره فرستاد چون مقایسه بسیار و استیلا کم بودند سرانرا از خان دکنی  
 نیز تقنین کردید سر و جماعه را ذلیلان تنگ ساختند خان بطور سرسیمه کشته خبر به شانزده  
 رسانید حسب الامر نصرت جنگ و راودیت بندلیه و رام شکله تا داکرم کمر اشتهافتند چنانکه  
 را و خود را جلدتر رسانید پیادوهای جنگی مناکیب و رسیدان آمده بودند منتوانتسند بالای  
 کوه رسند قریب چهارصد پیاده از دست راجه پوتان را در کشته واصل شدند نصرت جنگ تمام شب  
 بارفتای خود به کمک تربیت خان در مورچال مستعد بود که مبادا ریشش نمایند مقایسه از اراده  
 بی فایده گذشته برخاسته رفتند بمیر سین برادر خود را احقر برای <sup>۹</sup> سینه نمانده به

حیدر آباد رفته از شادی فارغ شده در محمد آباد عرف بیدر رسیده به سبب شورش اشقیا  
 راه به آمدن نادرک نیافت همان جا متوقف گشت و بنده انتظار خبر می کشید درین سال  
 تلک و اعیان آمد بهر جمیع لشکر فی جمعی و در ماندگی رویداد سیمت ۱۱ موافق سلطه (در ق ۴)  
 مفتوح شد قلمو پرناله و چندین و مدن و حقائق جنگها ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ  
 با اشقیا و خرابی ملک دکن = غازی الدین خان بهادر نصرت و جنگ از تنبیه زمیاد اردو  
 کده طلب حضور شده حکم صادر گشت که را نو پسر شما در خلع مکر آوارگی وارد تنبیه رسانیده ؟  
 نصرت با و سرک نیست نابود کند نصرت و جنگ در کلبر گرفته ؟  
 نصرت و حضرت بدولت اقبال از مرقی آباد متوجه محاصره قلمو پرناله شدند مخلص خان تلخی دوم



سازاده در جائیکه دایره دارد سماجا باشد خان نصر تحبک طرف دروازه کوکئی قلعه منور  
 و داکم و بمحاصره پرداز مطابق حکم خان بهادر مقفل دروازه مذکور فرود آمد کوله توپ بالای  
 میرسد را و دلیت برادران نزدیک بکوی که دروازه از آنجا نزدیک است  
 نشستن پای قلعه پرناله فی الحجد از سواری و تاخت فراغت شجاعی شش کارای بهمان  
 نداشتیم به نصف این تاریخ ساعی کشته تر بتیجان پیرانش حضور با توپ و مصالح قلعه  
 به روز اول باراد دلیت رفیق کشته مورچال نزدیک دروازه قلعه قایم ساخت و سازاده  
 حکم سمت دروازه کوکئی آمده دایره نمود حضرت به دولت از خواهی پور میرج تشریف آورده  
 بم قلعه کمری تاکید فرمودند و بنام مقفل اردوی مملی رسیده شورش عظیم انداخت  
 بدین خان و منعم به تنبیه انما تعین کشتند بامفسدان جنگ افتاد بسیاری از سندهای  
 بی بکار آمدند و خان مومی لها محتاج ملک کردیدند به ذوالفقار خان بهادر حکم رسد که ملک  
 یکله نصر تحبک از پای قلعه روانه کشتن مقایم دست از آنها بر داشته راه گزیر گرفت آفرود  
 موضع چکوری تعلقه سوکری مصاف صوبه دار لطف به بجا پور رسیده جماعه مردودان که رو بکمر  
 بودند نمودار شدند را و دلیت / بر آنها تاخته تنبیه واقعی نموده روز دیگر مفسدان  
 بایان شده را و سرشته تدبیر از دست نداده تا سرگرمی راه تعاقب آنها شتافته  
 به جهنم واصل شدند و در نهاکرتن را غنیمت انست نصر تحبک مطابق حکم ارفع که مبادا  
 مورچال پرناله شونی نماید زود بکلازمت سازاده رسیده از مورچال خبر درگشت  
 و بیکاه از سولا پور طلبید مفسدان بعد چندگاه با یکدیگر متفق شده را بچند نیت

خاص

(درق ۱۳۲-ب)



و بحساب ظاهری بر بنجامی دست داد لکن چندان که درت بخاطر راه نیافت که سابق هم الفت بنبر  
 داشتیم و حالا هم فکر ندارم مردان را نظر بنبر نیست بزنام و سنگ است کمی که نظر بنام دارد و مراد است و  
 سر که سمیت ندارد و در نیست آنچه معاینه و آزموده شده است و در بنی سر بنجامی خیلی خوشنما است (در حق ۱۳۱ ب)  
 فشرده سمیت بلند و از که نزد خدا و خلق ۱۱ باشد بعد رحمت تو اعتبار تو  
 مردم دنیا را بسیار حرص دیدیم تا آنکه با دشاه عالمگیر که محتاج به هیچ چیز نیست هوا و موس قلمه گیری  
 چنان در سرفساد که خود بدولت برای پیشه های کوه نکند و می کند از مردم جز و ضعیف که فقر و دنیا اند چه  
 ؟ غماند کسی که از حرص هوا غار غ و از آلائش مبرا باشد به نظر نیاید که از دیدارش بهره جمیت ؟  
 حاصل شود حضرت از اسلام تا عرف بهر سان کوزه در خواص پور را یات اقبال بر افراخته  
 به سبب ایام بهر سات توقف فرمودند اتفاقاً آب دریای مان که پائین خواص پور است طغیانی گرفت  
 و آب با تقارخانه بادشاهی رسید و سباب مردم اردو را بر د عالمی ضایع شد و دریای راست  
 حضرت خدیو کمیشان بجا بنظر بی رسید هر چند بجلاج کوشیدند در مان به قنص نرساند بهرگاه حالت  
 زمانه غدار را که پایه اعتبار ندارد و در کهن و جنابکاری و دید و سیاهات و دوازده هزار روپیه  
 که راو در تنخواه را قلم داده بود گذاشت بادشاه عالم شانزده بهار تخت بهادر را برای محامه  
 قلمه پرناله که سمت مرتضی آباد عرف مورج رخصت فرمودند به نظر تنبک حکم صادر شد که بر کاب  
 عالمی برود در مورج رسیده علامت عالی نمود چندانکه توقف رویداد که آب در یاد طغیانی بود  
 چون از حضور اقدس تا کعبه آمدند ناچار پای قلمه پرناله رسیده دایره کردند از خان قمر تنبک (در حق ۱۳۲ این)  
 شانزده را عا بنجا گذاشته سمت قلمه کهنه تاخت نموده محاورت کرد حکم اثر شرف نفاذ





پسر دلاور خان و محمد باقر و غیره  
رفتند و کارهای پیشین گرفتند و امیرانش مظلمه اینجه عالم بر خود گرفت تا آنکه شهنشاه بفرستاد و عالی  
جاه التماس جان بخشی نموده قلمه تصرف و الاداره بمنصب شیخ نزاری سر بلند شد حضرت آنالیه را  
با اعظم تار اسمعی فرموده بمبایه پرنی کده متقل ستاره کده متوجه شدند بفتح الدخان فرمودند که بحال  
تایم نماید خان مذکور سعی نمشت تمام مرحله نزدیک از پرده زینیه بای چوبی درست نموده قرار یورش و در روز  
یورش سه صد کس شلیک و غیره بندهای بادشاهی بکار آمدند و کاری پیشین زینت بادشاهزاده عالی جاه  
محمد اعظم شاه پنجم صلح در میان آورده تصرف و الاداره آورد و با اسم یورش تار کده نام زد گشت حضرت  
بدولت کوچ کردند از شدت باران رخت الهی صعبت بسیار بر خلق الله گذشت اکثر امر ازاده و  
خانزاده عمده پیاده می آمدند در ره سار کده توقف عسکر ظفر بیکر گشت و قلمه  
باسم اسلام تار نامزد گشت و بادشاهزاده عالی جاه از نیکه کوپال سنگه خید رادت برخاسته در قلمه  
رانا چتور رفته مبادارانا اعانت او نماید و شجاعت خان ناظم کجرات که صوبه دار دار ؟ اجمیر بود ؟  
فوت شده رخت سمت بند و ستان خرمودند و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که تنبیه نگون  
نخت زمیدارد و لو کده تعین شده بود و طلب جهنم گشته به بادشاهزاده حکم شد که تنبیه نگون بخت نموده  
روانه پیشتر شود بنا بر آن در بلده دارالسرور توقف نموده حکم صوبه داری کجرات شرف صد و بافت  
را و دیت حسب التماس ذوالفقار خان از تغیر داود خان بهراولی فوت نفرت موجب از اصل واقعه  
دو هزار پانصد سوار سر بلند کردند اگر چه پیشتر هم را و تابینان سوای مخالفه موجود داشت چون بهراول  
شد صحبت دیگر از وطن طلبید درین مدت به سبب بعضی امور و فتور خرج از چاکر است را رقم کم رسید

(در ق ۱۳۳ ان)

حاجت



زیاده از دوزخ کرده راه طی شده باشد حکم حکم رسید که مقایسه مابین راه سینما بر مده لوری  
 دارد و می شوی می کند اثنای راه هر جا که مناسب داند خبر دار باشد نصرت حکم توافق  
 حکم میان راه هر جا بعلف و افرمی بود توقف می نمود و اسپان و شتران اهر نیز درین سفر  
 خراب شدند خان مبار و او و خان بنی را مطابق حکم اشرف به نیابت فوجداری خود بکیرناک  
 حیدر آباد رخصت داد و فوج بسیار کم ماند و الفقار خان بهیر از شولا لور طلب شده نیز  
 رفته لیکن را و را در فوج آورد و حضرت نعل سبحانی محاصره قلعه ستاره کده داشتند متحصنان  
 جنگی دانه کرده دور قلعه تپانه جات با استحکام بستند رباعی

بغیر نمودن لشکر نامدار « در آئیندیر امن کن حصار  
 سار وری قوت ظرش کند » ز سیلاب خون عرق آتش کند

(درج ۱۳۲-ب)

با وجود آن رسد اندرون قلعه میرسد و در مرتبه وقت دو پیر شب مورچال رختند منع خان  
 جنگی دانه نموده مرحله بر هم شده درست ساخته زخم برداشت مورد مر اعم با و شای گشت  
 تریختن می آتش مورچال نزدیک برج قلعه رسانیده و در نقب میا کرده بغیرض رسانید حکم  
 شد که مردم مورچال را فرود آورده آتش در خان هر قوم نظر بر آن نمود اکثر مردم مورچال را فرود  
 آورده آتش در باز مردم را از پائین ششاضن و لوریش بر برج دشوار است تا آن زمان  
 مسحصان استحکام خواهد داد و قتی که نقب را آتش داد خبر در ساخت شعله برگرفت قریب  
 چارصد کس از قلعه کیان که بالای برج بودند بگم واصل شدند و سه هزار جوان کار آمدنی  
 مثل سنجریان و سید شمس الدین خان از اولاد شاه چارغ و احمد خان لودی اسد الدین احمد



بسیار نمودند از ضرب تیر و تفک طاق نشان طاق شد و او و خان سراول از آب گذشته به  
 پیش قدمی کرده از فوج غول دورتر افتاد و را نو هجوم عظیم بر خان هر قوم آورد و او پست کرم کمر شناخته  
 کمک نمود با وجودیکه فوج قاهره قلیل بود اما سرداران قوی دل از مرده کار بجای خویش بسیار  
 اراده های شقاوت بر زبان باطل گشت از صبح تا یک پیر شب گذشته جنگ بود و انتصاف را  
 اختیار نمود و خان بهادر نهاره فتح نواخته دایره کرد و صبح باز مستعد جنگ شدند و مقایسه  
 شب شب کرختی راه جنگ و چهاری و واکن کمر اعلو سپید یا بید گرفت که پیاپی دمای بند و پی  
 از جنگ گرفته باز جنگ بایند خان نفرت جنگ به مالی کوته ؟ بیجا پور رسیده بر ؟  
 دریای کشاسد راه آنها گزیده از شطرنج کشید چون مخدولان از جنگ بید را یوس  
 شدند و شش ماه توان در تنگد و بودند درین ؟ بسیاری خراب شدند و اسپان ؟  
 مانده و مجرور گشته طاق حرکت نمائند بحال تباه تاب نیاورده از صدمه لشکر  
 نطفه پیکر و ناسمت قلمه پرناله و را نو در نزدیکی واکن کمر آورده شدند حالت ایشان فوج  
 نطفه موجب بدستور که تاب راه رفتن نداشتند اکثر مردم پیاده می آمدند نفر جنگ دوشه روز  
 بر دریای کشا انتظار رسید روان داشت چون خبر آوارگی آنها رسید براه بیجا پور بنگاه  
 بر همه پوری دست راست گذاشته نزدیک قلمه چنبر کرده متصرفه بادشاهی رسیده توقف  
 نمود بآردن رحمت الهی و بارش آمد اسپان و ؟ از شدت باران ؟  
 سقط شدند و حالت بار بر دار لشکر بدتر و اشیال از چستی و چالاکانی باز مانده که و مه  
 لشکر از تافت هر روزه که سواى راه رفتن کاری نداشتند و لشکر گشته درین سفر

(در ق ۱۳۲ رن)



سلطان احمد که به شرب مداومت داشت و اختیار مالک بر اسم سر بد گذاشت و او سلطان  
را کشته صاحب تخت و تاج نیکه کردید از و علاء الدین و از و سلطان دیگر که چند ماه سلطنت  
کرد و لجه او سلطان کلیم الله از استقلال بر مدوز پوانی خود به باب بر باد شاه نوشت برب  
دور دستی کمک نرسید چون این خبر شائع شد از ترس بر بد کر ختیه نزد نظام الملک احمد نکر  
آمد با عز از نکاه داشت لجه خدی فوت شد از آن وقت سلطنت دکن باین پنج فرقه  
منتقل کردند، عادل شاه بنجا پور، عماد شاه ایلیچو ربار، نظام شاه دولت آباد و  
خاندن، بر بد شاه سید قطب شاه گلکنده و قلع بنا کرده لجه فوت او ویران  
شد در وازه های و دیوار حکم تا حال بر جاست و لجه جاست که دو دهمه میان آن آباد  
زراعت بسیاری شود علامت حویلی غار است قلع و سمع قرا آن دارد بر قرار شده مقابل  
افواج قاهره در آمد کم از سی و پنجهزار سوار نخواهد بود و افواج بادشاهی زیاده از سه  
نزار سوار نباشد شور شبان جرات شترخی نموده دوسه دفعه بر رام سنگه با و چند اول  
و چند مرتبه دست راست رسید بی اعتمادی ما کردید اما از دست بهادران عمره نبرد  
خان تبشیه و تادیب ایافتند که غرور را از و دیگر ناسر داران از سرشان بدر رفت  
بسیاری به جهنم اصل شدند و زخمی با را شمار نیست را و دست به مرتبه کو ملک عید اول  
نمود درین ضمن جهنم گاه مقایسه آن طرف آب بهما از و در نمایان شد معلمت خیال  
افتاد که در آب عبور نموده بر بهر منگیان دست برد نمایند چون افواج متوجه  
آن طرف شد آنها بهیر دست بدست به رفته در وقت عبور دریا تنیال ناسد





کشیم و کفین از آن رقص بدست آورد و علاء الدین خطاب خود کرد و در سه منقصه و نه مہجری سلطان  
 محمد پیش لحد فوت پدر بر تخت سلطنت نشسته ملک بیدر و برابر و بیجا نکرد و راجہ و تلک و ورنگل  
 دولت آباد را مستغرق گشت و لحد او مجاہد شاہ و من لحد محمود شاہ از آن پس داد و شاہ عمر زادہ  
 سلطان محمد و باز سلطان غیاث الدین لحدہ شمس الدین لحد از آن منیر و ز شاہ کہ بردا کوی و خدا  
 پرستی بی محتال بود و دیو رای را جہ بیجا نکرد کہ سہ نزار سوار و سہ لک پیادہ جمعیت داشت با  
 دوازده نزار سوار کہ با خود داشت مہندم ساخت تخت و بدایا تخت صاحب قرآن امیر متور  
 باو شاہ فرستادہ بالغام شمشیر مسیح و چار قب و چہار اسلحہ و منشور شاہی و کفن و نعت  
 افراسیقن حیرت بر بلند کردید و از ہر جنس پاک زن و مرزن را نعت منت خد شہکار از  
 حمان نوع مثل مغلانی، و عربی، و بھمی و سند و دکن و کمرانی و کبرانی و تلکی و غیرہ ذلک  
 بہم رسانیدہ ہمیش مسکیز رسید بہمہ زنان آشنا بود و بجاہ خود ساختہ سید محمد کسور از  
 در عہد او بدکن تشریف آوردند لحد منیر و ز شاہ احمد شاہ بہمنی قلعہ ماسور گرفت کاویل  
 و قلعہ و سیر نالہ قلعہ ہر اساختہ اوست سوتشک شاہ مالوار اشکت دادہ و زن دخترانش  
 را گرفت قلعہ ارک بیدر محدثہ اوست لحد از و سلطان علاء الدین کہ قلعہ مدکل و راجہ و  
 تلجا پور و شولا پور و ملدک را فتح نمودہ و از و مالون شاہ و از او نظام شاہ لحد از آن  
 محمد شاہ برادرش کہ بندر کوه و کوکن و قلعہ ملہیر و استور تسخیر کرد و خود را لشکری قرار داد و تھانہ  
 کھنچی خرب کرد و محمود کاوان را بخواسہ؟ جہان شہوار است مدرسہ بیدر تعمیر کردہ اوست  
 لحد از آن محمود شاہ کہ در عہدش علما مان و نوکران سہ ہضاد بر دہشتہ طوائف ملوک شد لحد از آن



پسران راجپوتان چندان متوجه نشدند سر و پسنکه پسر راجه النوب پسنکه فوت شد شجانشکه پسرش  
بجای / وطن و منصب سر بلند کردید سلطنت مطابق سکه جنگ نمودن ذوالفقار خان بهادر (در ق ۳۰ امانت)  
با مقامی و فتح یافتن پای قلعه پرناله رسیدن فوج شانزده محمد بیدارخت و ذوالفقار خان بهادر و متو  
لات دیگر که در سمره ای نفر تختک روداد = ذوالفقار خان بهادر لغت جنگ نزدیکی بلجاول و تلدرک  
و کوچی گذشته چندان دفعه سمت پانری و موکنی بتن و سیر که اشینی و پرنایا ناندیر و بودن او و  
وادو کده و سرحد حیدرآباد تعاقب معذلان اتفاق افتاد و چند دفعه جنگ عظیم با غنیم نمود استقیا  
سر مرتبه شکست خورده رو بگرز نهاد درین جنگهای دنیا با اتفاق ناسراران سمره ای خود با افواج  
بادشاهی جنگ میکرد و را الو پسر شتا کهور سره متفق او نبود و دنیا باراده ملاقات را الو طرف  
کلبه کار آمده بحرف و حکایت با را الو راه اشتی انداخته قرار داد ملاقات یکدیگر شد ذوالفقار  
خان بهادر تعاقب او با نزدیکی تلدرک رسیده بهیر و شبگاه شولالویر فرستاده سمت ؟ که آنها؟  
همدیگر قرار داد ملاقات کرده بودند رسید دنیا باز آمده رو بر و افواج لغت امولج جنگ انداخت  
تنبیه تا ویب یافت در نواح حیر و زآباد مشیت کوهی کلبه که را الو و دنیا ملاقاتی شدند را الو جماعه  
بسیار از معذلان فرا سم آورد و دنیا اتفاق وزیده بغیر و بهجوم عوام و کم حوصلگی جهنم گاه خود با  
و بازار نزدیکی قلعه و سرانده حیر و زآباد برکنار دریای بهمرا که حیر و زشاه که از اولاد حسن کاکوی  
بهمنی ششم شیت است که ظهور اسلام در دکن از حسن کاکو است که در کلبه که رسیده لغت او گشت  
و بسیار محاکم دکن به قوت در آورد و با کرناگیان اعظم کرده فیما بین کاهی طفر کاهی  
شکست داشتند و از ملک و تنک در زمان بیجا نکر مبالغه غطیر و جواسری بشمار و نایا



تانزدیکی بهوم که سه چهار گروه مانده بود تا یک پیر شنب کند شسته ببت چهار گروه را طای کرده ضال را  
 فرصت دم گرفتند و خود هم ساعتی آرام در سیح جا گرفتند طرف که معند ان شو خدیام نمودند  
 را و بیت حوز را کرم کمر یک یک می رسانید مکرر ملک داود خان سراول کرد چون مخاویل آواره باور  
 ناکامی گشت نصرت ملک معادیت نموده در الملکه آمله خزان به بنگاه بر مبه پوری رسانید اچندگاه در  
 چید کردی بنگاه توقف و زید خبر آمد که راما شفقی به سبب آزار چچیک از عالم در گشت و کرن نام  
 پسر کلانش بجای او مقرر شد و بعد چنگاه او هم براه پدر و اصل جهنم شد سیوا پسر خود و دو ساله را  
 جانشین ساخته را بچند زنار دار قدیمی اش صاحب مدار را مادر قلعه کهنه به پرورشش ان پسر اقدام  
 دارد و مادران از گفته و صوابد یاد برون نیستند خان نصرت ملک تعاقب مناکیب سمیت بکرنه مویل  
 و شوال پور روانه گشته از نزدیکی تلج پور عبور نموده را و کویال سکه چند را و ت قبل ازین رتن سکه کسر  
 خود را بخت سر انجام میام وطن فرستاده بود او استقلال بهم رسانیده مقصدیان پدر را بهیض ساخته  
 قابض متصرف شده هر خرج کویال سکه گرفت هر چند پدر بجزش اشرف رسانید که در وطن فساد  
 بر پا کرده حکم طلب حضور شد نمایه کرد و بعد مدتی بمحضت مختار خان ناظم صوبه مالو اشرف اسلام مشرف  
 گشته بخطاب اسلام خان و عطاء وطن رام پوره که با سلام پور مقرر گردیده سر بلند شد را و کویال  
 سکه بوقوع این واقعه از همراهی شانزاده والا کمر محمد سید اربخت بهادر برخاسته بوطن رفت چون  
 پسرش مستقل گردید دخل نیافت در ملک را ناسته و دیه رفته پناه گرفت بعضی پسران را چونان غده  
 بگرداشتن دین و آئین خود هوس نمودند چون کویال سکه فرار اختیار نموده با وجودیکه احکام مطاعه  
 در باب تسکیر ساختن او بنام را بداران شرف صدور یافت او در ملک را ناسته حضرت به حال

(در این کتاب)  
 ۲



منوده تعاقب را مار وانه نشد او بر افواج ظفر امواج شنیده گریزان می رفت بر اه قلمه بر بند طرف  
ترنی از آب همی گذشته راه مسکن خود گرفت و دنیا و غیره خیدی ناسر در راه بنگاه بر همه پوری فرستاد  
ان شقاوت نشان شو ضعیف نمودند اکبر خان نصر خلیف زود منی رسید بسیار بی اعتدالی می کردند چون  
بحان روز رسیدن نزدیک بنگاه اتفاق افتاد معشوران سمت ستاره کده آورده دست او بار  
کشیدند خان بهادر پاشنه کوب ششافته در نزدیکی رحمت پور رسیده تعاقب تقایم طرف مر قفی آباد  
عرف مرج رفته مفسدان به اردوی محلی رسیده سمت کج شوه جنبها نمودند بجهت تهنیه اینها  
چندان جمعیت نه آمد چون اقبال بادشاهی دشمن کور بست فرار اختیار نمودند و نزدیکی بست کده  
با فوج نصرت موبج احکام اعظم ر و داد و فتح نصیب بندای دولت ابدی الا لقال گشت بهر مند (در ق ۱۲۹ ص ۱۰)  
خان منیر بخشی و غیره وقت شام بعد فراغ جنگ رسیده و از خان نصر خلیف فتحنامه اینجنگ بنام  
خود درخواست نمود خان بهادر تقاضای همت درخشیدن دید بهر بند خان حقیقت جنگ خود بحضور  
معروض داشت عمل بانیش مورد عنایت بادشاهی گردیدند نصر خلیف بعد چند روز نزدیک اردوی  
محلی آمده التماس ملازمت کرد درجه پذیرالی یافت تنهارفته ملازمت کرد حکم شد شوخخان  
باز سمت بر همه پوری رفته تهنیه رسانند دیگر امرای متعینه فوج را غائبانه خلعت از حضور  
مرحمت شد چون به بنگاه رسید خبر یافت که او و بکخان بنیره او و بکخان که در تپانه داری با  
کلیان پیری بکار بادشاهی آمده و فوج بهادر از بنیره با خزان و قاعده در املیکده دوازده گروه  
بر همه پوری رسیده به سبب شورش تقایم توقف نمود خان نصر خلیف رسیده بهر را با او و بکخان  
سمان جا گذاشته اسب قحی بر غنیم ششافته مقابل افتاد جنگ کمان اشتیاق را برداشته





آورد دعای خدای پرست متجانب کزید و تسکین بجام روی داد. لبرغی رسید که امیرخان پیرخلیل الدینان نعت  
 نزاری صوبه اراکالی رخت آمانت ازین دارغیا برست بادشاهزاده محمد مستقیم بادشاه بهمه باری  
 انجامه شد و دراجه انوپ سنکه در قلعہ استیا زکده او دنی ثروت شد سرب سنکه سپرش بویانی لانی  
 سربان کورید ستمت مطالبی ستم آمدن خود الفقارخان بهادر نیرنگ از تبتی مطالبی حکم  
 متصل اردو غرقین و رسیدن بنده نذر اردو بیت و رفتن به سهر خنده و جنگها بفسدان الملک  
 آن بود که فی تعقیب یی را و و تمکت دروغ نمیزین اقدس کرد و بکرم الهی بوجه احسن غاظر نشین قدسی  
 کشت بخانه را و پیر تولد شد بجه مجریش باسم کرن ممتاز کورید لبرغی رسید که راما از قلعہ الوری برآمده تعلیم  
 کهنه با ان قدیم خود آمد و الفقارخان بهادر طلب حضور شد از اراکانه روانه کورید بنده نظر  
 برانیکه راه دور دراز در چنین فتور طی کردن و مارا آمدن چه فایده تو متفهم چون نیرنگ نزدیکی  
 بیجا پور سیا از ندرک به بنجگاه بهر سیه لوری رفتم حضرت خدیو کمپیان بتبته خیر علاج مقایم  
 بیجا پور به نعت فرموده بسست کده راه سیه اوز به تصرف آورده محاصره ستاره کده ششند / در ق ۱۳۸  
 راقم در نواح شولا پور را و ولایت را وید در میان ریز بهاکشاسا لوبت نامدار با پایزده نزار  
 سوار عبور دریای نرید الموده یعنی جانواح دنامونی عزاب کرده برکت از عهد سلاطین سابق  
 تا این زمان سرگزشته نامی الطرف دریای نرید از رفعت و رانوی سنا با بهرجی کپور سیه که کمپیان  
 اورا سید و را و کونید متفق شده در زسرتی کیم سرانجام فرادان سرانجام ساندند و راما با تجماع کشیر  
 باراده فاسد در ملک بادشاهی درآمده نشانزاده والا کمر محمد سید از رخت بهادر تحنی کورید و بخان بهادر  
 حکم رسید که تعاتب مقایم شهاب بهیر را در شولا پور کذاشته نزدیکی قصبه حارسانه ملازمت نشانزاده



اگر در بریا پور برسد بحال خو ؛ کرد و او قبل از رسیدنم در پنجار سیده در چند روز نزدیکی او

معلى آمده حضرت ظل سبحانى / به سبب ماه رمضان المبارک در شوال پور تشریف آوردند و این (در ۱۳۴۰ ب)

مطلب والبتة بجلته الملك که در نگاه بزمیه پوری مانده و کلای را و اطلب داشته برای عرض

مطلب ساعی ساخته جواب حسب حکم و الا آنها نموده بنده کج حمله الملك عرضی به پیشگاه خدیو

زمان مرسل داشت و تخطئه من شد که پافندی ذات بحال جلته الملك در جواب ذوالفقار خان

و حسب حکم بحالی به او نوشت و کرد اس را تورو نوکر مباراجه جهنت سنکه که باغواى او محمد اکبر

بجی اختیار نموده سلطان بلند اختر پسر خود را نیز واجبیت سنکه پسر مباراجه گذاشته با مضه بان

رفته سلطان را حضور آورده ملازمت نمود بمصب سه نراری و انعام ضل و جبهه سر و غیره

امتیاز یافت و حکم شرف نفاذ پیوست که اکبر را دلا ساری داده بیار و حضرت بدلت

اقبال در اسلام پوری عرف بر شمع پوری بر کنار دریای بهم از نیت آرا بودند در ایام سات شب

آب طغیانی گرفت بسیاری اسباب مردم لرز و در آب برد و اکثری تن بآب دادند کار

تا با اینجار سیده که در دست خانه باوشای که قلعو بر کنار دریا در جای بلند اساس یافته نزدیکی

رسید و یک در عه جاز آب تا آرامگاه اشرف باقی مانده اگر چه عالمی بک دل از دست داده خراب

شده متوحش بودند و باوشا توده عالی جاه محمد اعظم شاه در بهادر که کفار میان دریا استقامت

داشتند مردوزن بسیار در آب فنا و روز رفتند و نزدیکی بزمیه پوری / اکثری میان قعر (در ۱۳۸۰ لاف)

دریا بر چهره های گاه که آب از بهادر کده برده نشسته و او و یلا میکروند کیت که آنها را از ان

دریا نجات بخند حضرت قلعو قدرت دعای نوشته در آب انداخته فی الغور آب رویی



بکامشته های راوشکوه ما داشت نظر بر آشنای قدیم نه باه گفت که از وطن را و قریب جوار  
ایم هیچ حقیقت از من پوشیده و پنهان نیست مدعیان افتری صریح و اتمام فاضل سبته اند  
بهر حال اینیه واقعی بود خاطر نشان کرد این روش با سخنان گفت که این مقدمه را تحقیق نمودم که انگار  
کز به روع است بهر حال با اتفاق امین در دولت بکر اعراف و بنیاد وطن را و آمده حوی و باغ که  
که تازه امدات شده در او مبلغ کلی صرف آن نموده جای اکثر و مبلوغ ساخته رسید و امین از  
سیر و تماشای اینجامنظر شد امانی و مالی را طلب داشته به صدق و قوت محض نویسیانیده به  
بهانده گیر کرده در ایرج رسیدیم امانت شاه عامی و متانت تحقیق نموده بهتان ظاهر کردید و می  
هم حاضر مثل مشهور است که دروغ گو بهمانه می باشد محض مرتب ساخته به اکبر آباد آمدیم و بر  
طبق قرار و خاطر نشان اعتقاد خان با پیشکارش کرده جواب حسب حکم بجا چو کی روانه نمودم  
بدست خود حاصل ساخته بکمال ایسا و مساوت نمودم زر کار کند در دلافت زند مثل تقدیم است درین  
سفره خرجی بسیار پرداد و را و بنا بر را و بنا بر این مصلحت مبلغ حواله بنده کرده بود و کفایت  
تمام سمیرت الفصال یافت مالتی پس آوردیم در دار الفتح اوجین رسیده بکامشاد پرداخت شده  
کروبی اوجین میان دریای سپهر ساخته علاء الدین غوری است بهر بنا پور آمده جای تولد  
خود دید در یاد بزرگان حانی گذشت الهی بر حجت خود اظہار بخشاد و ببت  
در نمازم خم ابروی تو مایا دآمد» حالتی رفت که محراب بغیر یاد آمد  
مدعی را چنند لیر آن را و حسب این مدعایش از خیر اندیش خان صورت مکلفت کن را  
نزد محمد خان ناظم دار سرور فرستاد و تصفیع خود ساخته بجهت روانه حکم شد اگر در

۱۲۴۰

شماره ۱۲۴۰

شماره ۱۲۴۰



ما را از روی دیدن او از خاطر دور کرده با پیشکارش ساختم دماغ او از آفتابش زیاده دریافتیم  
سحابها که سرگز در عمر خود کشیده بیاس خاطر را و لعل آن نظر بر اندکار نموده چایپوشی کرده  
حضرت خیر اندیش خان واقعی خاطر نشان خان مذکور و پیشکارش نمود خیر اندیش خان کنبو  
فوجداران او و ایرج از آمدن من مطلع گشته جهت به هم زدن مطلب بخان مسطور نوشت که ما را نیز  
حکم تحقیقات از حضور آراءه کمی را برای تحقیق این مقدمه روانه سازند نزد من نفرستند که با اتفاق  
تحقیق کار پیشکارش خط آوین من نمود چون آنها را بر خواستش نشان راضی نموده بودم نقیض را منطور  
نداشتم بر عهد و پیمان که با من کرده ثابت بوده در خواست نه شد که اگر بنام شما حکم سده  
بخش نفرستند و اگر به فرستادن کس خود به ملحق حکم ضرور داند با مدعی همچنان نفرستند که  
ثبات دعوی نماید باز جواب نفرستاد درین اثنا اعتقاد خان بهتر که در فوجداری او است  
روانه شد جزو کار باقی بانده بر فاقه در بهتر رسیدم شوق دیدن اینجا بسیار بود میسر نموده  
به بند این سه گروهی بهتر ارفقه عجب جامعانه کرد که هوشش بر جانماند دلیر شوق و  
سخت از دیدن آن مکان افزود و بسیار در چپ اما در بیاجبی دیدن میگزشت جای که  
شری بهکوان دین دیال راس کردند یعنی عیش و عشرت نموده باشد چنانکه نظر طالعش  
مرغوب نماید ای دین دیال دلی و ده که طالع بابت از یاد و ذکر تو غافل نباشد و در سخن  
تو بخوش شوقی بسر بر بند بر تن بنده عامی گرم کن که رشکاری ما بدواری جی بر آید چون مطلب  
خود غایب شدم با این و بخش مسندار بنیره آصف خان حمیر که به اعانت مقدمه مرقومه  
مقرر شده بکوالیار رسیدیم او بدین جانثار خان فوجدار رفت با وجودیکه خانم قوم





و حالا به مذهب و نزاری رسیده فوجدار کو الیا ر شده از رسیدنم واقف گشته سلوک نبرگان  
منوده صحبتها داشته استفسار وضع آمدن نمود آنچه مناسب دانستم طاهر نمودم چند روز نگذاشت  
که روانه منتشر شوم و هم به سبب بعضی امور ضروری که تعلق بوطن را داشت از آنجا نزدیکی است توقف  
در کو الیا روداد چون خان مذکور از کاشتهای را و ولایت قریب جوار و مقدمات چند از روه  
خاطر بود اظهار نمود گفت که اگر حکم تحقیقات بنام من می آورند در اینجا ادعای شما میشد می  
نگاشتم حالا بنیم بجهت خاطر شما گواهی میدهم که این مقدمه صریح تحت است و بر این که این راه  
خواهد گذشت بوجهی خاطر شناسش کنم و اراضی حاج تحقیقات دیگر نباشد و مطلب سرانجام پذیرد  
در کو الیا ر روضه شاه عبدالغفور اندرون قصبه و روضه شیخ محمد غوث برون قصبه بکلف تمام  
است و از نبرگان و از نبرگان وقت اند از اینجا روانه شده بگذرد و هم لیسور عبور دریای

چنبیل نموده در اکبر آباد رسیده بجوبلی دیانت رای متوفی هم خود فرود آمد اکثر مردم قبایل / (در قی ۱۲۶ الف)  
و منتسبان در اینجا بودند دیده شد در رعایت نمودن لازم گشت و مردم آتا و ه وطن قدیم خلیل  
خیل رسیدند آنچه که رعایت از دست برآمد بعلی آورده در مستقر آنکلافه نه نشای نه دوستی که  
بوسالت او اعتقاد خان را به بیند در فکر بودم که شخصی بهم رسد خبر من به پیشکارش که  
صاحب مدارخانه دوست رسانید چون حسب حکم والا و آنچه کی پیشتر رسیده بود انتظار  
داشت او را دیدم روز دیگر اتفاق دیدن اعتقاد خان افتاد حسب حکم با سفارش  
حلبه الایک و نفر تنگ داوم دماغ او از دماغ امیرالامرا و اصف خان و اعتمادالدوله  
حبه کلانش زیاده دید عجب صورت و ترکیب دارد امرای مطلق بهر توش نمی بیند



که به سبب عنا و مدعیان اتهام کرده اند این متدین تعین شود که بر حقیقت نفس الامر و ارسیده  
بعضی رسانند و منبده برای این کار مامور شد که بجهت رفته امین گرفته بوطن برود و تحقیق کرده بیارد  
سر سیمه شدم با وجودیکه راوا از حال من واقف بود حرفی بمیان نیاورده خفت شد خارت ز  
دنیا چه باشد باین عزیز برون مستقیم اظهار احوال مناسب ندید را و مبلغ کلی را به بنام اینهمام  
حواله من کرد نظر بر توکل داشته با وجود شورش مصداق در نهفته روز از بند واهی بشو لالو  
در باب تعین امین سه و پنج بعضی اقدس رسانید سه مرتبه بنام اعتقاد و خان سپهر الامر  
شالیه خان ناظم اکبر آباد حکم اشرف شرف صدر ریافت که تحقیق کرده مخرج دارد سر سیمه شدم  
نزد خان مرقوم بمبتقر اخلافه اکبر آباد رفتن چه صورت بنهد و عزیزان خاطر نشان ساختند که تعین  
اعتقاد و خان اعتبار و دیگر دارد کمی از وضع حال من خبر نداشت که در چه حکم بهر حال یک قطعه  
حسب الحکم و اک چو کی بیشتر روانه ساخته و یک قطعه خود حاصل کرده روانه شدم چون مخاطره راه  
بسیار بود نظر بر توکل نموده براه حجه بنیاد به برهان پور رسیده محقق خان که پیتر طریقت طنبی  
کری و واقعه نگاری و دار و عکلی داغ و تسخیر فوج خابنهان بهادر سپهر ازمایا و است با همت  
مهربانی مسینود ناظم دارالسر در بود اتفاق دیدنش افتاد روانه شهر گردیده از آب نر بردا  
که مرکز آن طرف نه رفته عبور نموده به او صحن رسیده سیر کالیاده ؟ به وقت محاورت ؟  
موقوف نمود داشته به سر و رخ رسیدم درین راه شدت باران چنان شد که بهوشتن  
راست نیاید بهر حال از نزد گذر شده به کواتیار رفتم جان نثار خان عرف خواجه حکام  
در وقتی نوکر بادشاه داده محمد معظم بهادر شاه بود منصب قلیل داشت آشنا بودم



گذاشته باز در فوج آمد در فتح قلعه جنجی عجب چیزی شنیده شد که قبل از این سر کسی که آن قلعه را  
 مستغرق شده بر وزشکرات، اتفاقاً / آنروز ششکرات بود که بفرست او سیای دولت قاهره دارند (در ق ۱۲ ب)  
 که ششکرات در بند مشهور است خبر فوت اسلمیه را و مادر را بچند از وطن رسید سمع مطابق  
 الیه مقدمه را و دولت که به سبب نوشته مدعیان تهمت چند لبرض اقدس رسیده از  
 منصبش کم فرموده و بنده برای اصلاح این مطلب بحضور آمده حکم تحقیقات بنام ناظم الکبر آباد  
 گرفته روانه آنست شد چنانچه باید درست کرده لبرض اقدس رسانید تعلیمات را و خاطر نشین  
 قدسی گشت! خان نهر تنگ و را و دیت و غیره استظهار عنایات بادشاهانه در تدارک  
 چنین فتح عظیم قلعه جنجی میکنید که باضافه مناسب و رعایتیای عمده سرفراز خواهند شد  
 را بچند پسر آن را و که لوطی فرست با ستر سال پسر چنیت بنده لیه ساخته چنانچه مکنون خاطر  
 بود پیش نرفت با خیر اندیش خان کنبو فوج را راه و ایرج، کار سازی نموده بهتان؟  
 چند که لایق پسران خیر خواه نباشد بر او بسته بحضور و الا نوسیا بنده همان روز که فتح جنجی  
 لبرض همان رسیده نوشته مدعیان نیز همان روز محروم محل کردید که کاسمه را و مادر را بچند  
 را با بنفاد کس گشته در دیوار حیدیه در ز میاری پیر کنه ایرج و خل منایطل سجانی  
 مراتب امرای عظام متعینه فوج نهر تنگ بنا بر رعایت اضافه طلب داشته بودند بخشی  
 من آنها به راه بیدمانی چه مراتب طلب داشته پانصدی ذات سید سوار کم فرمودند  
 اضافه و رعایت دیگران در توقف افتاد یکجا یک محقق وکیل / از حضور رسید را و از (در ق ۱۳ الف)  
 تهمت ناحق در مانده شده به نهر تنگ ظاهر کرد خان بهادر بوالا بارگاه نوشت که

سید سوار  
 سید سوار



در کوه بالوته درخت درسم شده ماند راه رسیدن متضمنی متصور نه بود کسی خیال او نیز خست  
نعت جنگ کسان را بالای راج کده فرستاده متوقف گشت رباعی  
در خنده تیغ عدو و سوز باد و درخش سنان تو سر در باد  
سر کشتان زیر پای تو باد و همه بنای تو باد

(در روی ۱۲۲ الف)

روز دیگر حبه سر انجام و تدبیر مصالح قلع و کردار دینی اسباب در قلع ماند و دیگر امر اعظم خانیهای  
خود آمدند قریب چهار هزار مرد و زنان و بچه در قلع بودند لیکن مردم حکمی کم صورت قلعو حنجی است  
که حنجی نام تمامی قلعو است شش قلعو کوهی را حبه و کشت کزی و چمن کده و شهباز نمکری بهم پیوسته  
و احاطه و دیوار قلعو برون که شهر آباد است با شهر و قلاع یکجا ساخته نام حنجی گذاشته تالاب  
و چاههای کلان دارد و عمارت بسیار بر وضع و کهن درختاننا جیل و سپاری فراوان آب  
سوالش خوب است ذوالفقار خان بهادر بنده را طلب داشته بر او پیغام نمود که قلعواری قبول کند  
از حضور یا ضامن مناسب و رعایتها سر بلند خواهد شد و سر انجام قلعواری مناسب باشد میهم  
را و قبول نکرد و نرفت تا مقرر شدن قلعو دار از حضور غرضه خان پسر کی قباو خان تورانی را که  
دو هزار پانصدی مصعب اردو با بسیاری بنده و قبیان و غنیمه در قلعو گذاشته با قبایل را ما و  
محبوسان برون برآمد اکثر نوکران را ما که اندرون قلعو جنگ میکردند بقتل رسانید و برای  
مرمت قلعو مردم تخمین کرد خبر آوردند که چند جا در میان کوه را ما است از برون قلعو اگر کسی و  
باشد اندرون برود خان بهادر همه را مسدود نمود چون کار تر دوی در میان نمود و متعلقان  
جمع آمد در بندها و شتی بودند را و به رخت نرفتند به بندها و شتی رفت و بنده را در فوج

۱۲۲ الف





رسیده جنگ تیر و تفنگ می نمودند و بی اختیار بالای دیوار قلعه برآمده داخل قلعه شدند و او نیز  
 خود را بجای نژدیک دیوار رسانیده اندکی پشت سر بود بالای بالای دیوار رفت و او نیز همان راه  
 اندرون آمد مردم قلعه رو بکمر بنیاده خواستند که قلعه اندرون که کالاکوٹ نام دارد مستحکم سازند  
 راجپوتان را وی در پی رسیده در آن قلعه نیز درآمده اکثری را بجهنم واصل کرده به استحکام آن  
 به پرداخته نژدیک قلعه راج که گزشتند پنج زنجیر فضل را که در جعبی بودند فیلبانان میخواستند  
 داخل کالاکوٹ شوند بدست راجپوتان را و افتادند و او نیز دروازه کالاکوٹ نشسته / بخان تبادر (در ق ۳۳ ارب)  
 خبر کرد از در پی شیطان دری که از شک و کل نبه کرده بودند و انموده پیاده در قلعه درآمده  
 با یکدیگر مبارکباش گفتند تحسین و افرین نموده اندرون کالاکوٹ رفتند و او و خان برای که آنکس  
 تحقیق کرده اندرون چنین کوزه درآمده و چهار شهر جمعی رسیده سمت قلعه کش گری رفته مردم  
 شهر بالای کشن گری گزیده پناه برده امان خواستند غارت بسیار را سپان شتران و اقباس  
 دیگر بدست مردم افتاد و مقابل را که در قلعه راج که که سر بفلک زده و سر خفته؟ جعبی است؟  
 با استحکام تمام بند کرده زهار خواستند خان بهادر نژدیک دروازه قلعه را جکده نشسته و امنستکه  
 تا و از عقب قلعه جعبی در می ایستاده؟ که یائین قلعه را جکده بالای کوه واقع است زمینهای؟  
 چوب بته واصل شد لغزت جنگ دلاسا داده پالکی های برای سواری زنان و پسران را حاضر شد  
 آنها با یکدیگر برون قلعه آمده خان با احتیاط کمانها بسته یک زن را با طر قه کاری کرد خود را از بالای  
 کوه قلعه را جکده نیز برانداخته سر بر شکمی رسید جان داد - بیت  
 این قطره ابرو که نیاید بجوی باز؟ از تشنگی بسوز و میر آب روی خوش



با امیرالامرا شایسته نشان بر او بود ملا سر نموده که سیوا اینست جهت ندارد که انقدر رندگی  
بادشای برین کار مصل باشد اگر جماعه خاتم خوانه همراه آن اثبات شوند سیوا را دستگیر کرده  
می آریم امیرالامرا در جواب گفت عینکه از منم سیوا فراموشت حاصل کنم بادشاه را سوای منم نذر  
کار دیگر نیست اگر امانی بهترت قندار باشد چه مفایقه همین زمان این مقدمه فایده می شود  
و اگر مستقیم در میان نیاید اینهمه سپاه بر پشت می شود پس حیران شده بر جود باید رفت از  
انجا که زناست خلق الله ملحق نظر دارند تو متوجهی داشته کار ساهل را غلط نموده در سر  
انجام آن میگویند رباعی بکار که اقبال یاری دهد ۱۱ ز اول اساسش بخوبی دید

(دو قافیه ۱۱۳۱۱۱۱۱)

چو اول تمام نعم باید بگذرد ۱۱ بدانعت و بد شمرده ثبت باشد

اما به سبب این سر غلامی خود محامه کرد و قلمه و از دست رفتن چهار شکر ناسر اسیم گشته  
مستلعمان خود را بجا نداشتند با چندی مستبران از قلمه برآمده بعلیه بنادر رفت راودیت  
روبروی دروازه دایره بست نزد یک قلمه کشی کری که ملحق بجهنمی است مورچال تمام نموده  
مستقل دیوار قلمه ریخته خان نصرت جنگه را چنان معلمت افتاد که راو را طلب داشته پیش روی  
خود در مورچال نشاند داود خان و غیره را طرف چپین کده مقرر ساخت شخصی با مرزور در  
خازن نزدیک چپین کده را می دید که اندرون قلمه بر رفته تحقیق نموده بداد خان ظاهر کرد خان  
مردم الیه برای تشخیص راه خود با چندی کس رفت مردم مورچال داود خان از شنیدن خبر  
تحقیق نمودن راه مستعد شدند شور و غوغا درین مردم افتاد اهل قلمه از شور مردم مورچال  
بالای قلمه ایستاده پائین نگاه می کردند سر اسیم بودند نوکران راودیت که نزدیک دیوار قلمه

ببرود



نخط با نفرت جنگ عزراستیا زیافت جشن عالی ترتیب داده امیران و نندهای بادشاهی و  
 نوکران خود را توهمات و رعایات و انعامات نموده مبلغ کلی خیرج در آورد از آن وقت  
 که در جنگی و کزناک در آمده از صد فیل و سوار اسب و بسیاری جواسه به نندهای بادشاهی  
 و مسدازان و نوکران خود بخشیده پارچه و اسلحه را شمار می نیست فرد  
 چو دستش نگیرد که شود ز رنج « زان پس کننده شود حرف زار از یکدیگر

از نند و انشی پای قلعه جنگی رسیده دایره اردو تها نه جات نواح قلعه قسمت نموده طرف دروازه  
 سولنگ و رم با بعضی نندهای بادشاهی و در و دروازه را و دلیت و عقب قلعه را و شکله و او  
 پائین قلعه حمارشکری که از جنگی بفاصله نیم کرده و قلعه صلحه است در او دو خان پنی با وجودیکه توپ  
 مصالح قلعه کمی سمره نداشت خود نیز خریده جانب حمارشکری رفته مور حال تمام کرده  
 یورش نموده در یک روز و شب مضبوط ساخت بماطرف در تریه مشهور به سلطان دری است اگر  
 می خواست روز اول که به جنگی رسیده قلعه را می گرفت لیکن مهم را گفته لکن ساختن شد آه طلقه  
 سر دار است سرگاه که خانانان بتسخیر ملک دکن دستوری یافت با وجودیکه جنگهای عظیم  
 با سبیل خواجه سرای؟ سرار فوج دکن راه آشنی انداخت و یکدیگر اخلاص استقام  
 گرفت روزانه جنگ و شبانه سمرنگ بودند و مسکه راجه با لشکر گموانه حسب الحکم جهانگیر  
 بادشاه به کومک خانانان رسید گفت اینهمه توقف در فتح و کمن چیست گفت شما  
 که مقدمه عثمان افغان در لورب مفصل داده آمدند و با ماتعنات شدند اگر من این  
 مقدمه را زود صورت انفصال دهم با کدام امیر تعنات شوم و نامدار خان پیر حویر خان



نزدیک جنجی رسید قبل ازین میان ستا کهوپره و دینا جادون نامداران مقامی رفیع را دیداد  
 دینارا راما را بران آورد که ستا استقلال بسیار گرفته و سپاهی خوب است دعوی زمینداری می کند  
 او را باید کشت راما و دینا با جماعه بسیار امرت را و دینا لکر را که سپاهی بی بدل بود بهر اولی مقرر ساخته  
 بر ستار تختد امرت را و از دست مردم ستا کشته شد و جنگ با یکدیگر قایم ماند راما و دینا علیه  
 جنجی رفتند و ستا با وای خود محاربت نموده جماعه سراسی را بجانهای سخن فرستاده خود با  
 مردم قتل از نزدیک مسکن امرت را و دینا لکر که از دست مردم او در جنگ کشته شده کشت مردم  
 دینا لکر با اتفاق ناگوحی مابینه دکنی پنجزاری که هم بامن او نزدیک بود و بمشیره امرت را و دینا کوچی  
 منصوب است ازین جهت بر ستار نخیمه سر از تن جدا ساخته به حضور والا مرسول داشت و دینا در  
 ناسراران استقلال بسیار یافت بارانچند پیڈت مدار علیه راما اختلاط تمام بهمرسانید و  
 پیرسرام پیڈت مدار علیه دیگر طرف ستاد داشت را و لیر ستارا که باهر چی که کند و را و نیز گویند  
 و عم را و باشد متفق ساخت چنانچه را و در سپهری از بدست بخت بر و در مرتبه تا هم چندان پیڈت  
 اتفاق معاینه نه نشد سر یکی خود را و نامزدی نامند بخت تاج به بنشیند درین  
 ضمن راما پیغام صلح بشرط احوال بعضی مطالب نموده التماس عفو تعقیبات کرده کرن لیر خود را  
 بمحضرت رام سنگه ما و انز و ذوالفقار خان بهادر فرستاد خان بهادر لیرش را حواله رام سنگه کرده  
 حقیقت به حضور والا مرسول داشت و به سبب ایام برشکال در بنید و انشی توقف و رزید  
 در حضور والا صلح و مطالب او منطوقه نشد تبانید که حکم رسید که جنجی را زود مفتوح  
 سازد خان شارا لیر راما را موافق قرار داد و نزد پیرش فرستاد و ذوالفقار خان بهادر





که بر در درگاه معنی نیکو میداند زو، از اینجا با متعلمان روانه شده نبلد رک آمده خانه پیرسین  
 پیر تولد شد سمت رای نام کنه داشت رام سنگه پیر کشور سنگه ناما که مرتبه اول به منصب و جسد پنجای  
 سرافراز یافته بهر و رای به منصب شصتی امتیاز یافت حاکمان ذوالفقار خان بهادر (در ق ۱۱۱ اب)  
 بوطای اضافه وطن سر بلند شد به پایه نزاری رسیده در فوج آمد نبلد رک روانه  
 جنگی کشته در نزدیکی امتیاز کده سورش غنیم بسیار بود خبر یافت که ذوالفقار خان بهادر برای تنبیه  
 غنیم بالای کماٹ آمده نظر به توکل کزده لعلو کنهی رسیده روز دیگر او را دید غانها در محاذ و  
 طرف قلعه ارکانه که تمامی بنگاه در اینجا که انتمه بود نمودن شانزده محمد بیدار شد بهادر خان کلان باد  
 شانزده عالی جبهه محمد اعظم شاه مطابق حکم تعاتب غنیم شافیه متصل میل کننده دایره داشت  
 نشان بجان بهادر فرستاد که به اتفاق تنبیه معمران بنده داند خان ملازمت شانزده کرده شور و  
 از رسیدن خان بهادر آواره شدت او بار شدند از جناب عالی رخصت یافته به ارکانه رسید خبر  
 فوت سکه راج پیر رای دیانت رای عم زاده اتهم آمد غنیم بسیار کشیده مردی بود قبیله پیر و اکثر  
 برادران و عزیزان از سعی او بنیان و ملک دیگری نبودند خلقی داشت پسندیده از بس که شراب  
 به افراط نوش میکرد و جو را ضایع ساخت ستمگانه مطالبی سنگه محامه نمودن جنگی و  
 مفتوح ساختن آن و بعضی مقدمات!! ذوالفقار خان بهادر بهر و بنگاه در ارکانه گذاشته  
 برای تحویل بیشک ز میدان بجای و غیره روانه شده پیشکاست مناسب گرفته معاود نمود خان  
 بهادران زردار اندک فرصت صرت نمود لیکن طلب سپاه فارغ نکرد و پیر تولد پیر را و ولایت از  
 ارکانه رسید حضور محمد داشت / بنام سنیا پت مسمی شد براه تر کور و تر عامل که جای متقدم است (در ق ۱۱۲ اب)



رعند از خان ملکه در ارادید تا دوروز انداشت اشیای و مردم همراه را براه راست بشولایو  
روانه نموده بکرنول رفته محمد شاهی قلی ارانجا و محمد شفیع پسران شیخ میرزا بیدر بنده آشا بود  
و در شب بسیار خدمت امینی کچهری و دیوانی داشت و اینها بانبده اتحاد داشتند برای خاطر  
اندا و روز توقف نموده میان راه حمید را باد شورش غنیمت بسیار بود تا هم را آباد بدو تهنیت  
داده و به زمیداران راه که بالانها خدمت داشتند روانه ساختند از درهای تنگ

بعد از که هشت گزی کرنول سکیم کرشنا و تنگ به درار شده دز و دکی را چور شکم کشند و (درق ۱۱ ب)  
بهمرا گذشت و سر به دریا که ملحق شده اند شبام کشنا استنار یافته و بدریا شور پیوسته عبور  
نموده به حمید را آباد رسیده ده روز در شادی باقی مانده بود و در فارغ نشده با وجود  
مخاطره راه بمیر سین و سحان را سما جاکند داشته روانه اردوی معلی گشته و در حمید آباد به در  
دیدن خانه زاهد خان اتفاق افتاد مدرسه عالی کار کاشی (یعنی چینی) از زمان و کمین  
ساخته خواجه جهان نامی اندرون شهر پناه است مبلغ کلی صرف آن شده و منارهای بلند  
که از پنج کوهه نمایانند بوجی ساخته بالای آن نشیمن نام و زمینه تا ترتیب داده بهر حال بنابر  
آمده در اردوی ظفر قرین رسیده مطالب را و پیش از رسیدن راقم سرانجام یافته مطلب  
صمد مصعب بهاری چند پیر را و بیت بود حضرت قفا قدرت از راه خانه نوازی میهن  
پالیدی و صمد سوار ممتاز فرمودند و در اینجا کاری نمایند نوشته بمیر سین رسید که خدای پسر  
منار را مقرر گشته باز به حمید را آباد آمده بعد فارغ که خدای خواست ایندی چنان شد  
که آن پسر روز چهارم داغ بر سینه گذارشته رحلت نمود چه قدر غم و الم عظمه و در گذشت



چند سهرگی هندوستان از مدت سکونت دارند آبادی زمار داران بیشتر چندی بقالات  
 رسته بازار نشسته ساخته اند بالای کوه کشکار نمی شود و دو جالوز پزند سفید بسیار کلان که نام  
 آنها ششخ نه شد وقت دوپیر روز برآمده لجه بوبک از سحرانزدیک دروازه آمده نمی نشینند  
 خادمان آبنا شیر و سرخ برای آنها موجود دارند لجه خوردن پرواز کرده بشکل میروند و  
 سر روز و شیر کلان پنج شش کتری شب مانده بیرون دروازه آمده اند هم عیاروب  
 کشیده می روند این سر دو معده شنیده شد و کسی که به پرستش آید بی کفش برود سه شب  
 در اینجا سکونت می ورزند که در کسب چندان چار دیواری و جای کارخانه جات است بر شب چراغان  
 بسیار روشن میازند و خوشبوم خریج بسیار دارد از صندل و زعفران و مشک و کافور مثل خوشبو  
 و صورت همچن از سنگ سیاه معتدله در عه مت ساخته / پارچه های نفیس و زو رویشا منیده اند (در ق ۱۲۰ اراک)  
 آنصورت حرکت ندارد صورتها منید کرده پیش گذاشته اند و هر شب از صورتها یکی را کامی  
 بصورت شیر کرده و طایه پس که از مسقوچ پاپیه دارند؟ پایه ارا به ساخته اند سوار کرده  
 بیرون دیوالمی آرند بطریق بسیار و کثرت هجوم عا شته بمن فراوان میشود و اتمام نمینانند  
 که نزدیک صورت کسی نمی تواند رسید و رسالی چند مرتبه از آن صورت یکی را بر رتبه نقشی ارا به چارپایه  
 که هزاران آدم میکشند از چوب ساخته اند بر سر رتبه چندان هزار روپیه خریج کرده سوار نموده  
 میکردانند خصوص روز و سهره و دیوانی و بعضی روزهای دیگر در زمان فوجداری و وفات  
 خان بهادر یک روپیه محمول سایر راجاست که بوجهدار میسر میزند بنده چون کار  
 ضرورت است صبح رفته شام در موضع تریتمی آمده در چند روز به امتیاز کده رسیده



جاری و مسجدخانه چنان ترتیب یافته که مثل بایر نمی کند که ساخته آدم باشد تعلق بدین  
دارد و نبوشتن نمی گنجد و راه دارد یکی از طرف ترمی که پانلی هزار اعتدال می برند  
رفتن اسپ سیم و راه دوم از طرف بک و چپاری که زمینداران بنا مرتب به پیل  
پنجگاه سزا بیاید موجود دارد و سیاه به صوبت می گذرد و اینجا از عمده رام و پنچ  
که او تار یافته اند بعضی موجود آمده اند و نیم تراست کرد و در اتالا بهای کلان بر  
چهار طرف شان زمینه های سنگ ساخته و منقش تالاب به یکرسمی است گردان نشین  
سر چهار طرف نموده و بنیاد آن را با سکونت می گیرند و مردم از سزاران گروه به پستش  
می آید بیشتر فقر الطریق سیاحی وارد میشوند کمی بهر بنام و لباس و اسباب نمی توانست  
(بخار سرد را تا پیر خنجر بود حالا که آن ملک به طرف بادشاهی در آمد چندان خوف نیست  
قبل ازین فقر که به پستش می رفتند در سر دبی که شب می گذرانیدند و البته خیر  
خوت می گرفتند حالا هم رسم بر جاست و تلوی لوله از نزدیکی قعر نگر عرف کر نول مستقل  
دریا شور که زیاده از دو صد و پنجاه گروه باشد لکن میان دوراه دارد که در صدر مرقوم  
شد قلعه خدا ساز است هر کسی به عقد اعتقاد و از روی مطلب میروند غالب  
که برادر به بند ازین قسم چندان معتدات رویداده اند برای بهوک رسوی سر روز مهیا میشود  
خرچ بسیار دارد و به بهوک الطریق الوش که پر شاو کونید صفت می کنند نان از اردو به  
که کندی نایاب است و رولج آن ملک بهر پنج خور دن است بوجهی ملایم و پاکیزه می سازند  
که تعلق بدین دارد اکثر فقر و غریب با بر همان پیر ساد و قناعت کرده گوشه اختیار نموده اند





یادرموا که از و سرگز صدقی نمی نشود اکثر می کنند ازین جهت نقلهاش واجب بودند <sup>و</sup>  
رسانج حقایق کوه لچمن و آمدن ذوالفقار خان بالای کبک به یثنبیه غنیمت رسیدن به  
ملازمت ستانرازه والا کر محمد سید از نخت بهادر و بر شست ایشان یا مین  
کبات رفتن و باز گاه ته رسیدن و دیگر روئیدا و او را دوست بنده راجه تبه یعنی  
امور به اردوی مسلمانی فرستاد از ملوک نوشته سمیه سین که بجهت کدخدای سه بنونا ته تحمید را آباد روانه  
شده در موضع تربتی یا مین کوه لچمن که سیاحل نام دارد واقعه است رسیده تا امنیت دید  
انجا اتفاق نیفتاده یکروز توقف نموده از یا مین کوه که محسبرام واقع گردیده تابالای کوه  
که مسکن لچمن است پنجگانه مسافت دارد از یا مین کوه تا قلعه که از یا مین نمودار است یک نیم  
کرده و درین راه پنجاه دو دروازه ساخته اند و این دروازه ها هر یکی نه طبعه و هشت  
طبعه سر فلک کشته با اغراق می نویسد که بر بعضی دروازه ها کم از ده چهارک رویه خرچ شده  
باشد و اکثری نمی چهل هزار رویه عرف نموده اند صورت ساختن دروازه های نیست که  
که مردم در اینجا آمده نیت نمی کنند و مراد خود میخواهند هر که را مقصد حاصل گشت بر حسب  
نیت دروازه ساخت و سرگاه بر تله کوه رسیده اکثر جاسموار و بعضی جان شب فراز دیده  
نزدیک مسجد خانه لچمن جابیشتر سموار صاف است و از یا مین کوه منقل دسه ترهی / دور  
تا دروازه بتخانه لچمن لجرض پیخ در غمه فرش از سف است و بالای کند و منیارا که  
لچمن قرار داده اند پوشش تخمه نامس و بالایش ملیح طلا از مدتی است ؟ حال است ؟  
منوده اند و بر کوه درخت کلان و خرد فراوان است و جنگل بیشتر میان راه بعضی جا آب



بنده بدیه متفق شده خواست که بر وطن را و دست برد نماید احکام قدسی بنام فوجداران صادر  
 شد که او را و شکیر یا قتل سازند را و بجهت پاسبان موس و زرع فساد او و بکماشتهای خود  
 نوشت که جمیع شایسته نوکر کرده به سزارسانند بکماشتهای سپاه بسیار بکماشته مبلغ کلی  
 خرج نموده نگذاشته اند که مداخلت تواند نمود چون امر دلخواهش ساخته نشد بجای خود ماندند  
 و سنابل بردن قاسم خان سمت جنگی میرفت ذوالفقار خان بهادر از اراکانه شافیه نزدیکی  
 قتلوانی جنگ انداخته شکست داد فتح نفرت قرن کشت کشور سکه داد و بخت حیات سپرد  
 حیدری مردم خانه باو سوختند خان بهادر در باب رام سکه پیرش که در وطن بود بجهت میرض داشت  
 سمت خان بهادر پیر خان جهان بهادر بکماشته را و خان تهنین شده بود و نزدیکی بسواپتن بفر  
 تیر تفنگ در جنگ معاندان درجه شهادت یافت خان جهان بهادر بجهت پیر به ایام محدوده  
 در حضور والا جان بجان آفرین سپرد حضرت پیش از وقت نزع خانه اش را پایه عزت نشاند  
 به تشریف قدم سمننت لزوم منور ساختند اموال و امساع اول ضبط در آوردند حیدران خزانة  
 برآمد امرای بود صاحب جابه که بیچ امیر بان شان و شوکت نسبت چون کوکه بود خود را با  
 جوی هزار مسدا و بیچ امرای بخاطر نمی آورد سر بجام کارخانه جات و سپاه و خزانة  
 بسیار میداشت و باین دماغ صاحب اخلاق و کرم النفس بود در حضور حضرت به کتافی ولی  
 پروای عرض التماس میکرد و به سبب بعضی امور از نظر اشرف افتاده بود فرد  
 ای اشک شناس قدر مارا ما ما هم ز نظر افتاد کامل  
 چون حضرت کماهی مصلحت مقدمات و کن از او استفسار میکردند در بیج و تاب فوج و در (در ۱۱۸ ب)



شکست داده روح جادوت آورد کشور سکه باد العبدای نقاره سر بلند کردید سنا عتب  
 و میامی آید نیز و یک کز آنک میجاویر رسیده قاسم خان فوجدار را بنابه ای جنگ برآمد خانه زاد خان  
 و صفی کنعان عرف امان از محمد مراد خان و غیره کمک رسیدند و رسیدار آن آغا با قاسم خان  
 مناسبتی بودند با سنا متفق شده جنگ نموده بر افواج بادشاهی عزیمت ساختند و بسیاری پیروز  
 انیال تجارت بودند انیال به جنگ از دست داده - سیمه شده راه قلعه آمد (که گفته / بهتر از  
 صحت در آنجا رسیده قلعید کردند برای خوردن بهم غررند اسپان و چارواری بسیار  
 از کرسکی سقط شدند و باقی مانده از لاغری دم خیز گشت و رام چند سپه را و دلبت درین  
 جنگ تیر و زخم بمان نمود و زخم بان بر داشتند ملک از بیخ طرف نبود قریب یک ماه درین محنت  
 و بلا گرفتار بودند بیت فلک را سر انداختن شد سرشت  
 شاید کشیدن سر از سر نوشت

لاچار حرت ملیح بامر بیای تیش آورد جنوری اسباب که از دست معندان سلامت  
 مانده بودند همه را به آنجا و از حال تباه برآمدند درین اثناء قاسم خان فوت شد و دیگران  
 به استیاز کده رسیده روانه حضور شدند قلعه داران و فوجداران راه رعایت تجارت شدند  
 نمودند چون این منی لبر عن اقدس رسید حکم شد که این جماعه از سعادت ملازمت محروم باشند و  
 سر یکی را بطرفی تفتین نمایند خانه زاد خان به عتبه داری و فوجداری محمد آباد و بندر صفی کنعان  
 خان تبعه داری و مامونی و محمد مراد خان تبعه داری کوه دره تعلقه کهرات و را میچند به تمانه  
 داری کرده نموده مقرر کردند را میچند از آنجا فرار نموده بولمن را و رفته با ستر سال لبر چریت



نوع

نلدرك آمده روانه جنجی شد به سبب شدت باران میان راه قصد حیات کشید نوشتن ننهدلی است  
 در نزدیکی قلعه المور تعلقه زمیادرتجاورستی کرده این طرف جنجی رسیده را بر او دید همان روز اتفاق محاصره  
 قلعه مذکور افتاد و در میان ضمن را بچند سپه را و ولایت پا از اطا پیدر بیرون نهاد طرقلیه بی حکمی اختیار  
 کرده پدر را بر تپه اتم آزرده نموده جدا شده نزد داود خان پنی ضرود آمد و اراده رفتن بولتن  
 پشینهاد ساخته نوکران پدر را بر غلانی (و غلانی) چون این مقدمه حادث شد را و نجان بهادر  
 غا هر نمود که اکبر بر خاسته برود از حضور و الا مستحسن بر باد و شما خواهد بود خان بهادر و او ولایت به  
 حضور و الا نوشتند حکم شد جماعه خود را همراه داده به احتیاط روانه و الا بارگاه سازند را و از  
 پیری آق نموده کمر خد داشت مبارکاه سپهر شتبا به رسول داشت لجه حضور رسیدنش فرمان کثرت  
 که خامن معتبر بد بسروپ شک نمیدیه قلعه را و فوج بهادر فیروز عمر عرف را بخوار از برادران را و  
 که بمنصب نزار یا فندی سر بلند است میکلای خامن فرستاد بدرجه اجابت مقرون گردید و  
 همراه خانه زاو خان سپه روح الرخان مرحوم که تعاتب سنا و ملک قاسم خان و سلوری یافته توفیق  
 فرمودند و زوایع خان قلعه المور را محاصره نموده قاضیه بر قلوکیان تنگی ساخته سنا و  
 دیهنا نام سرداران بجهت ملک از دیرانه خود روانه شدند و بنا از سنا پیشتر بود نزد یک  
 المور رسید خان بهادر بهیر و بنگاه و قبائل تعلقه اگر ماهتم که پیشرفت کرده از اینجا است همراه  
 را و ولایت فرستاده دست از محاصره برداشته بچک دیهنا مستعد شد خبر آمد که مفید مذکور  
 سمت جنجی رفته تعاقب او شافت آن شوریده تحت رخت آوار کی طرف ترو و او کثیر  
 سعادت مند خان غوری فوج بهادر را بخارا محاصره نموده خان بهادر رسید تنبیه و احق کرده

در کج ۱۱ الف





بعد تعرض و محال شدن منصب بادشاهزاده محمد معظم به بادشاه و رخصت یافتن  
 سمت هندوستان و شکست خوردن قاسم خان و خانکر او خان از ستامقهور و  
 مردن قاسم خان و اعراض بادشاه بر مردم شکست یافته « حمله الملک اسد خان از  
 سکر طلب حضور شد ملازمت نموده مورد مرهم گردید و الفقار خان بهادر پیشکشتات زمیاداران  
 تعلقه کزناک را با سید کبیر به حضور والا فرستاد مشا را له و غیره ملازمت کرده نجات اضافت سر بلند  
 شده زود روانه جنگی گشتند و حضرت نعل سجانی به سبب ماه رمضان المبارک با سلاطین به بجا آورد  
 تشریف فرموده بهیر و بنجگاه که با حمله الملک گذاشته بودند لجه چند روز از قطب آباد کلحکله طلب داشتند  
 درین مدت در چاه باولی قلعه به بجا آورد آب مطلق نماند باشند کان انجا از برون قلعو آبی بودند  
 بادشاهزاده محمد معظم مسو لیران در رسکله بار کیمبوس بودند و از بی توجهی حضرت خدیو زمان بصورت غلام  
 میکند راستند و قدری اوقات ایشان مکرر بعض قدسی رسید و بادشاهزاده محمد اعظم شاه کسل بسیار  
 بهمرسانیدند و محال بادشاهزاده محمد کام بخش انچان فتور و دیداد لمد ابر و رایام از اسیری رمانی (در ق ۱۱۶ ب)  
 داد و چندگاه بحکم بفرزت نظر بند بود این و کار ساز خدیو بنده نواز شامل حال شده حکم حکم پیرایه  
 صدور یافت که خیمه بادشاهزاده و سلاطین برون رسکله باز ایاده نموده لوازم اسباب دولت  
 سرانجام دیند لجه بهیاشدن اسباب حکم شد که خیمه های جو د برون و درانند فرصت منصب  
 بحال فرموده بهادر شاه خطاب داده هندوستان رخصت کردند و حکم نواختن شادویانه  
 از دروازه دولت خانه بادشاهی صادر گشت چندی امرای بکاب عالی رخصت یافتند بهر همه پوری  
 دوازده گروه از شولا پور بکنار دریای بهمر انزول رایات والا کردند و سنده از اردوی



چون تردد را و واقعی لمبض محلی نرسیده پیش رفت / و الفکار خان بهادر از اچپ نایر بخندین (در ق ۱۱۵ ب)  
 و جوه تشکی شده بدرگاه و الامر و خداشت حکم شد بسیارست رساند خانی بهادر به بانه مصلحت  
 طلبه داشته قید کرده ریزی دیگر گشت مصرع صید را چون اصل آید سوی صیاد رود و متعلقانش  
 همراه بودند تمامی خود را با یکدیگر بگشتن دادند اموالش را بتباراج رفت بزرگان اچپ نایر و زرای  
 راجه تیراپ رُودر راجی دارند صورت آنست که راجه جی چند پسر می پال را به تور تخت نشین قنوج  
 زور و استقلال تمام گرفته بر سر ملک فوج کشی کرده جمیع راجهای و بادشاهان روی زمین را تارومار  
 تمام مطیع و منقاد خود ساخت و سمّت و کهن توجه نموده جمیع زمینداران را بخارا حکم خویش آورد  
 راجپوتان خود را در ملک کرناٹ گذاشته بر چهار شهر یکی مقرر ساخته هندوستان معاودت نمود  
 از آن وقت راجپوتان در کرناٹ صاحب شوکت شدند و راجی و ارجت انانند پیرده و حجاب  
 در زنان آنها مثل هند بسیارست اگر احوال نامردان آنها از شک کرختی باز خم نیست برداشته بخانه  
 آید در خانه آمدن نمی دهند و راجی و ارنیدوق و بهاله بدست نمیکنند سوای شمشیر و کتار مثل تیراپ  
 رُودر زمینداران در ملک کرناٹ نبودت گاه او قلعو دار کحل تعلقه حیدر آباد که حالا بهرف  
 و الادر آمده چهل و شصت کوه در قلعو شهر نیا در زمان راجه نرگور آباد بودند نیست که آبادی  
 شهر ویران شده دروازه و کنکر بعضی جاشکسته دیوار و ضلع تا حال قائمست قلعو در محلخانه  
 راجه بود / بسیار استوار جای میان وسیع و خندق عظام از آب طلب می باشد قانی و (در ق ۱۱۶ ب)  
 شطرنجی و در کحل مشهور هم قماش قانی ولایت می توان گفت حالا که به طرف و الادر آمده قلعو  
 راجا سکونت دارد // سمت مطابق شده ملازمت نمودن جمله الملک است



زرغیز و سمعت بسیار دارد و بتجانبها فراوان و جنگ را جهای انجا سیرگاه که بر سر حد و مناقشه  
 میشود صحنهای در طرف آراسته میکند و برق اندازان بر دو فوج پیش قدمی نموده دمانه تفنگها  
 با سمان کرده سر میدهند درین ضمن بر بختان معتمد بمصالح می در آید و افواج بمالک خود مبادت  
 می کنند نه کسی را زخم میرسد نه ضرری فیل ملنوار بهترین انیال روی زمین است چنانچه در اسپان  
 عربی و عراقی می باشد همچنین فیل انجا احوالت دارد از قیمت دیگر جانبا از ان بدست می آید  
 افواج بادشاهی بسبب دور دستی تا حال به آنست عبور نموده در عهد اکبر بادشاه راجه بلهور اکثر تبه  
 مخالف فرستاده بود و بعد از ان بر کر سایل مخالف بمیان نه آمده و سیلان میان قعر در ریاست و سیلان  
 از ان بخت دست بهم می بند اگر چه راه خشکی هم هست اما کسی را یار نیست که آن راه تواند رفت  
 بر خطر است آباوی مطلق ندارد و جنگله بسیار میان آن مقام جانداران درنده میباشد بعضی  
 که آمد و شد دارند انها از ساکنان انجا شنیده اند و ان بیابان حیوانات بدن بصورت آدم و رو  
 بصورت اسب و خرس و خوک و حرم میباشد مردم سیلان اکثر ساحر اند راجه انجا متمول و محال بود اگر  
 مزاحم نیست و بند رنگون از سیلان ان طرف است جوایز از قلم یا قوت بسیار بهم میرسد در تمانه تروای  
 رسیده را و به اجازت خان بهادر برای آوردن سیلان خود رفت یک انشاس بدست آمد  
 در کلانی زیاده از دست نخسته و قتیکه بریدند و چندین بی اغراق نبات انیمه ملک شیرینی زیاده از انجا  
 ذائقه افروز شده خان بهادر بعد فتح تالم کوه سماعت نموده در چهار اسب تهبانه جات نشانیده  
 نزدیک جمنی رسید درین مدت او فیل ماده خریده نمود چون حامله بود بچه ماده زائید را و در جمنی  
 زیاده از مشتاد قیل خرید بسیاری سقط شد را و بنده را برای تلاش اضافه ذات حضور و الا فرستاد



بنام است بیخام که از انبیا حلیه و بانه انکینت ندانند خان بهادر وقت معاصرت علیه مذکور را محرمه  
 نمود و پنج شش روز در مور حال جنگ شد و تکیه گریان سونهای می نمودند و روزی را و وقت نظر علی علیه  
 نزد یک مور حال استاده شوقی شوریده نشان دیده نسبت است نمود تا خسته آبادانی پیش دروازه  
 قلعه را گرفته که استحکام داشت بیک حمله گرفته کار اصل قلعه در شورش ساخت قریب پنجاه راجپوت نوکر را و  
 انجرب بند و ق بیچار آمدند و زیاده از یکصد زخمی شدند متعاقب امان خواستن آقا علی خان روی دار و غنه  
 تو بخانه بادشاهی تنها بار او تریبی شد را و حس لاشاره خان بهادر مردم قلعه را امان داد و وقت شب  
 در آمد را و از جمع در انجا بود خان بهادر را و خان را بر دروازه قلعه فرستاد و را و از انجا خواست پسر  
 سید کبیر که بار او نمایم درجه شهادت یافت خان بمان روز بخانه سید کبیر برای تهنیت آمد مردم  
 قلعه از در یک طرف دیگر وقت شب بدر رفتند / چندی را که داود خان از راه دروازه قول داد (در قول اب)  
 بر آورد و همه را غارت نمود خان بهادر در حله وی تری و پنج علیه یک زخمی غریل و اسپ برای را و و پنج  
 کلی بر هم بها جهت راجپوتان فرستاد و حقیقت ترددات محصوره الامتیر چند داشت پالضی به آقا  
 علی خان و بر او دو عهد اضافه مرست شا آقا علی خان تا شش روز در مور حال کاری ساخته و را و  
 در یک پسر مردم قلعه چنان زور رسانید غیرت راجپوتی بر او دامکیر شد اضافه دو صد سوار قبول نکرد  
 را و در سخت خیالان از مله بوار و سیلان خریده طلب داشت اچنه شنیده شد در ملک مله بوار  
 و دالک آن طرف اگر چه راجه برد است لیکن اختیار اقالیم و جمیع کار را بزرگان است ازین جهت تریا  
 راج می کنید و بر در داده پانزده زن است و همچنین سوزن ده پانزده مرد و زنان آن ملک  
 صاحب حسن اند و به نسبت ملک گوناگون در پوشیدن لباس و خوردن طعام اعراف دارند آن ملک





یکدیگر سودا می کنند و سواهی متدی زمین دیگر جهت زراعت در تعلق ندارند غله در جهازات سیکالا و اطراف  
 دیگر آنقدر می رسد که لبه سرانجام تمام سال به مبلغی انیز آدمی فروشنده و منافع بسیار بری دارند حبس کنند  
 و نخود و ماش سر و سیاه و تور و غیره در جهازات می آید و در افروج بادشاهی این اجناس  
 وافر در عهد سلطنت بیجا پور حیدر آباد و تلک بسیار آلود و الحال اکثر حاجا بسبب آمدن دست  
 عساکر منصوره که قصد فتح و فتدی بمردم رسیده و سران کشت را و دولت دواراجی تسکال نموده  
 یک پادشاه و نالین پای دویم پیدا شده و بیرون جاکون بر و بیرون بیابانها که در ملک خجاول  
 خورده شد چون فوج نزدیک بخاور رسید زمین را تر چایلی غشی و فوج خود را با پیشکش مناسب  
 نزد خان بهادر فرستاده الحاج و انکسار علی که زمین را بخاور و خنیدی ملو و ملک او متصرف گشته از دست  
 او باید نمایند خان بهادر اکثر حاجا خلاص کرده حواله آنها نمود در تر چایلی اختیار کار و بار بدست  
 زن مادر راجه انجاست و راجه بلفعل است صند و شوق آن زن این قسم است که متفلسی از حکم او بر پا  
 نیست تنجانه عالی بنام رنجاسوامی به تکلیف تمام برکنار در یای کاویری و کورم محدثه راجه  
 انجاست مردم انجا اعتقاد بسیار دارند خیر و خیرات و سداست یعنی سرکه اباید برای خوردنش  
 میید از حد زیاده است مادر راجه به شان تمام برای زیارت تنجانه اکثر می آید در تماشای  
 هر قسم سل بسیار دارد و خان بهادر سرتجا و غلبه آورد بار او دولت خبک شد تا پای  
 قلمه برداشته بسیاری را به جهنم داخل کرد و اسپان و سیراق غنیمت بدست آورد زمین را آن جا  
 وخت زده پیشکش مناسب ادا نموده جمیع امر او مستدیان و غیره بهره وافر انجا افتند  
 و الا را و دولت که خواستش دام و مردم بکند و خان بهادر پیشکش قلمه پالم کوته که به تعلقه

خجاول

دور ۱۱۲ الف



در شب تاریک بیند غالب که از ترس بمرد در آن قوم و ملک سفید پوست چه نجاشی کندم رنگ پیدا  
 نیست در سالی زیاده از پنجه شش رویه سر آدم خرچ نداشته باشد پس این همه زر که پیدایی  
 شود و جمع می گردد چه کند و کجا خرچ نماید معتبران و فهمیدای آنجا در زمان سالف  
 (درق ۱۱۳ الف) که خالی از برکت نبود بر تنجاها خرچ نمودند و آنهمه عمارت که در تنجاها ساخته اند در طلاع دیگر  
 کجاست چهارمای مستحکم بی برج و خندق مینفع کلی از محصول تنجاها که مردم نزیارت و پیرشش  
 می آیند جمع می گردد و حالا که متصرف والا در آمده اکثر جابرج و کنکره و خندق درست شده چنانچه از  
 تواریخ ماضیه معلوم می شود که مال و جواهر بسیار از آن تنجاها سلطان علاء الدین خلجی و غیره بادشاهان  
 گذشته بدست آورده اند و لغت خان بعد فتح قلعو بر داول که از دریای شور شش کرده است برای  
 دیدن تماشا در یافت طرفه چینی مساحیه کرد و چون مسافت یک کوه ماند و ریاضت کوه کلان سیر  
 چنانچه در ایام سرات دشت کوه سیر میشود نمایان گشت چون نزدیک رسید از زمین بالا مینمود و کنار  
 آمد موجها معلوم شد و آب و السبه کردند کنار دریا که با این زمین و آب واقع است توده ریکی که  
 پا و کوه عرض نداشته باشد قدرت الهی را تماشه باید کرد باین بزرگی و ابش از زمین بلند و بر  
 کنارش توده ریکی افتاده عجب شد حکم اوست که از شدت موجها بر سم نمی شود و بر کنار لوبی متغیر نمایان  
 و مانع را بر سم می کند و اکثر بنادر بر کنار واقع چنانچه بندر پلیمیری از برون دیده شد قلعو مستحکم  
 فرنگیان و ولندیزیهای فرنگ و پرتگال در اینجا آباد توپ و توپخانه و سایر جام جنگ از  
 آتش باگزی بسیار دارند و در بنادر که دیده و شنیده شد از زیاده از دوکان هستند تحایف بسیار  
 (درق ۱۱۳ اب) بیشش بها خرید و فروخت می شود و زمین اران عمده و راجا سر زمین خرید می نمایند و فرنگیان با



قلعه برآمده بسیاری را بجهنم واصل کرده قلعه مقبره والاد را آورد در میان ایام خان بهادر  
 و راودولیت رخش خاطر رویداد روانه حضور شد خان بهادر آمده محذرت خواست چون طرف  
 نجاور میرفت نظر بر کار باوشای نموده بودند خود مصلحت دانست و بعد فتح قلعه بر موکل اکثر قلع  
 مقبره در آنجا بسیاری قلعه از بتخانه ساخته اند و بتخانه در تمامی کزنا ملک بهجا پور و حیدر آباد  
 زیاده از شمار اند و سر بتخانه مثل قلعه پیر سندا و شوالا پور در تمام عالم الهی بتخانه بخوابد بود  
 صورت ساختن بتخانه آنست ملک و رخنه در سالی چهار فصل استالی نبردند و

سک (درق ۱۱۲ ب)

و محصول فراوان جمع می شد که حساب آن کرام الکاتبین میدانسته باشد و  
 خرج اکنون بر سرشته؟ آنجا برای دریافت بی اغراق سنجارش آورده خوراک غذای آنها  
 آنست برنج کلمه را با آب جوش داده سرد نموده آب دیگر ملحق ساخته نوش جان  
 میفرمایند و زبان آنها کنجی و یکم نام این طعام است و کمی که حسب طبع و بذایقه آنهاست  
 تمرندی در صبح بسیار است آورده ترشی می بر آرند و اندکی نمک به هزاران محنت بهم رسانیده  
 آنمخته می خورند کندم و خود در آن ملک نمی کارند بلکه از نام این جنس واقف نمیشوند برین  
 برین غذای چه قدر قوی هیچکس میباشند خرج خوراک روغن آردیم بر پوشاک شریف  
 ایشان مردان را بالای سر یک روال کشیده و پارچه کوچک برای تاجچه و یک چادر که پاس  
 ساهای کفایت میکنند و کتان تران آنها رو پاک باریک می شیند و زنان پارچه چهار دست  
 برای سطر بطریق تنگ سر و سینه برهنه و موها پریشان که سر صورت روغن در خواب ندریده اند  
 و نازنیشان روغن نارجهیل در سری اندازند سیاه رنگ بدست شخصی که گاهی ندریده باشد و تنها



به نلدرک آمده چندانکه گدازانیده بار برادر دوی محلی روانه چنجی شد و بدین خاچان بهادر اتفاق  
افتاد و بیشتر از پیشتر مهربان دریافت حقایق چنجی استفسار کرد و او دست در بند و اشی از ار صاحب  
گشیده بمسلا لور متصل جیانلین بزور برای شورسندر کلان است و حکمای فرنگ نیز در الحامی باشند  
رفته بعلاج گوشید چندان فرصت نیافت به بنده نوشت که حکیم از اردوی محلی نوکر کرده بیار و حکیم  
خوب بهمرسانیده میان راه شورش بیدران بسیار بود جرات روانه شدن از اردو نکرد و در بعضی  
رعدا نند از خان لقبه داری امتیاز کرده عرف او دنی سر بلند گشته اگر چه پیشتر هم آشنا بود و در بنویلا  
بشتر سر کوبی نمود و بر نافت او با امتیاز کرده آمده محله دی و چالاک بی بنده و اشی رسیده را و او را دید  
حکیم به علاج پرداخت در اندک روز فرصت کمال یافت اچپ نایر نوکر سه پهلوی بنده ی حدی را با  
قلعه سات کرده تیرف داشت / و بار اما متفق شده در چنجی لبری بر دحلقة اطاعت در گوش  
(در ۱۱۲ هـ. ق.)  
بهادر خان بهادر را دید و به منصب شش هزاری و عمر امانش بمناصب عمده تجویر نموده بعضی  
رسید که بادشاهزاده محمد اعظم شاه که جهت ملک به چنجی رفته از ار صاحب دارند و بر بی پیر میری  
تایم اندر اولان تختن گشتند که زود بحضور بیارند در اندک فرصت به حضور رسیده در ر سیکله  
باز متصل دولت خانه باوشاهی جایافتند و سمنه مطابق شده روانه شدن  
زوالفقار خان از بند و اشی برای تسخیر ملک و گرفتن سیکسات از زمیندار نجار  
و غیره نشانیدن تماخبات در ملک هرگاه که زوالفقار خان محاصره چنجی گذاشته  
به بند و اشی آمد مفسدان بعضی قلاع متصرف شدند خان بهادر به تنبیه آنها روانه گشته بر  
حکیم بر موکل لورنش مخوف از راجپوتان را و دلمیت ترود نمایان به ظهور آمد بالای دیوار





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



به صوبه داری و کهن دستور یافته امیصب چهارصدی و خدمت دیوانی فوج سرلمبزی داشت  
 چون و قابل بود طالعش یاریداد ببرد و رایام عبرت به سه نزاری رسیده مطابق حکم ارفع  
 اعلیٰ بارسد خردان و جمعیت شایسته نزدیک قلعه کاهیری پاک آمده و شناسنامه در برابر سر او  
 رفته متعلی کنجی مجاوله نمود عرصه تنگ ساخته همان پناه دیر گرفته و الا در شکست شدنش  
 دیر نبود خان بهادر بادشاهزاده را در ملو بند و اشقی نگام داشته روز دوم کجوک قاسم  
 خان رسیده رسد و پنجاه راه به بند و اشقی آورد خبرهای مختلف که راکنه عام اقتاده خاک در  
 دین آنها ریخته شد و جان رفته در بدن آمد و احکام قدسی و نواستجات در بار محلی امواتر  
 رسیدند و ولایت ازان اوز که مرضای و هشت انگیز شنیده معبضای خانه زادی و  
 صدق عقیدت لبتن سراق گذاشته قرار داده بود که اگر خدا نخواسته صورت حال قسم و مکر  
 باشد ترک امرای و نوکری می نمایم و گوشه عزلت می گیرم چون مرده فرحت افزایافت از بیداری  
 نزار دل گشته لصدق بادشاه جرئت بسیار کرد بادشاهزاده در اینجا تشریف داشتند از راه بی ادبی  
 لغاره نمیتوان است نواخت محبت که کفنه فرستاد که اگر اذن باشد شاد یانه سلامتی نتوانند  
 حسب الا یان لغاره خوشنویسی نواخته لازم شدای و طرب بجاء آورد و عز سیداران راه مردم پنجاه  
 و مسافرت تاراج نموده بودند ازین محرم خان بهادر بارضای خود و قاسم خان جهت تنبیه از  
 بند و اشقی روان شده از سر یکی پیشکشات مناسب گرفته بعضی را تادیب کرده محاورت نمود  
 سرگاه این مقدمه بعضی اقدس رسید بسیار اعتراف شده حکیم محکم صادر فرمودند که بادشاهزاده  
 و حمله الملک حضور بیاید و حکمت بادشاهزاده سر انجام تازه مرحمت گشت در باب خان بهادر



دارم ی دهم خبری تو بخانه و سپاه باید داد امیدوار لطف این روزی بود چند روز دیگر باید  
 گذرانید تا از پرده غیب چه روید به خان بگوید درین تامل بود که روزی مردم تو بخانه مستحق  
 شده اسباب خود بار نموده بیرون بنگاه رفته بیخلم کردند که اگر از کرسکی بخان رسیده ام به  
 بعد دانی ... آن روز قرار داد بر خاستن بود چون مدارجک بر تو بخانه و حالت انقسام  
 احوال مردم لشکر نوع دیگر از بر خاستن تو بخانه نوع دیگر بود و هر کس در بار نمودن اسباب  
 معید گشت سپاه نیز با تو بخانه معفیه شد. بیت

نه نیروی مردی نه جای تنه  
 نه امکان بودن نه پای کمر

ناچار حبله الملك و خان بهادر با بادستانزاده وقت دوپیر روز روان شد از بس  
 کرسکی اسپان بیشتران و غیره بار بردار تمامی لشکر عیان شده و کمی که خبر دیوشت یان  
 قدر بار نمود اکثر مردم اسباب را آتش دادند و بسیاری از سلسیمکی و لاعلاجی که عجب شکوه  
 پیر آشوب و افراط لغز را روداده سر بچلم گذاشته آتش برادر و همسایه را جگر نموده به جود  
 گرفتند و جمیع بار خانجات بادشاهی و خوانین و امرایا جانمانند و مرده های حرف  
 صلح شنیده از صبح در بنگاه آمده به بهانه عاشار اسباب مردم را در نظر می داشتند و  
 می گفتند که هر که در اینجا می گذارد خواهم رسانید وقتی که از بنگاه بر آمدند قریب هزار سوار  
 مرده عقب فوج بطریق چند اولی نمی آمدند و اسباب لشکر بای دست برد خوب نمودند  
 افواج بادشاهی در سه روز به بند دانی رسید و غلّه اندکی رو به ارزانی آورد و خبر آمد  
 که قاسم خان فوجدار کمرناک دارالطفر که قبل ازین ده فوج بهادر خان کو که مرتبه اعلی



















































[illegible]



[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]



۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰









[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



که در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم

در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم

در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم

در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم

در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم

در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم

در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم

در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم

در این دنیا همه چیز را به دست خود می گیریم و در آخرت همه چیز را به دست خدا می گذاریم





[illegible]







۹۲۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰













[illegible]







سدی شده چو شد بشهر  
 از بدین سخن شنیدند که در  
 از بدین سخن شنیدند که در  
 از بدین سخن شنیدند که در





تاریخ

一、

(1934)







[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]



۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



[illegible]





[illegible]







[illegible]









[illegible]











[illegible]





[illegible]

و در این کتاب که در این کتاب است ۳۳

[illegible]



[illegible]



[illegible]










لے چکے ہیں

(1104770)



١٠٧٧ هـ



[illegible]



[illegible]













[illegible]



[illegible]









[illegible]







[illegible]









[illegible]



۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



چنین است که هر چه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست

همه در این دنیا است و هر چه در آن نیست













[illegible]



[illegible]

20









(1944-45)



天

[illegible]

۱۰۰

[illegible]



[illegible]



[illegible]









[illegible]



2019/06/06

(6.4.7)

定

[illegible][illegible]



[illegible][illegible]

کچھ اور یہ کہ اگرچہ یہ سب باتیں ہیں جو کہ اس وقت تک کہ





[illegible]











[illegible]





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



(۱۵۸۵) *Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript. The text is dense and cursive, typical of the period.*




[illegible]





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



[illegible]





۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



[illegible]



[illegible]





[illegible]



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱







[illegible]





7

[illegible]







۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



[illegible]





[illegible]



[illegible]



[illegible]



باقی جان خست خست از این سینه های سینه های

که در دست است و دست است و دست است

که در دست است و دست است و دست است

که در دست است و دست است و دست است

که در دست است و دست است و دست است

که در دست است و دست است و دست است

که در دست است و دست است و دست است

که در دست است و دست است و دست است

که در دست است و دست است و دست است





[illegible]



[illegible]



۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



[illegible]





[illegible]



[illegible]



[illegible]













[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

7  
אדם

[illegible]

در حقیقت خداوند را در این دنیا و آخرت  
در هر حال و در هر حال و در هر حال  
در هر حال و در هر حال و در هر حال  
در هر حال و در هر حال و در هر حال

۵۵ کریم آباد

[illegible]



(11/10/19)

(-00x-)

[illegible]













[illegible]



[illegible]













[illegible]



[illegible]





(٤٦٧-٦)

[illegible]

(جوابیہ)



[illegible]







[illegible]

پ. ب. ۱۱۱۱ (۱۱۱۱)





[illegible]



۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

(1972)







[illegible]





[illegible]







[illegible]



[illegible]













[illegible]



۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵





[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]









[illegible]



[illegible]



























九

[illegible]







[illegible]



[illegible]









[illegible]







[illegible]











نیکارگاه راجه بود حالا او بی یکس خود قرار داده بمقابل عمارت قدیم قلعه و حوٹی و باغ احداث  
 نموده در او ندرجه عمارت جهائیکه کمتر تالاب و تازان فام بجای نزدیک او ندرجه قلعه جیاسنی و قلعه و تاملونی و قلعه  
 سریره و ندرجه مسلح شده چنانچه رسمند است بر منیران نشسته در سر مرتبه پنجم من طلا بوزن در آئینه خیرات  
 کردند حال منت بکمال حقوق نعمت منقسم و نفع کارمائی بجای آورده به تخرج عالم تعاشافت ۵  
 دولت جاوید یافت هر که نیکو نام زیست ۱۱ که عقبش ذکر خیزنده کند نام را ۱۱

بعد فوت راجه بهیر سنگه دیو جیو جهار سنگه پسرش به عطای وطن و خطاب ملک به تبدیل کمند مختار گشت (در قه ۵ ب)  
 و در عهد شاهجهان بادشاه برای تنخیر ملک کن تختین شده بعد فتح ملوک دولت آباد مطابق حکم بکران حبیب  
 پسر او روکن گذاشته خود بوطن رفت بکران حبیب حسب حوزدسانی از مهم بر خاسته روانه وطن شد خبر ظلم  
 اقدس صاحبقران ثانی خوش نیامد هر چند که احکام به جو چار سنگه صادر شد انقیاد حکم نر نمود ۵  
 چنانچه  
 انکو بوقای عهد قادر نشود ۱۱ مردس مشمر که در وی کامل نیست

بهار سنگه پسر دویم راجه بهیر سنگه دیو را بجای برادر کلانش عطای وطن سر فرزند فرموده و اموال بولستک  
 راجهای مذکور زیاده از در و در و رویه یقعد و میلان کوه شکوه و توپهای فراوان فرا هم آورده راجه  
 بهیر سنگه دیو که الحال در سرکار والا و الا چندان توپهای نامی موجود اند و اسباب دیگر تاحیه حساب توان کرد  
 به جنط بادشاه صاحبقران در اکید با خیر خواه حلالی بهم سن ولد رکهنندان درس برادر زاده جیحی  
 بهیکنند اس که در عهد عالم گیر بادشاه غازی به خطاب دیانت رای و درجه دیوانی رسیده بود از ایام

خودی اخلاص و شست با خود رفتن ساخت تفصیلی آن بجای خود گذارش خواهم یافت چون پانصد و سی  
 دینانه بودم مشغلی سر گذشت خود را از بد و ظهور شور و دیده شنیده بی کلم است به غیر آورده محقق ۲



که ز خیر است محکم و طوقی است مستحکم نگذاشت که پاسبان نیم و دل بدست آرم و ازین و (در حق ۲ ب)  
 از آن بگذرم و شرم و حجاب ماراد و هیچ و تاب دارد و خون خور و نهت کارش تمنی که آب از را  
 شالیت به باطروت را و لیب پس سبکترن بنیره بهکوان رای و له راجه به سبک دلو بنیدلیه  
 ز مسد اسعظم ملک بنیدل کنند اصل وطن او کاشی در کمره اگده گشک آمده سکونت گرفته که در  
 لقب یافت چهار صد سال پیش ازین راجه کاسر ج نام به کلاش به حسب آن جور و اتفاق حسنه  
 درین ملک آمده جا گرفته پستش بند وانی دینی نمود بنیدلیه نام یافت از کاسر ج بار او لیب است  
 و چهارم است اولادش ز میدان ان انجارا بهیجا ساخته بجای تسلط و خشم بهر سائیده که  
 باراجه بهر سبک دلو است نزار سوار نوکر بود و دیگر لوازم شوکت از زمین قیاس باید کرد در زمان پادشاه  
 زادکی جهانگیر پادشاه نوکری اختیار نموده به مقتضای صدق و اخلاص و حسب الامر عالی الوافضل را  
 که اکبر پادشاه عهد و امانه شورش و الاجاه از دکن طلب داشته بودند در آستانای راه سر سواری گشته  
 و عالمی از عمر بانش را عارت کرده اموال و امتوه کلی غنیمت بدست آورده و جمعیت تمام بر روی زوکار  
 نرد و آثار بنده کان شاه عالم پناه او داد و به شتعار شدن اکبر پادشاه سکه سلطنت بنام نامی جهانگیر (در حق ۵ الف)  
 با و شاه زینت پذیرفت در حله و خدمت کار بهیای شالیت سابقه به منصب پنج نزاری و خلایق  
 راجکی عز امتیاز یافت و ملک بنیدل کنند در وطن و جاگیر او از تعمیر رام سبک برادر کلان تنخواه گشت  
 و در یک روز یک ساعت ده جای بنای عمارت ساخته بهر مکان نه ده لک روپیه خرج نموده در  
 اندک فرصت به اتمام رسانید تفصیل جا بهای مذکور این است در کاشی و شوالا بشونا عهده در دو کاخانه  
 بهر کار دریای نور و در مینا و شوالا کشورای زمین بهر کار آب در دنیا عمارت عالی ساخته که





شعله از ظهور او و شبنم بوستان پر لوله از لوز او الهی یحیی الخ و نمی دایم چه نویم چه خوانیم نوشت و چه  
 کردیم و چه خوانیم کرد غفوری و رحیمی و قادری و کریمی مصرع بر من منکر بکرم خویش نکر و شکای  
 ندارم و دستگیر و ملجای ندارم عذرم بپذیر نامه عصایم بآب نکرمت مشو سرشته اوراق بجام دانسته به  
 رحمت تو سبب تالیف این نسخه گوید در زمان آخری که دو چهارم از ست جگ کلجوک نامند  
 استقامت دل و جمعیت باطن و صفای اعمال و آراستگی حال به نظر در شاید چون باد بهر سو گردیدم و  
 مانند برق به طرف جستم و کوی صفت از جای بجای کشتم سرشته رصیلی بدست نیاید که اطمینان رو نماید و (در قیام الف)  
 صاحب حالی بخیم جاکند که عبادوی رنجوری پردازد شوش

یارب بکمال لطف خاصم کردن = واقف بجقای خلاصم کردن  
 از عقل حفاکار دل آزار شدم = دیوانه خود خوان و خلاصم کردن  
 باطمینان به شعله بصری سوزان است کو خف و وقت منطقی سازد و دلم از بی طاقتی بر تیر نزع لرزان کجایلی  
 کردار که ازین مهلکه ثبات چه بخشد طلب مطلب بکمال انجاء و طالت حق بخیم ندید مگر بکوشش شنید  
 غم غصه گریبان وقت شد و دل نبرد و تیرش گزانشد رباعی  
 غم در دل من در آید و شود برفت = باز آمد و رفت خویش بنیاد و رفت  
 گفتیم که زمانی به تکلف به نشین به نشین به نشین گفتنش از باد و رفت  
 لاچار به نشین قلعه یاستان و نواد و راستان و حکایات عجائب و نقلهای غریب مشغول شدم  
 نیز آرام حاصل نکشت دست از دنیا برداشتم و از صحبت اهل دول یکسو شدم و ترک خدمت و منصب  
 بادشاه نموده خواستم که گوشه عزلت گزینم و نیتی آن دل هرزه کرد را فراموشم آرام تعلق و اسکان



بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش سنایی مسبوذی را سزد که غالب انسان را از کتم عدم بوجود آورده و بجلی روح منظر منجلی  
ساخته و بزره مهر و محبت کونین را منور فرموده و انواع آلات خطوط به بنده عطا نموده و علم عشق  
در کمال بدافراخته و دل را فرمانروای ملک غصه کردانیده و اعصارا به اطاعت امرش فرمان داده و  
عقل را به اتانیتی امر و نهیش مقرر کرده پس طریق بندگی آنست که بر غصه‌ی را که بهر کاری و صورتی آراستگی  
یافته لحظه از ذکر و ادراک و اعمال اخلاص ستوده فارغ و منوطل نباید داشت و نقد جان شاکر  
نعمتهای عطر مغوده بار هستی در راه باید انداخت ۵

راه تاریک عدم راه کران باران است = رخت هستی ز خود انداخته می باید رفت  
یاد ایمنش بر درقه منازل رستاخیز و ذکر نامش صفائی دل کجدار و مزید و شکر نعمتش توشه عاقبت (دوق ۳)  
و در ذات پاکش سرمایه عاقبت خیال صفت خداوندیش خطا زدای و نظر تعمق لکارتان  
افرنش جوان مردی و خود را بی غباری کشد و خود آرائی خلاصه عمر را بر باد میدهد رباعی  
عیب است بزرگ بر کشیدن خود را از جمله خلق بر کشیدن خود را  
از مردک دیده نباید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را  
تا صیف صلاحیت در بغل نباشد توقع انهدام کجروی بهیاست تا شاپین شغل سر دست نبود  
شکار آمو کران معلوم و نابرد درستی کند راسیت و شعار راستی احضار پارسائی را یک کلستان



سجده	حلوس	سجده
۱۲۶	۲۴	۱۷۳۷
۱۲۹	۲۵	۱۷۳۸
۱۳۱	۲۶	۱۷۳۹
۱۳۲	۲۷	۱۷۴۰
۱۴۲	۲۸	۱۷۴۱
۱۴۴	۲۹	۱۷۴۲
۱۴۶	۳۰	۱۷۴۳
۱۵۲	۳۱	۱۷۴۴
۱۵۶	۳۲	۱۷۴۵
۱۵۷	۳۳	۱۷۴۶
۱۶۱	۳۴	۱۷۴۷
۱۶۵	۳۵	۱۷۴۸
۱۷۶	۳۶	۱۷۴۹
۱۷۷	۳۷	۱۷۵۰
۱۸۳	۳۸	۱۷۵۱
۱۸۸	۳۹	۱۷۵۲
۱۹۲	۴۰	۱۷۵۳
۱۹۸	۴۱	۱۷۵۴
۲۰۴	۴۲	۱۷۵۵
۲۰۷	۴۳	۱۷۵۶
۲۱۵	۴۴	۱۷۵۷
۲۲۶	۴۵	۱۷۵۸
۲۳۱	۴۶	۱۷۵۹
۲۳۷	۴۷	۱۷۶۰
۲۴۱	۴۸	۱۷۶۱
۲۴۲	۴۹	۱۷۶۲



مهرت مستحقان و حاصلیهات

سجده دلگشا

( مصروف بهیم سیدین ولد رگه ووندن د امر )

درجه	حلیوس	ت
۲۵	۲	۱۵
۲۷	۳	۱۷
۳۱	۴	۱۷
۳۳	۵	۱۸
۳۵	۶	۱۸
۳۷	۷	۱۸
۳۹	۸	۱۹
۴۲	۹	۱۹
۴۹	۱۰	۱۹
۵۲	۱۱	۲۰
۵۷	۱۲	۲۰
۵۹	۱۳	۲۱
۷۵	۱۴	۲۱
۹۰	۱۵	۲۸
۹۳	۱۶	۲۹
۹۶	۱۷	۳۰
۱۰۱	۱۸	۳۱
۱۰۵	۱۹	۳۲
۱۱۲	۲۰	۳۳
۱۱۴	۲۱	۳۴
۱۲۱	۲۲	۳۵
۱۲۴	۲۳	۳۶





نفس و کیش

مصنف بہیم سین ولد رگھونندن داس

